



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرأیا  
علیها یصی  
الرأیا

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



تالیف: شہید ڈاکٹر سعید رضا خان

جلد سولہ دہم

اولین دانشگاہ

# و آخرین پیامبر

بہداشت چشم و دست و پا و  
اعضا تناسلی و زبان و دھان و ناخن و ...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

نویسنده:

رضا پاک نژاد

ناشر چاپی:

اسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	اولین دانشگاه و آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جلد ۱۶
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۳	ستایش:
۱۵	مختصری از فیزیولوژی دستگاه بینائی
۱۷	معجزه دیگر از قرآن
۳۲	اشک
۴۳	عینک
۵۰	مختصری درباره خطای دید
۵۵	یادی از معجزات قرآنی
۶۴	دست و پا در قرآن
۷۱	بریدن دست دزد
۸۵	دست خدا
۹۲	بهداشت ناخن و انگشتان
۱۰۰	ناخن جویدن
۱۰۵	خاتم الانبیاء
۱۰۹	دانستنی هائی از خاتم
۱۱۲	نگین انگشتر
۱۱۵	اشعه لیزر
۱۲۰	نگین ها
۱۲۵	مرجان
۱۲۵	لؤلؤ- دُر
۱۲۸	یاقوت سرخ

۱۳۰	فیروزه
۱۳۵	عقیق
۱۳۶	حلقه طلا
۱۳۹	تسبیح
۱۴۷	دانستنی هائی از بهداشت پا
۱۵۰	الجنه تحت اقدام الامهات
۱۵۶	ختنه
۱۷۸	پرده بکارت
۱۸۸	استمناء
۲۲۱	زنا
۲۳۴	بهداشت نشیمنگاه و لواط
۲۵۹	الدنیا مزرعه الاخره دلیل تازه اثبات معاد
۲۸۶	مرگ و پستان
۲۸۸	بهداشت زبان
۲۹۶	خندیدن
۲۹۹	دانستنی هائی چند از خندیدن
۳۰۲	مختصری از فیزیولوژی زبان و لب ها
۳۰۹	غلطنامه
۳۱۱	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: پاک نژاد، رضا، ۱۳۰۳ - ۱۳۶۰.

عنوان و نام پدیدآور: اولین دانشگاه و آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم / از رضا پاک نژاد.

وضعیت ویراست: ویراست ۲.

مشخصات نشر: تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۰ -

مشخصات ظاهری: ۴۰ ج.

شابک: ۲۲۰ ریال (ج. ۲)؛ ۱۸۰ ریال (ج. ۱۹)؛ ۱۸۰ ریال (ج. ۲۰)؛ ۸۰ ریال (ج. ۷، چاپ ؟)؛ ۸۰ ریال (ج. ۱، چاپ سوم)

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۶۳.

یادداشت: چاپ سوم: ج. ۱: ۱۳۸۸ (فیبا)

یادداشت: چاپ چهارم.

یادداشت: ج. ۷ (چاپ ؟): ۱۳۵۴.

یادداشت: ج. ۱ (چاپ سوم): ۱۳۴۹.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

مندرجات: ج. ۳. میکروب شناسی - زیست شناسی حیوانی - جنین شناسی. - ج. ۱۹ و ۲۰. بهداشت لباس. --

موضوع: اسلام و علوم

موضوع: اسلام و بهداشت

موضوع: اسلام و مسائل اجتماعی

رده بندی کنگره: BP۲۳۲/پ ۲ الف ۸ ۱۳۶۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۵

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۳-۲۸۴۰

مبسوطی از رساله دکترای که با درجه ممتاز گذشته و اینک به نام

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر از شهید دکتر سید رضا پاک نژاد

جلد شانزدهم: بهداشت بدن (بهداشت چشم- دست و پا- اعضاء تناسلی و ...) تقدیم می گردد.

ص: ۱

**اشاره**



جلد اول: میکروب شناسی در اسلام- زیست شناسی در اسلام- جنین شناسی در اسلام

جلد دوم: بهداشت شهر در اسلام- بهداشت اجتماع در اسلام

جلد سوم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (فلسفه روزه- دانستنی هایی از غذا)

جلد چهارم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (چه باید خورد و چگونه باید خورد و ...)

جلد پنجم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (عسل اعجاز میکند)

جلد ششم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (شیر غذای گهواره تا گور)

جلد هفتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (خرما و انگور غذای مستی و هشیاری)

جلد هشتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (گوشت بهترین غذا و بدترین غذا)

جلد نهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (میوه و سبزی نشاط بخش زندگی)

جلد دهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (میوه و سبزی نشاط بخش زندگی)

جلد یازدهم: خلاصه و فشرده ای از ده جلد قبلی و متمم.

جلد دوازدهم: بهداشت بدن در اسلام (چگونه از بستر بلند شویم، چگونه راه رویم، آداب تخیلی، مسواک زدن)

جلد سیزدهم: بهداشت بدن در اسلام (تنویر - خضاب کردن - تیمم - غسل - وضو)

جلد چهاردهم: بهداشت بدن در اسلام (بهرت ایستادن و نشستن، بهداشت گوش و حلق و بینی و مو)

و اینک جلد شانزدهم: بهداشت بدن در اسلام (بهداشت چشم و دست و پا و اعضاء تناسلی و ...)

از انتشارات کتابفروشی اسلامیة

حق چاپ محفوظ

۱۳۵۱ شمسی

تقدیم به کسانی که نه از دانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهل

دکتر پاک نژاد

دانشمندان لادین که رابطه انسان و طبیعت را غرورآمیز کرده اما رابطه انسان و انسان را تیره ساخته اند، و دین داران جاهل که از آن غرور بی بهره اند و در این تیرگی سهمیم.

و ستمکارتر از همه مشرک که خدا را آنقدر پائین می آورد تا حد انسانی یا یکی از ساخته های دست انسانی در صورتی که خدا خواسته انسانی آنقدر بالا برود تا مثلی ذات مقدسش گردد (مشرک خدای را پائین می کشد در صورتی که خدای خواسته انسان را بالا ببرد).

ص: ۵

توجه

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم بیعد و تذکراتی که در اوائل جلد‌های دیگر داده شده است بقوت خود باقیست

## ستایش:

سبحان الله

توحید خاصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا می طلبد و در انحصار مسلمانان است (۱) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان بخدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت می کنند. (۲)

درود:

درود بر نبی گرامی اسلام که پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که همه مسلمانان را براه راست هدایت فرماید راهی که بکمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لادین و نه راه دینداران جاهل.

درود بر ۱۲ جانشین ایشان بویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت محمدبن الحسن العسکری ارواحنا فداء (۳)

والسلام علينا و علی عبادالله الصالحین.

---

۱- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم بیعد.

۲- شرح مربوط در جلد اول چاپ چهارم بیعد.

۳- شرح در ابتدای جلد هشتم.

مرد کتاب مختصر آشنائی به بهداشت خود پیدا نموده است از آنچه مربوط به بهداشت غذا و تغذیه می باشد معرفی حاصل کرده و نزدیک به صد طعام یعنی چیزهای خوراکی را شناخته و خواص و آثار آن را دانسته است. چرا باید روزه گرفت و بسیاری مطالب مربوط به روزه را خوانده در چه ظرفی باید خورد چه زمان و چه مقدار و در چه محل با چه کسی باید غذا خورد دانسته و پس از بیدار شدن به بهتر بلند شدن از بستر، بهتر تخیلی انجام دادن، بهتر ایستادن، بهتر راه رفتن، بهتر مسواک زدن، چگونگی وضو یا غسل یا استحمام و بهداشت های مو و گوش و حلق و بینی همه و همه وقوفی حاصل نموده و مورد توجه و مذاقه قرار داده پس از انجام و اتمام کارهای روزانه که برعهده داشته بطرف بستر خواهد رفت اما در انتظار است درباره سایر اعضای بدن نیز چیزهایی بداند همانگونه که قبلاً از میکرب شناسی، زیست شناسی، جنین شناسی و ... مطالبی را دانست و نیز توجهش کاملاً به این نکته جلب شد که هرچند جلد ۱۴ در انحصار ورزش درآمد اما ورزش در مکتب اسلام و تشیع موضوعیت خاص و مستقلی نداشته و فقط برای تیز و تند کردن ابزار و آلاتی که به وسیله آن بتوان بهتر دانا و بینا و شنوا گردید و در سایه اعضای نیرومندتری جان وسیع و عزیزتری بدست آورد ورزش را شایسته می داند به خصوص درباره ورزش های دسته جمعی و مسابقات بین الافراد در صورتی که سبب بازداشت جوانان از کار اصلی و انحرافشان از توجه به هدف اساسی گردد مخالف می باشد و خلاصه شد ورزشکار حقیقی کسی است که بتواند خود را زمین زند قبل از آنکه دیگران را زمین زند و جلوتر از آنکه آقای دیگران

بگردد آقای خودش باشد.

اینک مرد کتاب درباره بهداشت چشم می اندیشد.

### مختصری از فیزیولوژی دستگاه بینائی

از لحاظی چشم همانند دوربین عکاسی است شامل یک دستگاه عدسی، یک دیافراگم قابل تغییر بنام مردمک، و بجای فیلم قسمت شبکیه.

دستگاه عدسی تصویر را بر شبکیه میاندازد تصویر بر شبکیه معکوس می افتد اما مغز ما عادت کرده است که آن را مستقیم درک نماید.

قطر مردمک می تواند از  $\frac{1}{5}$  میلیمتر تا ۸ میلیمتر تغییر کند و چون با نور بیشتر روبرو گردد قطرش کمتر می شود و برعکس می توان گفت میزان نور وارد بچشم بر حسب تغییرات قطر مردمک تا ۳۰ برابر متفاوت می باشد.

اگر فاصله شیء تا عدسی ۱۷ متر و فاصله تصویر تا عدسی ۱۷ میلیمتر باشد نسبت شیء به تصویر هزار به یک خواهد بود بنابراین شیء یک متری در فاصله ۱۷ متری تصویر یک میلیمتری دارد.

شبکیه که قسمت حساس بنور است شامل سلول های مخروطی و استوانه ای است. سلول های مخروطی که به رنگ های خاصی حساسند و سلول های استوانه ای که نسبت به همه رنگ ها به جز قرمز پر رنگ حساس می باشند و چون سلول های مذکور تحریک شوند تحریکات عصبی از نورونهای متوالی شبکیه گذشته و سرانجام از طریق رشته های عصب بینائی بقشر مغز می رسند.

سلول های مخروطی و استوانه ای را هم قسمتی از سلسله اعصاب

می دانند که محتوی ماده ای حساس بنور هستند که در برابر کمترین مقدار نور تجزیه می شود و تجزیه اشان موج تحریکی خاص به وجود آورده که به سیستم عصبی منتقل می گردد.

در سطحی به وسعت یک میلیمتر مربع از شبکه فقط سلول های مخروطی درازتر وجود دارد که دارای توانائی دید بسیار دقیق و قدرت تشخیص جزئیات می باشد و آن را ماکولا و مرکزش را لکه زرد گویند که در آن قسمت بازدید دقیق تر و عمل گیرنده بیشتری وجود دارد.

مشیمیه لایه پر عروقی است که بین طبقات رنگدانه ای شبکه و سلیمه واقع شده است و قسمت خارجی شبکه مخصوصاً سلول های مخروطی و استوانه ای قسمتی به وسیله مشیمیه تغذیه می گردد.

چشم می تواند افزایش میزان نور را که در حدود ۲ تا ۵ درصد باشد درک کند. اگر شدت نور ۱۰۰ باشد و به ۱۰۲ برسانیم افزایش نور درک می شود و اگر نور شدید و ۱۰۰۰ باشد باید ۲۰ در هزار یعنی همان ۲ درصد اضافه شود یعنی به ۱۰۲۰ برسد تا درک گردد.

کسی که مدت طولانی در محیط پرنوری قرار گیرد مقدار زیادی مواد شیمیائی حساس بنور تبدیل به عناصر ساده تری می شود و حساسیت بنور دروی کاهش بسیار می یابد و برعکس اگر مدت زیادی در تاریکی بود عناصر حاصله تبدیل به مواد حساس بنور می شوند و آنقدر این مسئله که تذکری از آیه شریفه است برای شما جالب خواهد بود آنجا که در جلد بعد خواهیم گفت قرآن



می فرماید بلکه خواهیم گفت از جمله هزاران اعجاز این کتاب باز هم یک.

## معجزه دیگر از قرآن

اینست:

پروردگار در سوره انعام آیه ۹۶ می فرماید: فالتق الاصباح و جعل اللیل سکنا و شب را آرامش و سکوت آدمی معرفی می فرماید و می بینیم از طرف سبب دوباره ساخته شدن از دست رفته ها و از جمله مواد شیمیائی حساس بنور می گردد و از طرف دیگر چون در ظرف همین یکی دو ماه اخیر کشف کرده اند که چشم علاوه بر بینائی دستگاه رشد هم می باشد و حیات بخش نیز هست از این رو به عنوان اعجاز ضمن فرود آوردن سر تعظیم به قرآن کریم آیه شریفه را معرفی نموده می گوئیم ۱۵ قرن قبل قرآن شب را سکن و روز را که نور خورشید می تابد رشد دهنده و تحرک بخش معرفی فرمود و حتی اگر به آیه قبل از آن بنگریم می بینیم قرآن روز را حی و زنده و شب را با مرده و میت ردیف آورده که در جلدهای قبل چگونگی آن و جنبه معجزه بودنش را بیان داشتم.

چشمی که ساعت ها در معرض نور شدید بوده کندتر از چشمی که فقط چند دقیقه ای در معرض نور بوده به تاریکی خومی گیرد و کسی که مدتی مدید در تاریکی بوده چون در معرض نوری بسیار شدید واقع شود فقط در ظرف چند دقیقه با محیط جدید خو خواهد گرفت ولی برای هماهنگ شدن با تاریکی حدود ۱۰-۲۰ دقیقه وقت لازم است تا هماهنگی متوسطی حاصل شود و حداکثر این هماهنگی به ۱۰ تا

۱۸ ساعت می رسد و خو گرفتن چشم از مسائل بسیار جالب آفرینش چشم است که می تواند با آن در نور خورشید که سی هزار برابر نور ماه شدت دارد یکسان عمل خود را به خوبی انجام دهد.

نوری که از یک دهم ثانیه کمتر با نور قبلی سبب تحریک شبکه گردد با نور قبلی متصل درک می شود چنانچه تصاویر فیلم سینما که ۲۴ بار در ثانیه بر پرده عوض می شود یا تصاویر تلویزیون ۶۰ بار در ثانیه حرکت مداومی را نشان می دهند.

سه گروه سلول مخروطی مختلف در شبکه موجود است و هر کدام نسبت به رنگ های قرمز، سبز، آبی واکنش نشان می دهند و اگر تحریک تقریباً یکسان باشد یعنی سلول های مخروطی مربوط به رنگ های قرمز و سبز و آبی را تحریک تقریباً یکسان برسد احساس رنگ سفید می شود.

تفسیر رنگ قسمتی در شبکه و قسمتی در قشر مغز انجام می گیرد مثلاً اگر صافی سبز خالصی جلو چشم چپ و صافی قرمز خالصی جلوی چشم راست بگذاریم و بعد به جسم سفیدی نگاه کنیم آن را زرد می بینیم این اختلاط رنگ در شبکه صورت نمی گیرد زیرا شبکه یک چشم فقط در معرض نور سبز و شبکه چشم دیگر در معرض رنگ قرمز است.

علاوه بر سلول های مخروطی و استوانه ای دولایه مجزا از سلول های عصبی برای انتقال تحریکات بینایی وجود دارند و سلول های پرانشعاب و بدون آکسون طویل در قسمت درونی که کار قسمت های شبکه را هماهنگ می سازند.

هر سلول مخروطی ناحیه لکه زرد به یک تار عصبی متصل

است و در نقاط دیگر یک تار عصبی به اجتماع عظیمی از سلول های استوانه ای و مخروطی مرتبط می باشد و هرچه به طرف محیط برویم به تدریج سلول های مخروطی کم و استوانه ای زیاد می شود تا اینکه در محیط حدود ۴۰۰ سلول استوانه ای و تعدادی سلول مخروطی بیک رشته عصبی متصل اند.

سابق می گفتند هر سلول مخروطی یا استوانه ای تحریکات بینائی را مستقیماً به مرکز بینائی در قشر مغز می برد و بر زمینه قشر مغز نقاط تحریک شده نوری هم نتابد تحریکات عصبی خفیفی در برخی از رشته های عصب باصره در جریان است با رسیدن نور شدید هم ممکن است رشته های چندی تحریک بشوند و تعدادی نشوند که در اینجا سئوالی دارم؟

سئوال: آیا اینکه قرآن می فرماید شب را سکن قرار دادیم هرگاه روز شخص در تاریکی قرار گیرد رشته های عصبی اش همانند تاریکی شب پاسخ خواهند داد یعنی در هر دو وضع یکسان تحریک خواهند شد؟

چقدر دستگاه آفرینش شاهکار دارد از جمله اینکه چون اشعه نورانی به شبکه خورد نقاط مجاور نقطه روشن مهار می شوند و در نتیجه بین ناحیه روشن و اطرافش وجه تمایز بهتری حاصل می گردد یعنی رشته هائی از عصب باصره که از قسمت روشن شروع شده در معرض تابش نور تحریکات را بقشر بینائی مغز می رسانند و رشته های مجاور تحریکات مربوط به روشنائی و تاریکی یعنی از هر دو را می رسانند و رشته های قسمت های مهار شده تحریکات قسمت های تاریک را منتقل می سازند.

از جمله شاهکار دیگر اثر تحریکی مغز بر شبکیه و توجه دادن شخص به برخی دیدنی هاست که به وسیله رشته اعصاب برگشتی صورت می گیرد اعصابی که در شبکه اطلاعات بینائی رشته هائی هستند که مخالف از مغز به شبکیه می روند. (یاللعجب اعصاب برگشتی به گوش در میان چند صدا یکی را برای ما جدا می کرد و اینجا در میان آن همه دیدنی به یک قسمت متوجه می سازد).

لکه زرد به قسمت پشت سری قشر بینائی مربوط می گردد و هر قسمتی از آن نماینده بخش های متفاوت شبکیه می باشد.

اگر قسمت های مختلف قشر بینائی را تحریک نمائیم سبب می شود که شخص انوار درخشان کوتاه مدت، رنگ ها، و گاه اشکال ساده ای همانند ستاره- صفحه- مثلث و از این قبیل را به بیند و هیچگاه تحریک این ناحیه موجب دیدن تصویر مفصل نخواهد شد.

در حیوانات پست تیزبینی قسمت های محیطی شبکیه یا ناحیه مرکزی آن مساوی است و برای حیوان مهم نیست که چشم خود را برای دیدن به جسمی بدوزد لکن در انسان قسمت مرکزی شبکیه که لکه زرد نامیده می شود هم دقت بینائی فوق العاده یافته و هم در تشخیص رنگ ها و تمیز درجات مختلف شدت نور و امثال آن ظرافت زیاد دارد.

شخص به طور ارادی به طرف چیزی برای نگریستن قراول می رود و غیر ارادی آن را بر شیء مورد توجه ثابت می کند اما مهم ترین حرکت چشم تثبیت در برابر اشیاء متحرک است مثلاً- اگر موجی حرکت بالا- پائین به سرعت چندین بار در ثانیه داشته باشد ابتدا ممکن

است چشم اصولاً- نتواند نگاه ثابت بر شیء داشته باشد لکن پس از زمانی در حدود یک ثانیه چشم ها شروع به حرکات جهنده ای تقریباً به همان طرح و آهنگ حرکت شیء خواهند کرد و آنگاه پس از چند ثانیه حرکات چشم به تدریج نرمتر می شود تا بالاخره تقریباً حرکت شیء را به دقت دنبال کند و این کیفیت نمودار و توانائی قشر مغز در محاسبه ای دقیق به معیاری وسیع است.

تحریک اعصاب پاراسمپاتیکی سبب کوچک شدن مردمک و تحریک سمپاتیکی باعث فراخ شدن آن می گردد و این نوعی هماهنگ کردن چشم است خود را با نورهای مناسب که با نور شدید مردمک تنگ می گردد.

### اسلام و چشم

در جلد قبل به اندازه کافی شرح دادم که خلاصه اش چنین است.

همان گونه که جسم رشد دارد و برای رشدش باید به آن غذا رساند جان هم باید رشد کند و روح هم غذا لازم دارد.

راه رساندن غذا به جسم دهان است و بینی است و برای درمان مقعد و تزریق و مالیدن و ... و راه رشید ساختن جان گوش است و چشم و دل و گفتم امام فرمود: تعجب می کنم از آنان که می نگرند چه غذائی به جسمشان وارد می شود اما فکر این نیستند که چه غذائی به جانشان رسانده می شود.

دهان که مسیر اصلی ماکولات است در اسلام اهمیت خاص تغذیه ای داشت که در هشت جلد به تدریج شرح داده شد و اینک

راه های اصلی معقولات که گوش و چشم و دل است مورد بحث می باشد که از گوش شرح داده شد راجع به چشم هم باید خلاصه کنم همان گونه که اسلام به راه اصلی غذا (دهان) توجه ماکولاتی داشت به راه اصلی معقولات (گوش و چشم و دل) نیز فقط توجه معقولاتی دارد و کمتر به اینکه چگونه باید مژگانها را راست کرد یا عینک فلان نوعی زد یا ... توجه کرده بلکه آنقدر عنایت معقولاتی به شاهراه اصلی جانها کرده است که با توجه به آنچه قرآن گوش و چشم و دل را در برابر بی علمی ها مسئول دانسته حتی می فرماید المنافق یملک عینیه یکی کما یشاء (منافق دیدگانش در اختیارش است هر زمان بخواهد گریه می کند) و گریه بسیاری از سیاستمداران مهربان تر از روباه را تاریخ قبل و زمان حاضر ثبت کرده و می کنند.

بزرگترین بهداشت چشم نزد اسلام حفظ چشم است از دیدن حرام و ناروا و توجه به علم است و شایسته هائی که سبب روش شدن جان می گردد و اینک به:

### چشم چرانی

که موضوع مهم اسلامی است می پردازم هرچند مورد ذکرش در بهداشت روانی است.

اگر مطالب مربوط به روانشناسی را قبول دارید آن هم رئوس مطالب آن را مطالبی که مورد تأیید و تصدیق و اتفاق روانشناسان است بیادتان می آورم که از اصول قطعی روانشناسی جدید یکی هم این است که عوارض روحی از محرومیت های قبلی منشأ دارد و هرکس

آنچه در زندگی می خواهد و در دسترش است یعنی محرومیت ندارد یعنی وصولش ساده است جریمه دارد و جریمه اش سهل البیع بودن فقدان لذت است چه لذت در محرومیت است و اگر زنان لخت و عور شوند و بهر مردی میرسند او را مجبور به نظاره کردن و چشم چرانی نمایند مردان بمحض دیدن زن فرار می کنند و به تدرج خانه نشین می شوند و اگر زنان مرتب وارد خانه اشان شده برهنه گردیده مرد را باجبار وادار به چشم چرانی نمایند مرد آنچنان از جنس زن متنفر می شود که همیشه یکی از دستورات صادره بینائیش به هیپوفیزیوی ترشحات متغیر تنفرآمیز اوست و به همین نسبت سطح عوری و لختی را پائین آورید یعنی زنان را بگویند فقط جلو و عقب خود را بپوشانند و مردان را مجبور به چشم چرانی کنید در این حال مردان به دو دسته تقسیم می شوند: یکدسته آنان که عورتشان اداره اشان می کند و دسته دیگر که بر نفس سرکششان مسلط اند دسته دوم که تکلیفشان معلوم است و چشم چرانی در قاموسشان جائی ندارد اما دسته اول فقط در انتظارند که همان صفحات جلو و عقب برداشته شود و در غیر این صورت متنفرند و دادشان بلند که پوششی که زنان دارند متعزیم قبول ندارید کارمندان مؤسسات استریبتیز یعنی مکان هایی که تفریحات سالم خیلی بی سر و صدا در آنها انجام می گیرد و زنان بدون اینکه بچه ها از خواب بیدار شوند خیلی خیلی آهسته و مؤدبانه سرا پا لخت می شوند آری کارمندان چنین مؤسسات را مجبور به تماشای صحنه ها کنید یا از مشتریان پر و پا قرص مؤسسات مذکور پرسید نسبت به پوشیدن زن چه فکر

و عقیده ای دارید بدون شک مرحله بالاتری را در حرصگاه خود که سیر شدن ندارد آرزو می کنند و چه خوش فرمود امام: طالب علم و حریص دنیا هرگز سیر نمی شوند.

باز اگر سینه زنان و جلو عقب را بپوشانند همان دسته اول متعرضند که چرا پوشیده اند و متنفرند که چرا لختند و هم فی کل وادیهیمون که قرآن درباره اطرافیان شعرا متذکر است شاهد این چنین سرگردانی باشد که خودشان هم ندانند چه کنند و چه بگویند.

بالاخره اگر زن سرش و ساق هایش برهنه و بدون دستمال و جوراب و شلوار باشد دسته اول مایلند برهنگی بیشتر پائین به بالا و بالا به پائین رود و مناطق لخت بیشتر گردد و دیگر سر لخت و ساق پائی برایشان دیدنی است که از لحاظ زیبایی درجه اول باشد و بقیه مطرود است و به همین قیاس و سنجش می توان فهمید چرا فلان مرد دهاتی زمان آمیزش با همسرش که دستش سفت شده از فرط کار و بوئی ناپسند از بدنش بلند است (باتوجه به اینکه خواهم گفت بوی بدن نه بوی چرک محرک قوای جنسی است) به اوج لذت (ارگاسم) می رسد و سرد مزاجی بین زنان آنان کمتر است اما مردی که بسیاری از نیروهای جنسی خود را به وسیله زنای با چشم یا به وسیله زنای با دست هدر کرده چرا با زیباترین زن که آمیزش می کند احساس لذت واقعی و حتی لذت معمولی نمی نماید و چون هرکس سینه و ساقی زیباتر را می بیند حداقل ضرر چشم چرانی اش این است که سینه و ساق زنش اهمیت قبلی خود را نزد شوهر چشم چران از دست داده است و بالاترش را طالب می باشد.



زیان دیگر آنکه چشم چرانی ایجاد عقده های ناگشودنی می نماید: کسی که دائم به ساق و پای و سر و صورت و سینه خواهر این و مادر آن نظر می زند و روزی مواجه با ناراحتی ها و پیرچشمی ها و فارسائی ها می گردد دیگر وامانده و دکورازه شده و سر خورده و از لحاظ روانشناسی عقده ای برایش به وجود می آید.

ورنی Verney در انگلستان و رانسن Ranson در امریکا مطالعات بسیاری روی اثرات اعصاب عمومی قسمت خلفی هیپوفیز کرده و طبق تحقیقات آنان ریتم جنسی حیوانات بستگی کامل به شرایط محیط زندگی اشان از قبیل طرز تغذیه-برودت-حرارت-نور-حتی وجود یا عدم جنس مخالف دارد یعنی محرک های خارجی روی سلسله اعصاب مرکزی اثراتی دارند که به نوبه خود روی هیپوتالاموس اثر می گذارد و ترشحات آن را تغییر می دهد و از آن راه دستورات صادره به هیپوفیز نیز تغییر می یابد.

آیا باور ندارید که تفریح در هوای آزاد و محیط مساعد میل جنسی را رساتر می سازد و غم و اندوه بی علاقگی نشان می دهد. (۱)

در سوئد پارا فراتر گذاشته می گویند: مریبان امور جنسی در عین اینکه با مطالب و تصاویر جنسی که جنبه تبلیغاتی دارند کاملاً موافق نیستند مخصوصاً با تبلیغاتی که زن را به صورت شیء (چیز) مجسم می کنند سخت مخالفند زیرا معتقدند که گرایش مردم به این گونه مطالب به تدریج از بین می رود (۲) و طلیعه آن آشکار

۱- چرا بیمار می شویم صفحه ۹

۲- طب و دارو صفحه ۳ شماره ۳۲

شده است.

بیچاره زن، جگر کسانی که سنگ تساوی حقوقشان را به سینه می زنند بسوزد که دنیای متمدن روز فقط آن را وسیله فروش کالاها و راه بیشتر پول درآوردن قرار داده است: هواپیمایش را با ساقهای زیبای مهماندار، دارویش را با چشمک زدن کمک پرستار، صندوق کالا-ایش را با یک پای جمع و یک پای تفریق دختر خانم، موتور سیکلتش را با موهای افشان شده زن که پلیس های کلاه خود بسر بگردش نمی رسند و حتی باستثنای جراید که قصد مذکور را نداشته و نخواهند داشت و در جلد قبل تحت عنوان موسیقی از مغیبات مربوط به آخر زمان گفتم اما درباره جرائد آخرالزمان چه فرمود آری زنان را باستثنای جرائد که محض رضای خدا عکس های لختشان یا نیمه عورشان را چاپ و منعکس نموده و وسیله ساز جوانانند زن ها را حتی برای بهتر جنگیدن به میدان های جنگ نزد سربازان می فرستند تا وی بهتر برقصد و آنان بهتر بجنگند و اگر زن به جبهه جنگ نمی رود رفته باشد تا در اینجا هم اصل تساوی حقوقشان رعایت شده باشد.

اینکه گفتم چشم چرانی زنای با چشم است و دست به نامحرم زدن زنای با دست سخن من نیست قبل از هرکس نبی گرامی فرموده اند (النظر سهم مسموم من سهام ابلیس- الریبه سهم من سهام الشیطان- زنا العینین النظر. نگاه بد تیری مسموم از تیرهای شیطان است- نظر شهوت تیریست از تیرهای شیطان- زنای چشمان نگاه نارواست).

هرچه حیوان پست تر باشد مسائل جنسی ساده تری دارد و نزد حیوانات به سادگی در هرجا و هر زمان و با هر حیوانی که مایل

باشند (استثناء کم وجود دارد) اعمال جنسی خود را انجام می دهند و قوانین و مقرراتی دست و پایشان را نمی بندد اما به انسان که می رسد انسانی که مغزش عرشش و ارزشش است باید همه چیز مغزی باشد نه چون حیوانات نخاعی لذا همان گونه که نزد قریب به اتفاق موجودات زمان و فصل معینی (زمان استروس - زمان فحل و نر شدن) برای آمیزش وجود دارد در حالی که همیشه آلت های نر و مادگی را با خود دارند و معلوم می شود با آنکه موجودات نخاعی و پست تر از آنند قانون آمیزش آنها متکی بر صیانت از نسل و حفظ و بقای نوع می باشد و نباید انسان تابع مقررات همین که توانست برای هر لحظه و هر زمان از عورت خود استفاده کند قانون حفاظت از نسل را در درجه دوم اطفاء شهوت قرار دهد و چون چشم چرانی ارتباطی با حفاظت از نسل ندارد و در قلمرو حکومت شیطان و یا اطفاء نائره شهوت قرار دارد لذا چشم چرانی نوعی مقدمه زنا بلکه زناى کوچک و در حقیقت زناى چشم است و شرح بیشتر را در جلد مربوط به لباس خواهم داد.

اما می توان تصمیم گرفت و چشم چرانی نکرد؟

گناه که يك تعبيرش عبارتست از: چیزی که لذتش در قبال دقیقه ها زائل می گردد و اثرش تا قیامت می ماند خاصیت دیگری هم دارد و آن قدرت عمل در زیادت طلبی آن می باشد کسی که يك قطره شرب خمر کند متوقف نمی شود و روز به روز رو به زیاد شدن می گذارد آنکه قمار می کند اول بدون برد و باخت است و سر آخر همه چیز باختن و از جمله چشم چرانی در اول نظر ملایم است و در آخر مبتلا به سادیسم شدن و چه بسا سر به نزاع و پرونده و گناه

دیگر و زندان در آوردن، چه خوش فرمودند نبی گرامی که دو کس سیر نمی شوند طالب علم و طالب دنیا و تمام گناهان در شأن طالبان دنیا نازل شده است.

حقیقت آن است که عامل زیادت طلبی در هر گناهی وجود داشته و هست و همان گونه که نبی گرامی بدین مضمون فرمودند هر کس چهل سالش شد و دست از کار یا کارهای بدش برنداشت شیطان شرفیاب می شود و تبریک عرض کرده دستی به صورتش (به صورت گناهکار) کشیده عرض می کند: پدر و مادرم فدای این صورت باد که دیگر راه رستگاری بر او مسدود است. والکسیس کارل نسخ شناس معروف در کتاب انسان موجود ناشناخته می گوید در چهل سالگی صفات جزو سرشت انساج می شود. به هر صورت عامل زیادت طلبی گناه سبب می شود گناه مسیر روزافزون خود را به پیماید و عجیب اینست که هر کدام علاوه بر دگرگون ساختن و تاریک نمودن جان جسم را نیز مبتلا می کنند الکل سر به نارسائی کبد و ... درمی آورد. قمار به نارسائی اعصاب و ...، و از جمله چشم چرانی به سادیسیم و ... و همه گناهان در سن بالا و چهل به بعد برای گناهکاران نیز منفور و تعجب آور است.

آماری دقیق نشان داده که چشم چرانی نیز یکی از عوامل عمده تصادفات است و طلاق در بین ازدواج هائی که به دنبال چشم چرانی بوده رقم درشت تری دارد.

چشم چران ها بیشتر به عوارض:

۱- دشواری در تنفس

۲- درد اطراف قلب

۳- طپش قلب

۴- ضعف و خستگی عمومی

۵- سردرد

۶- بیقراری

۷- بیخوابی و کم اشتها

۸- خستگی فکری و دماغی دچار می شوند (۱)

اما مگر می شود از گناهی که ملکه شخص شد و بر آدمی مسلط گردید و وی را بنده ساخت دست برداشت و راه چاره اش چیست؟

یکبار دیگر گفتم فرض کنید شما شخص بی عرضه ای هستید اما خویشاوندان متمکن و کاردانی دارید ریاستی برای شما منظور می دارند می گوئید من نمی توانم اداره کنم معافم دارید می گویند معاون یا معاونینی می فرستیم که کارها را اداره کنند و تو می خواهیم رئیس باشی و همه کار همان طور که خواسته اند می شود.

قرآن برای کسانی که عرضه ندارند و نسبت به موضوعی معطل مانده و قدرت آقائی کردن بر خود ندارند دو معاون تعیین فرموده است و استعینوا بالصبر والصلوه (۴۵ البقره) و کسی که نمی تواند آقای خود باشد باید از معاونین کمک بگیرد استعانت از روزه بخواند و نماز، روزه شود و نماز بخواند. اما نه روزه واجب نه نماز واجب که باید گرفت و باید خواند روزه ای که تعبیر به صبر شده و مقدمه بر نماز آورده اند روزه ای که هم صبر می خواهد و هم صبر می دهد روزه شکیبائی روزه ای که سپر آتش جهنم است. روزه ای که مقدمه بر نمازی ذکر شده که تنهی عن الفحشاء والمنکر

است (اشاره به آیه شریفه ان الصلوه تنهی عن الفحشاء والمنکر - ۴۵ العنکبوت) و روزه ای که هم جسم را به دور شدن از چشم چرانی به علت کم شدن انرژی مربوطه وامی دارد و هم جان را با نیت روزه داری پاک می گرداند و نمازی که روح و جان را روشن می سازد و نمازی که می تواند از همه بیشتر از کار زشت نیروی باز دارنده بدهد نماز نافله شب است نماز یازده رکعتی دل شب که امکان دست یافتن به مقام پسندیده ای را نیز خدای متعال وعده داده است (و من اللیل فتهجد به نافله لک عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً - ۷۹ الاسراء) آری برای خودداری از گناه و تسلط بر نفس و آقای خود بودن اگر همت عالی و نیروئی حریف در خود سراغ ندارید از دو معاون ارزنده - روزه و نماز کمک بگیرید.

### مقام چشم

ارزشی که چشم برای چشم دارندگان دارد تا حدودی از مطالب زیر احساس می شود:

بسیاری از بیماری های جسمی را می تواند با دقت و دید ظاهر چشم یا دیدن ته چشم تشخیص داد.

اوضاع و احوال روانی هرکس مخصوصاً ارتباطش را با طرف همین که چشمش به چشم وی افتاد معلوم و اشخاص عصبانی و غضبناک یا آرام و متعادل را هم به وسیله چشم می توان شناخت.

بسیاری از حواس فقط درک کیفیتی اشیاء را می نمایند و بسیاری تنها به کمیت آنها واقف می شوند یکی می فهمد شور است یا تلخ

دیگری چه وزنی دارد و این چشم است که درباره هر دو می تواند نظر بدهد.

چشم کارش از حدود احساس خارج می شود مثلاً با صدای بوق اتومبیل که تشخیص وجود آن را می دهیم نمی توان رنگ یا ... آن را بدون چشم دانست یا بوی سوختگی وجود آتش را بدون چشم روشن ساز چگونگی آن نیست.

ارزش بزرگ چشم در دکوراسیون و زیبایی قیافه است که اتفاق کلی در برابر این سؤال: کدام عضو بیشتر از سایرین در زیبا نشان دادن شخص نفوذ و دخالت دارد؟ پاسخ اینست: چشم، و شاید اینکه پروردگار متعال نیز به همسران بهشتیان حوریه و چشم سیاه نام داده بهمین سبب باشد که زیبایی قیافه بیشتر از قسمت های دیگر مرهون داشتن چشم گیر است.

در جای دیگر گفته شد دو نفر اوضاع و احوال یکدیگر را به وسیله اشعه های دوچشمی که درهم می افتد می خوانند در اینجا باید بیفزایم گوش فقط از صدا منفعل می شود و شرح دادم اثر صدای زن در حالی که خضوع در گفتار دارد بر غدد مترشحه مرد چه می کند و اثر غدد مترشحه را بر طناب های صوتی که صدای زن را نازک و مرد اخته شده را همانند زن می نماید آوردم و معجزه قرآن را در این باره ذکر نمودم اینجاست که باید از انفعال و شعفی که به وسیله نگاه و برای هر کس روی می دهد مختصر بحثی بنمایم.

هر چیز که حرارت کمتر از ۲۷۳- درجه نداشته باشد یعنی همه چیز در محیط بر یکدیگر و از جمله بر آدمی اثر می گذارد و فعل و انفعالی را سبب می شود و با شدت بیشتری انسان ها بر انسان ها به وسیله

نگاه بر یکدیگر مؤثر واقع می شوند حتی دوخت لباس طرف را که می نگرید در شما حالت پسند یا تنفر ایجاد می نماید. کسی که از برابر شما می گذرد و دوستش ندارید فوق العاده شما را دگرگون می سازد و ...

به قرار مذکور چشم نه تنها آلت بینائی است بلکه وسیله رشد جسم و راه رشد جان و وسیله تشخیص اوضاع و احوال و امراض و طرح و طرحها و ... نیز می باشد.

## اشک

شاید بشر تنها موجود زنده روی زمین است که با اشک گریه می کند هرچند کسانی هستند که با صدها فغان و داد و آشوب قطره ای اشک از چشمشان خارج نمی شود ولی بشر گریه اش اشک دارد.

اینکه عوام می گویند سگ گریه و اشک دارد عاری از حقیقت است و اشک معروف تمساح همان قطرات ذخیره شده بین پلک و چشم سوسمار می باشد که بدون اراده با بستن چشم می ریزد و در موردی که انسان بخواهد با پوشیدن مظلومیت ظلم کند ضمن آنکه صورتی حق به جانب گرفته اشکش جاری می گردد که به آن اشک تمساح گفته می شود و چه خوش فرمودند نبی گرامی که گریه بسیاری از سیاستمداران مهربان تر از روباه نیز شامل فرمایش ایشان است (المنافق یملک عینیه بیکی کما یشاء- منافق بر دیدگانش مسلط است هر زمان بخواهد اشکش می ریزد).

اشک ریزش نزد زنان آسان تر از مردان صورت می گیرد، نزد





می شود سر بر بالین بگذارد باز تلاش می کند ولی نتیجه نمی یابد تا دقایقی که احساس خطر و رفتن حتمی می نماید کاخ و کارخانه زن و فرزند و دارائی و ... در نظرش مجسم می شود کجا می روی این همه رنج بردی حلال و حرام کردی تا گرد آوردی چگونه می گذاری و می روی با نهایت قدرت تلاش می کند تلاشی مذبحانه یعنی در برابر مرگ بلکه تلاشی مرگبار اما آنچنان خود را بیچاره و در چنگال مرگ اسیر می بیند که از شدت ناراحتی سر به بالین می نهد و اشکی از گوشه چشم آهسته اشکی غلیظ اشکی سخت اشکی آخرین اشکی واپسین از شدت تأسف و بیچارگی می ریزد اشکی که با ترشح دیگری همراه است ترشعی که می گویند انزال منی است و هر محتضری محتلم می شود که حقیقت چیست و ترکیبات آن را در جای خود شرح خواهم داد.

عجیب ترین اشک ها، اشک ندامت و توبه و اشک به خاطر نبود شدن فضیلت است که می گویند با اشک خوف از خدا ترکیباتی مشابه دارد و اختلاف اشک ها بیشتر ناشی از اثر و وجود غدد مترشحه داخلی است که برای هر موضوع روانی ترشح خاصی با اختلاف کیفیتی یا کمیتی نوع آنرا متمایز می سازد.

اشک ندامت و توبه از این لحاظ عجیب است که گاهی یک قطره اش بدن ۷۰ کیلوئی و روحی به وسعت آسمان ها را می شوید و پاک و راست می نماید و زمانی سوزانتر از اشک تمساح ریخته می شود و آن زمانی است که ستم کردن در حال ادامه یافتن است و طرف دلش می خواهد به عنوان توبه و ندامت اشکی بریزد و می گویند خواهر گرامی سالار شهیدان رئیس سپاه ستمگران عمر سعد را دید که

زمان کشتن امام اشک می ریزد به او فریاد زد ایستاده ای و اشک می ریزی در حالی که حجت خدای را می کشند و اشک عمر بدون شک از ترس واقعیت ها و حقیقت ها بوده است و گرفتارترین تماسحان اشکشان چنین سوزناک است. و چه بسا توبه وارد نباشد و اشک توبه ریخته شود و آن زمانی است که باید توبه با مسترد داشتن مالی که دزدیده اند یا وجهی که در قمار یار با برده اند بوده باشد ولی فقط به عنوان توبه اشک و به جای تحویل مال به صاحبش آه صادر و تحویل گردد که به هیچ وجه توبه مورد ندارد.

به هر صورت هر اشکی باشد بار تحمیلی را می کاهد و بر حسب اهمیت موضوع قطرات اشک اهمیت دارد که اشک از خوف خدا یا اشک کودک یتیم یا ... از جمله آن هاست به همراه اشک آنزیمی خارج می شود که ضد عفونی کننده قوی محسوب می گردد.

آزمایشاتی که به عمل آمده کسانی که گریه زیاد می کنند کمتر به زخم های معده و اثنی عشر دچار می شوند و علت اینکه اولسر نزد مردان بیشتر از زنان است بعضی را عقیده بر این که چون مردان کمتر اشک می ریزند بیشتر مبتلا می شوند.

به همراه اشک سمی خارج می گردد که هرگاه شوکی وارد گردد بیشتر دیده می شود و در زنان همیشه بیشتر از مردان می باشد منشاء آن را از عصب اشکی می دانند که سپس توسط غده اشکی جاری می گردد.

امروز برای اشک ارزش تشخیصی قائلند و ادعا می نمایند برخی از بیماری ها را می توان از راه شناسائی اشک تشخیص داد.

اشک سطح ملتحمه دارای کمی موکوس ترشح شده از ملتحمه

است به علاوه دارای فرمان باکتریولیتیک موسوم به لیزوزیم می باشد که کبسول پای ساکاریدی میکربهای چندی (استافیلوکوک- استر- پتوکوک- منگوکوک) را حل کرده و آن ها را از بین می برد.

مقدار ترشح اشک در هر ساعت ۰/۰۳-۰/۰۵ گرم است که ۶/۹ آتمسفر فشار اسمزی و ۷/۹۵ PH ۷/۵۳- دارد.

هر لیتر اشک محتوی ۹۸/۲ گرم آب ۱/۸ گرم مواد جامد ۱/۰۵ گرم خاکستر ۰/۱۵۸ گرم ازت کل ۰/۰۵۱ ازت غیر پروتئینی ۰/۶۶۹ پروتئین کل ۰/۳۹۴ گرم آلبومین ۰/۷۲۵ گلوبولین ۰/۰۳۰ اوره ۰/۰۶۵ گلوکز ۰/۶۵۸ کلرور ۰/۳۹۴ کلر ۰/۴۴۵ سدیم ۰/۱۱۶ پتاسیم و ۰/۰۰۵ گرم آلومینیوم می باشد.

یکی از روایات مربوط به گریه کردن بر آن سالار شهیدان است یا حالت گریه به خود گرفتن یا کسی را به دو وضع مذکور در آوردن جهت آن حضرت که صلاحیت بررسی در صحیح یا سقیم بودن روایت را ندارم، و بدون شک از برخی واعظان به ندرت شنیده اید.

باید توجه داشت ارزش مقام علم نزد اسلام فوق العاده تر از هر چیز است و کسی که بخواهد بر امام مظلوم گریه کند یا حالت گریه به خود بگیرد ناچار به مجالسی می رود که در آن از علوم و معارف مورد توجه و علاقه امام یعنی علوم اسلامی بحث می شود و بسیار بجاست که برای چنین کسی اجر جزیل و ثواب بسیار منظور داشته شود و این مطلب مؤید سخنی است که خون حسین ریشه درخت اسلام را

آبیاری کرد و یک ثمره اش اینکه کسی که بر آن مظلوم بخواهد عزاداری کند از علوم و معارف اسلامی بهره مند خواهد گردید و بدون شک کسی که مال کسی را دزدیده یا در قمار از او برده یا به صورت ربا یا رودربایستی از او اخاذی کرده همان گونه که تا مال را به صاحبش مسترد ندارد خدا توبه اش را قبول نمی کند برای امام حسین هم خون گریه کردن و مشغول ذمه مردم بودن یعنی معرفت به اسلام و اعتنا به امام حسین نداشتن و بی نتیجه و معطل ماندن است و معروف و مذکور است اول کسی که در قتل امام برایشان اشک ریخت قاتل آن حضرت عمر سعد بود آری اشک از دل برمی خیزد و از چشم می ریزد اما دلی سیاه تر از ظلمت عمیق شب یلدا و ناآگاه تر و اضل از دل انعام و چشمی که هیچ بینائی و بصیرتی ندارد و پرده ای از حب و حرص دنیا آن را پوشانده است؟ پس گریه یا اشک یا حالت گریه به خود گرفتن برای امام نتیجه و محصولی بسیار عالی دارد در صورتی که اشکی باشد از سرچشمه معرفت جدا شده و از مجرای تقوا عبور کرده از چشم بینائی سرازیر گردیده و از چهره حقانیت گذشته بر دامن تقوا خشک شده نه اشکی که از چشمه حسد و غیبت و کبر و تهمت و ستم تراوش کند و از معبر خلاف کاری ها و از چشمی خیانتکار بچکد و از صورتی به ظاهر آدمی بگذرد و بر دامنی ناپاک بخشکد.

من واعظی را دیدم در مجلس ترحیم فاسقی فاجر منبر رفت و با آنکه دوستانش و همه همکاران محترمش از شرکت در آن مجلس بهانه کرده عذر خواسته بودند به جای رسول خدا پانهاد و باتوجه به اینکه عزاداران متوفی جمعی از اکابر بودند داد سخن داد

تا جایی که به دوستان اطرافم گفتم ای کاش بعد از این فقط در مجلس ترحیم کسی به منبر رود که فقط با خوار است یا فقط زناکار است یا فقط ستمکار است یا فقط شرابخوار است یا ... و خدا کند دیگر به تعریف کسی که آنچه خوبان همه دارند وی تنها دارد نپردازد و چون در مجلس ترحیم دیگری به منبر رفت ترحیم بینوایی انسان بینوایی بافضیلت بینوایی باتقوا که فقط گناهی این بود که نزد مردم و حتی خویشاوندانش ارزشی نداشت و عزادارانی جلو مسجد جلب نظر خطیب نمی کرد همان سخنانی را که برای آن فاسق فاجر گفت حتی حاضر نگردید برای این انسان این بینوای باشرف و بافضیلت بگویند گفتم به خدا قسم اگر روزی به من می گفتند هرکس را می شناسی یعنی هرکس را برحسب ظاهر می شناسی به اجبار باید شناسنامه اش را طبق تشخیص خود تغییر دهی به آن واعظ تنها کلمه ای که می توانستم برای شناسنامه یعنی به عنوان یکی از صدها القابش انتخاب کنم کلمه فضیلت کش بود تا به آزادی به حریت به انسانیت به فضیلت به اسلام به دین به توحید لطمه و صدمه وارد نیاید و وی بهتر بتواند هرکس او را دعوت می کند به عنوان آقای فضیلت کش دعوت کند و بر منبر رود و در تعریف حتی ملعون اولین و آخرین ابن ملجم هرچه می خواهد بگوید یا به مستمعین چون خودش، معاونین فضیلت کش هم به عنوان امیدواری بگویند حال که دلتان در مرگ ابن ملجم جریحه دار شد برای امام مظلوم نیز دستی به سر بزنید که آمرزیده شدنتان حتمی است.

امام مظلوم از جمله برای جلوگیری از آنچه تو می گوئی و می کنی و فضیلت کش های دیگران خود و خویشاوندان و اعوانش را در طبق اخلاص و تسلیم نزد پروردگار نهاد امام چگونه به

فضیلت کش ها خواهند نگریست تو می خواهی مردم سرگردان شوند و به بیند اگر تقوا داشتند وعده وعده نداشتند حتی در مرگشان هم کسی به آنها گوشه چشمی نمی کند اما مردم عاری از حقیقت و فضیلت که جز دین همه چیز دارند حتی در مرگشان هم واعظ خود به اسلام بسته او را ستایشگری می نماید زهی بدبختی که واعظ اجتماعی عملاً موعظه خلاف کند و حق کشی و طرد فضیلت پیشه گیرد و به جای آنکه به مفاد ان اکرمکم عندالله اتقیکم عمل کرده پرهیزکاران با فضیلت با شرف باایمان را به جرم نداشتن عزاداران متمکن تمجید و تعریف کند از خلفکاران دیوسیرت فامیلدار مدح و ثنا گفته یقه درانی نماید. بقال و عطار و راننده و مهندس و دکتر و روحانی و کاسب و تاجر همه و همه از مرگ متمکن فامیلدار مطلع شدند و جنازه اش را چهار حمال با چک و خانه زدن در حمل و نقلش بلند کردند و در بدرقه و تشییع جنازه اش فقط همان عزادارانش شرکت داشتند در صورتی که باید دکاندارهای محله اش لااقل همراهی کنند ولی چه شد که فقط واعظ عزادار شد و واعظ از پاپ کاتولیک تر گردید و واعظ در مجلس تذکر فضیلت کشی و یقه درانی می کند؟ جوابش اینست که اگر یک منبر محض رضای خدا برود مجبور به تعویض لباس خواهد گردید و پیوستن به کسانی که از آنها بوده و با لباس خود را به اجتماع روحانیت چسبانده است یعنی به اجبار باید لباس اجتماع بافضیلت را بگذارد و به جماعت فضیلت کش به پیوندد.

مگر امر به معروف و نهی از منکر در آنجا که دین در خطر است تقیه بردار است؟ اگر نیست چرا واعظ مذکور برای خراب کردن دین حاضر شد عملاً نهی از معروف و امر به منکر کند و از کسی که منکر

معارف الهی و مروج منهیات بود تقدیر و تعریف نماید؟

همان گونه که راجع به ساختمان چشم و معرفه الاعضائی آن هیچ ننوشتیم درباره چگونگی پیدایش اشک و مکانیسم ترشح آن نیز معذورم زیرا در هر کتابی از دبستان و دبیرستان شرح آن را داده و کسانی که با کتاب های اولین دانشگاه سر و کار دارند وقوف کلی بر آنها دارند فقط برای مزید اطلاع می گویم اشک که دائم روان است و برای شستشوی دیدگان به کار می رود و همان گونه که در بهداشت بینی گفتم با یک چشم بهم زدن از مجرای اشک گذشته وارد بینی می شود و این عمل با عضله ای که در حکم یک پمپاژ است و مسلط بر مجرا و در کنار پلک قرار گرفته و در اثر به هم خوردن پلک انقباض و انبساط می یابد و اشک را به طرف بینی جاری می سازد انجام می گیرد و اگر چشم را باز بگذاریم که پلک ها به هم نخورد و تلمبه زده نشود چشم و اشک کار خودشان را کرده ترشح و شستشوها را داده اشک را از گونه سرازیر می سازند.

بجاست از گریه هائی که در زمان حیات نبی گرامی از آنها یاد شده برخی را نام ببریم:

نبی گرامی فرمودند هر وقت گریه حسین را می شنوم اذیت می شوم (خطاب به مادر امام حسین حضرت زهرا: الم تعلمی ان بکائه یوذینی).

در چند کتاب و از جمله عقدالفرید است که نبی گرامی به یاد شهادت فرزند خود حضرت حسین گریه می کردند (فی عقد الفرید قال و من حدیث ام سلمه زوجه النبی صلی الله علیه و آله قالت کان عندی النبی و معی الحسین علیه السلام فدنا من النبی صلی الله علیه و



آله فاخذته فبکی فترکته فدنا منه فاخذته فبکی فترکته فقال له جبرئیل: اتحبه یا محمد؟ قال نعم- قال اما ان امتک ستقتله و ان شئت اریتک من تربت الارض التی بقتل بها فبسط جناحه فأراه منها فبکی النبی).

در کتاب صواعق المحرقة که چون حضرت علی به طرف جنگ صفین می رفت عبورش به کربلا رسید از نام زمین پرسید گفتند کربلا آنقدر اشک ریخت که زمین نمناک شد و فرمود وارد شدم بر رسول خدا در حالی که گریه می کرد گفتم چرا گریه می کنید؟ فرمود: جبرئیل از کشتن حسین نزدیک فرات در زمینی به نام کربلا خبر داد.

در اسلام گریه های پسندیده عبارتند از: گریه از خوف خدا، گریه برای اینکه فضیلت رو بنا بودی می رود- گریه برای مظهر فضائل و فداکاری ها حضرت سیدالشهدا.

گریه از خوف خدا در سطح فوق العاده بالائی قرار دارد و با آنکه گریه در نماز آن را باطل می سازد نماز را گریه از خوف خدا نزدیک تر به خدا می گرداند و تمام نزدیکان و مقربان الهی گریه از خوف خدا داشتند و در روایات است که ضرار ابن ضمیره گوید در شبی تاریک حضرت علی را دیدم محاسن شریف خود بر دست گرفته مانند مار گزیده به خود می پیچید ناله می زد و گریه می کرد.

گریه بر داغ عزیز از دست رفته مباح است: نبی گرامی بر جنازه حمزه سیدالشهدا گریستند و جهت جعفر بن ابیطالب و زید و فرزند خودشان ابراهیم گریه کردند و چون عبدالرحمن بن عوف گفت یا رسول الله شما هم در مرگ فرزند گریه می کنید؟ فرمودند:

انهارحمه (گریه رحمت خداست) و گریه را ادامه دادند و فرمودند چشم اشک می ریزد و دلم می گدازد ولی نمی گویم آنچه را که رضای خدا نباشد و در مرگ یکی از بچه دخترهایشان گریستند سعد نامی عرض کرد: این چیست یا رسول الله؟ فرمودند: هذه رحمه حملها الله في قلوب عباده و انما يرحم الله من عباده الرحماء (این رحم و دلسوزی است که خدا در دل بندگانش قرار داده است و خداوند به بندگان دل رحم خود ترحم می فرماید).

آنقدر مردم به نبی گرامی ارادت و علاقه و اخلاص داشتند که چون روزی نبی گرامی دیدند زنان بر کشتگان خود گریه می کنند و کسی برای حمزه سیدالشهدا گریه ای نمی کند و فرمودند لکن حمزه لابواکی له (حمزه گریه کننده ای ندارد) از آن روز تاکنون مردم مدینه در عزای هر کس ابتدا بر حضرت حمزه گریه کرده و می کنند و سپس بر عزیز از دست رفته خود.

گریه دیگری را که تاریخ مربوط به آن زمان ضبط کرده گریه حضرت زهرا سلام الله علیها بر جعفر طیار است که چون نبی گرامی گریه ایشان را دیدند فرمودند (علی مثل جعفر فلیبک البواکی) برای کسانی چون جعفر باید زنان گریه کنند.

این قسمت را به یاد گرفته از خوف خدا پایان می دهم گریه ای که جان بشر جانی به وسعت آسمان ها را شستشو می دهد گریه ای که سرچشمه فطرت یخ زده را گرم و یخ های آن را ذوب کرده پرده مادیت را دریده جان را از میان قفس محدود ماده رهائی می بخشد

## عینک

عینک به عنوان زیبایی، عینک برای مقاومت در برابر عوامل طبیعی، عینک جهت غیرطبیعی بودن چشم و بالاخره عینک برای اشتغال به کار مورد استعمال دارد.

در سال ۱۹۶۶ در فرانسه قریب ۱۵۰ میلیون تومان صرف خرید عینک آفتابی کردند که بیشتر به خاطر زیبایی اقدام به خرید آن گردیده بود.

چه بسا چشم زیبا، بینی زیبا، دهان زیباست اما تناسبی بین آنها نیست و قیافه چندان جالب نمی باشد و گاهی هیچ کدام به تنهایی چندان زیبایی ندارند اما متناسب و به وضعی شایسته ردیف شده اند و چهره نمکین و جذابی جلوه می نماید.

گاه اگر صورت بلکه نصفش آن هم حوالی چشم ها به وسیله ای گرفته شود بقیه صورت شکل جالبی پیدا خواهد کرد در این صورت است که عینک با شیشه بزرگ تار انتخاب می شود به همین تناسب باید امتحان کردن و حدقه و چشم های نامتناسب را پوشاند و بدون شک کسی که چشمان جذاب و جالبی دارد عینک تار نخواهد داشت.

گرچه برای صورت های دراز یا پهن یا مدور پیشنهادهای مختلف کرده و طراحان مد برای هر کدام به نوعی انتخاب عینک امتیاز زیبا شدن را می دهند ولی کسی که مایل است عینکی را برای فقط زیبا جلوه نمودن انتخاب نماید باید عینک های گوناگون برداشته و در برابر آینه تمام قد آن را که قصد دارد برگزیند مخصوصاً

کسانی که بین ابروها و شروع بینی اشان گودی عمیقی وجود دارد یا هیچ فرورفتگی دیده نمی شود در این انتخاب محق تراند.

آنچه مسلم است عینک را برای بینی های کشیده باید به شکل H انتخاب کرد و هرگز عینکی که نیمی از ابرو را فرا گیرد و نیمی را نمایش دهد زیاساز نبوده باید یا همه ابروها را بپوشاند یا بیرون بگذارد.

چشم آنچنان به اعتدال آفریده شده است که سایر اعضا و لذا در برابر روشنائی عادی مقاومت مخصوص و لازم را دارد و نباید عینک آفتابی جز برای کسانی که حساسیت دارند و سوزش چشم پیدا می نمایند مطرح شود.

کسی که مدت مدیدی در آفتاب تابان کار می کند دید چشمش در شب به نزدیک نصف تقلیل می یابد که چگونگی آن را شرح دادم و چنین کسی اگر به منظور پیشگیری بخواهد عینک دودی انتخاب نماید می تواند اما عینک تاریک را شب تاریک زدن تیرگی است.

پیرانی که می خواهند چروک اطراف چشمان را تاریکی عینک مخفی سازد به سختی زیبا می بینند.

باید در انتخاب شیشه عینک مراقبت کرد که انحراف نداشته و مدرج می باشد و اگر احساس خستگی با زدن عینک نمودید به احتمال قوی شیشه معیوبی برداشته اید.

استعمال عینک های آفتابی پلاستیکی به عقیده بسیاری ضرر ندارد.

بهترین رنگ برای شیشه پس از دودی سبز سیر یا روشن است ولی می توانید برحسب نوع استفاده ای که مایلید بنمائید رنگ

انتخاب کنید ولی در هر صورت باید در مواقع عادی ۲۰ درصد و در رانندگی ۳۰ درصد نور و ده درصد اشعه مافوق بنفش از شیشه گذشته به چشم برسد و کمتر از آن شایسته نیست.

به طور کلی عده ای از دانشمندان بر این عقیده اند که سه علت اصلی قدرت بینائی افراد را دستخوش خطر قرار داده و برای چشم خستگی فراهم می آورند: اتومبیل، عینک دودی و نورهای مصنوعی.

رانندگانی که غروب به طرف غرب اتومبیل می برند ماده ارغوانی شبکیه اشان خراب می شود همان ماده ای که عمل اصلی را در دیدن اشیاء در نورهای کم و تاریکی به عهده دارند.

اگر در سایه عینک دودی به کار رود به تدریج قدرت بینائی کاهش یافته همانند انسان های ماقبل تاریخ از نور گریزان خواهند بود و اگر بخواهند عینک را در سایه برداشته در آفتاب بگذارند کار درستی نیست و عینک نیم رنگ هم که نصف بالایش دودی و پائین بی رنگ است تا بتوان در آفتاب از بالا نگریست و از پائین شیشه با حرکت جزئی دیدگان باید دائم خود را در برابر نور و تاریکی تطابق دهد و خستگی فراهم سازد.

می دانیم جاده های مستقیم رخوت مغزی ایجاد می نماید و رانندگی در این جاده آن هم به طرف خورشید زیان بیشتری خواهد داشت مخصوصاً اگر جاده جنجالی باشد که دائم نور شدید شیشه های ماشین های مقابل نور اضافی را به چشم بتاباند که یک الی دو ثانیه در جاده مستقیم به طرف غروب با افتادن نور شدید به چشم قدرت بینائی از دست می رود و در همین مدت با سرعت ۶۰ کیلومتر نزدیک به چهل متر ماشین پیش رفته است و اگر شب بود و نور چراغ معمولی یک

اتومبیل به چشم افتاد و دور شد ۴۰-۴۵ دقیقه طول می کشد تا اثر این ضایعه به کلی برطرف گردد.

اصولاً به کار بردن عینک های قرمز و بنفش و برخی رنگ های دیگر قدرت رؤیت نور را تا ۸۵ درصد کاهش می دهند و زدن آن برای رانندگان مجاز نیست زیرا علائمی چون چراغ های قرمز و سبز و چراغ های چشمک زن اتومبیل ها را از چشم راننده پنهان می نماید.

در برف یا آفتاب عینک های گلی و زرد قادر به حفظ چشم در برابر برقی که از روی برف ها برمی خیزد یا شعاع های تابناک آفتاب نیستند و در این دو مورد زدن عینک سبز یا خاکستری بهتر است.

ناگفته نماند در کشورهایی که هم کنترل شدید بر شیشه های عینک های طبی و بهداشتی می شود و هم تسعیر و نرخی را برای آنها قائل می گردند به کار بردن عینک های طبی و بهداشتی به نظر می رسد بی ضرر باشد مخصوصاً باید در به کار بردن عینک هایی که نصف آن رنگین و نصف بی رنگ است یا عینک هایی که قسمتی از آن را فرام های مخصوصی فراگرفته یا بدون فرام است و تمام اشعه های تابنده را به پوست صورت منعکس می سازد و از همه مهم تر عینک هایی که نصف شیشه اش برای دید دور است و نیمی برای دید نزدیک دقت و مراقبت کامل به عمل آورد.

آنچه را درباره عینک نوشتم مسئولیت آن را به عهده ندارم. زیرا نتوانستم از مدرک و مأخذ اصلی مطالبی بیاورم و مهم تر آنکه اسلام هم در این مورد همانند بسیاری از موارد تشخیص و تعیین آن را به مغزهای آزموده و در عین حال الطیب ضامن ولو کان حادثاً محول داشته است و چون علم دستخوش تغییر و دگرگونی است برای

نویسنده در صورتی که اخبار و احادیث پذیرفته شده ای در دست بود بدون شک همان را مورد پذیرش و بی زیان محسوب می داشت.

به جای عینک می توان برای کسانی که دوست ندارند عینک بزنند عدسی بر روی قرنیه گذاشت. عدسی یک شیء خارجی برای چشم تلقی می شود که زیر پلک می گذارند به علامه عدسی نامرئی روی متابولیسم قرنیه به علت اینکه مانع از خوب رسیدن اکسیژن به آن است اثر می گذارد و لذا نباید ۲۴ ساعته آن را بر چشم نگهداشت بلکه باید پس از چند ساعت آن را خارج سازند و با رعایت این موضوع در صورتی که با دقت و کاملاً خوب عدسی بر قرنیه گذاشته شده باشد بی ضرر به نظر می رسد.

لوازم عجیب و غریب برای چشم هائی که به عیوب جزئی یا کلی دچار شده اند کشف و ساخته شده است از جمله:

قرائت خط است به وسیله نابینایان که اساسش تاباندن امواج صوتی بر روی حروف برجسته می باشد.

ستارلایت اسکوپ است که آن را می توان در شب جهت رؤیت فاصله چند صد متری به کار برد و حتی آن را بر تفنگ نصب کرد و دشمن را تشخیص داد و اساسش تقویت انعکاس انوار ماه و ستارگان می باشد.

عینک حاجب نوری ساخته و در دسته آن دستگاه کوچک الکترونیکی نصب می کنند که مغز را تحت تأثیر امواج آرام بخش قرار می دهد و کسانی را که به بی خوابی دچارند به خواب می برد و نتایج حاصله رضایت بخش بوده است.

در کشورهای مترقی مدارس مخصوص و یا سازمان های ویژه

نابینایان درست شده است از جمله در شهر دانشگاهی ماربورک آلمان فدرال دبیرستانی به منظور مذکور وجود دارد و در کشور خودمان نیز دبستان و دبیرستان ابابصیر در اصفهان که به وسیله نیکوکارانی تأسیس و به خوبی اداره می شود.

جهت کوران میکرومتری که تا یک صدم میلیمتر اندازه می گیرد - ساعت های شماطه دار- عصاهای ویژه- ترازو- گرماسنج- وسایلی که نخ را به سوراخ سوزن می کند- زرده و سفیده تخم مرغ را جدا می سازد- زنگی که چون شیر یا آب به جوش آمد صدا می کند- اطوهای تنظیم شونده و ... ساخته شده است.

تاریخچه ای از عینک

بدون شک بشر سالیان درازی است که با آنچنان قطعات شیشه ای و بلوری برخورد کرده که چون آن را بر ریزه کاریها می گذاشته و به علت پیرچشمی قبلاً آن را نمی دیده و با شیشه یا ذره بین آن را دیده مشعوف و مسرور گردیده و به عنوان ابزار کمکی چشم از آن استفاده برده است.

در موزه هائی چند که در درجه اول جهانی اند قلمدان هائی را دیدم که اگر بیشتر آنها مربوط به کشور خودمان نبود بدون شک نصفش بود. قلمدان ها از لحاظ کیفیت (منبت کاری- نقاشی- رنگ آمیزی- انتخاب جنس- قدمت) و از نظر کمیت (آنقدر بزرگ همانند گهواره ای که دختران خردسال جهت عروسک های خود دارند- آنقدر کوچک و ظریف که از اندازه یک انگشت معمولی تجاوز نمی کرد) متعدد و متنوع بود. در آنها انواع قلم، کاردهای



قلم سرکنی - قطعات کف دریا به جای مرکب پاک کن - بسته ای از دوده و صمغ عربی مازو و ترکی زاج که آماده برای تهیه مرکب باشد - دوات به انواع و اقسام که همیشه به ارزش قلمدان اعضاء دولت و اکابر و رجال افزایش می داد و به نظر اینجانب در برخی از آنها علاوه بر خاتم (انگشتی که برای پایان دادن بلکه به عنوان پایان رسیدن کتابت به آخر نوشته ها به جای امضاء زده می شد) بلورها بلکه منشورهائی بوده که پیر چشمان آن را بر سطرهای ریز نهاده و خواننده و در امتداد خط ها سرتاسر برای خواندن می کشیدند و اغلب در قلمدان همراه داشته اند بلکه چنین بلورها یا شیشه ها را که آنچنان انتخاب می کردند که با نهادن بر خط درشت نمائی و تطابق چشمی خوبی داشته باشد و بعدها به شکل ذره بین از آنها استفاده شد می توان عینک های اولیه نامید.

از چه زمانی از عدسی به عنوان عینک آنچنان انتخاب شد که به توان آن را برابر چشم نهاد مأخذی در دست نیست فقط در اروپا نام **Roger Bacon** در قرن ۱۳ میلادی به عنوان مخترع عینک (۱) در کتابها ثبت شده است که شیشه آن بیضی یا مدور در کمان ها قرار می دادند و پلی بین آنها وضع می کردند و دو دسته هم داشت.

نوعی از عینک که دارای شیشه های مستوی با لبه های بزرگ همانند پوست لاک پشت است و زمان رانندگی در برابر شن به کار می رود و گاهی نیز چشم بند درست می کردند و بر آن می زدند برای

مبارزه باشن.

عینک گاه یک چشمی به کار برده می شد زمانی بدون اطراف که فقط قسمت بالای آن گیره ای داشت و زمانی دیگر اطراف درشت یا پل کلفت و خلاصه به انواع و اقسام انتخاب می گردید.

### مختصری درباره خطای دید

چشم قادر است فرم و رنگ اجسام را تشخیص دهد و برای شناسائی واقعی اشیاء اطلاع از رنگ و شکل آن کافی نیست به علاوه که چه بسا همین دو نیز حقیقی نبوده قابل اطمینان نیست زیرا در نورهای مختلف رنگ اجسام دگرگون است مثلاً زرد در زیر نور آبی سیاه است و در نیمه تاریکی همه اجسام خاکستری یا سیاهند.

گاه سایه درختی را رانندگان پیچ حساب کرده سرنگون شده یا خلبانی قله کوه را ابری تصور کرده افتاده است.

گاه خطای حواس دیگر سبب خطای دید می شود:

اگر چند وزنه متساوی الوزن و مختلف الحجم به شما بدهند آنکه کوچکتر است سنگین تر تصور می گردد زیرا جسم بزرگ فرمان مغز را آنچنان برای مغز صادر می کند که عضلات بیشتری باید در نگهداری جسم آمادگی پذیرش داشته باشد.

گاه از خطای دید استفاده می گیریم مثلاً چراغ فلورسنت را که در هر ثانیه ۵۰ ثانیه روشن و خاموش می شود در برابر پنکه ای قرار داده مضرب گردش پنکه را چنان مرتب می نمائیم

که تصور می شود ساکت ایستاده و نمی چرخد در حالی که به خوبی باد می زند.

اشتباه دید در مسائل ساده فراوان است:

چند خط عمودی و به همان اندازه افقی رسم کنید عمودی ها بلندتر به نظر می رسند و به همین دلیل اگر طول لبه کلاه سیلندر با ارتفاع آن یکی باشد خیلی بلندتر از معمول جلوه می کند.

دو مخروط- دو دایره- دو مربع و ... یکی سیاه یکی سفید همیشه آن دو را که مساوی انتخاب کرده ایم غیرمساوی به نظر می رسند:

یادتان باشد تاکنون چند مرتبه راه هائی را که باید غذا به جسم رساند (دهان و ...) و راه هائی که می توان به وسیله آنها جان را رشد داد (گوش- چشم- دل) معرفی نموده و از آنها بحث کرده ام باز در اینجا به عنوان فوق که خطای دید است توجه فرمائید. یک خطای دیدگان دید ظاهر است که مثلاً یک خط را کوتاه تر از دیگری و یک مربع را کوچکتر از دومی در حالی که مساویند تصور نمود اما خطای دید که واقعاً خطاست آن که آدمی نظر به گناهان نکند که: گناهان لذتشان در اندک مدت که برحسب دقیقه برآورد می شود از بین رفته زائل می گردد ولی اثرشان تا دامنه قیامت می ماند.

در بهداشت نسل شرح خواهم داد چگونه اثر یک گناه بر ژن شخص و بر اجتماع اثر گذارده و نسل بعد نسل تا قیامت به عنوان ارث به جای می ماند و اثر می گذارد هرچند لذتش پس از چند دقیقه زائل شده باشد و می شود.

خطای دید قابل صرف نظر است ولو اینکه خط عمودی مساوی با خط افقی بزرگتر یا کوچکتر دیده شود و تازه چنین خطائی به مرحله عمل هم برسد چون در عمل اندازه گیری لازم است خطائی به وقوع پیوسته است اما خطای دید از نظر بصیرت نه همانند خطای دید از لحاظ بصر است زیرا بصیرت شاهراه وصول به جان است و نباید اجازه داد هر منظره ای را نگرست و بهر تصویری نگاه کرد و بهر بی پروائی نظر انداخت و جان را از راه بصر آلوده بصیرت ساخت و رشد و استعداد پذیرشی آن را متوقف نمود بلکه کاهش داد.

چشمی که می تواند مطالعه کند و علم بیاموزد و بنابر اصل قرآنی که بین عقل و علم تناسب مستقیم قائل است (و ما یعقلها الا العالمون - ۴۳ العنکبوت) با علم، عقل را افزایش دهد چرا به آنچه عقل را بپوشد و شهوت را برانگیزد دیدگان دوخته شود که این سهامی است از سهام شیطان همان گونه که نبی گرامی فرمودند.

دانستنی هائی چند درباره بینائی

سر و صدا باعث رؤیت لکه های نورانی در مرکز بینائی می شود برخی می گویند امواج عصبی حاصله به مغز می رسد و عصب بینائی را هم تحریک می نماید و بدین ترتیب لکه های نورانی در چشم به وجود می آید.

برخی عقیده دارند دید چشم در درجات سرمای پائین تر از صفر کاسته می شود.

امروز توانسته اند دوربین پشت مایع زجاجیه چشم قرار

داده از مردمک عکس بگیرند.

امروز دانسته اند ۱۲۰ میلیون تار نازک و ۷۰ میلیون تار ضخیم در چشم انسان است که نازک ها نور کم را دریافت کرده و تصویر سیاه و سفید می دهند و تارهای ضخیم نورهای شدید را در دریافته رنگ ها را مشخص می سازند. (و بنابر تجربیاتی سلول های مخروطی سه دسته اند و هر کدام به یکی از سه رنگ اصلی آبی، قرمز، زرد حساسند).

چشم انسان با مغز که اطلاعات بینائی را مورد مذاقه و بررسی و حل و فصل قرار می دهد منحصر به فرد می باشد اما چشم به تنهایی کامل نیست و در برخی حشرات چشم کاملتر از آدمی وجود دارد.

گفته شد دو عصب بینائی ضخیم از پشت چشم به دو طرف مغز بزرگ می رود هر یک از این میلیون تر رشته عصبی اطلاعاتی را که سلول های بینائی به دست آورده به مغز می رسانند تا در آنجا تصویر به وجود آید و شخص چیزی را ببیند دو رشته ضخیم مذکور به صورت ضربدر همدیگر را قطع کرده به مغز می رسند از این قرار چشم چشم به نیم کره راست مغز و راست به چپ مغز مربوط است و تصویری را هم که ایجاد می نمایند معکوس و سر بالا است ولی در اثر عادت همه چیز را عادی و معمولی تشخیص می دهیم و اگر به اشخاص عینکی بدهیم که تصویر را سر بالا کند یعنی در مغز تصویر معمولی باشد تا ده روز همه چیز را معکوس خواهند دید و چون عینک از آنان گرفته شود دوباره تا ده روز همه چیز را سر بالا خواهند دید و عجیب است مدت تطابق بدن با محیط که در جلد سوم نیز در مواردی شرح دادم که همه جا ده روز می باشد.

اگر یادتان باشد گفتم چرخش ها در نزد انسان و حیوان و حتی گیاه از چپ به راست آسانتر است و گفتم اینکه شتر آبستن اگر

از جانب راست چرخانده شود سقط می شود یا مار در طرف راست به سختی گردن می چرخاند و آدمی نیز از طرف راست به اشکال بر مرکب سوار می شود و بیشتر گیاهان خرنده از چپ به راست بهتر می روند و در اینجا باید این قانون را تعمیم دهم که چشم شما نیز از چپ به راست آسان تر و راحت تر حرکت می نماید باور ندارید به جایی که در و دیوار طرف راست و چپ پر از تصویر است بروید و اگر به ندرت دیده شد از راست به چپ کسی نگریست یا استثناء است یا بیماری دید دارد و اگر توجه کرده باشید نقاشان نیز دوست دارند اول قسمت چپ شکل مثلاً چشم چپ را بکشند و کسی که وارد مسجد یا مغازه بزرگی یا مجلس دعوتی می شود دوست دارد از طرف راست حرکت کند تا اینکه جا یا جنس را بیابد.

چشم بسیاری از چیزها را بنا بر حکمت آفرینش و فطری دوست دارد و بسیاری را دوست ندارد از زوایای قائمه خوشش نمی آید از عدم تقارن اعضاء متنفر است و اگر یکدست از دست دیگر کوتاه تر یا گوشه از گوشه دیگر کوچکتر باشد دلخور است ولی از اینکه دو انگشتش مساوی باشد ناراحت می گردد.

تصویری را که آسمان و دریا و زمین در آن خودنمایی می کند آسمان سه هشتم تا پنج هشتم آن را تشکیل باید داد و این مشابه وضعی است که با زندگی خود در تماس است و غیر از آن باشد سعی می کند زودتر چشمش را از آن بازگیرد.

همان طور که چشم از چپ به راست آسان تر حرکت می نماید نگاه به زمین کردنش فوق العاده آسان تر از بالا نگریستن است تا

آنجا که دیده اند در سربازانی که سر بالا می رفته اند و تعلیمات کوهستانی داشته اند چون مجبور به بالا نگریستن بوده اند آنچنان شده اند که تعلیمات را به خوبی نیاموخته اند در صورتی که هنگام سرایشی تعلیمات را بدون سختی فرا می گرفته اند و کسی که وارد محل بیگانه و تازه ای می شود اولین چیزی که توجه اش را جلب می نماید زمین است تا آنجا که اگر شخص وارد شده به اطاق را بلافاصله از دیدن بازداشته چشمانش را ببندیم و بگوئیم در اطاق چه دیدی از فرش یا کف اطاق اطلاعاتی خواهد داشت.

### بادی از معجزات قرآنی

یک کله قند یعنی یک مخروط که رأسش بر زمین باشد دیدنش برای چشم سخت تر از نگریستن به قندی است که کعبش بر زمین باشد و در وضع اول زودتر برای چشم ایجاد خستگی می شود به همان دلیل که گفتم چشم راحت تر است از چپ به راست و از بالا به پائین بنگرد و اینجاست که شما را متوجه دستورات عجیب اسلامی می نمایم که امام می فرماید تعجیل در سراج (اول مغرب چراغ روشن کردن) و مقدار آن (نور به اندازه ای که خوب چشم ها به بیند با توجه به اینکه با سپری شدن هر سال عمر باید نور را دو برابر کرد تا خوب دید یعنی اگر در ۱۶ سالگی و نزدیک به دیپلم گرفتن در اطاق خود با یک لامپ ۶۰ خوب می توانستید مطالعه کنید حال که نزدیک پنجاه رسیده اند با ۱۲۰ همان گونه خوب خواهید دید آن هم به شرطی که عینک برای پیرچشمی لازم نداشته باشید) یعنی داشتن روشنایی به اندازه کافی اسراف نیست که در

بهداشت مسکن شرح خواهم داد.

شما را به این نکته متوجه می سازم: اگر نور به اندازه کافی، هوا مساعد، کاغذ و قلم خوب باشد هم بهتر می توان نوشت و هم بیشتر (از قرار معلوم برای کتاب های اولین دانشگاه نه نور به حد کافی بوده نه قلم نه هوا و نه علم و اطلاع).

آنچه درباره چشم ها فوق العاده ارزشمند و قابل توجه است رنگهاست که در جلد پنجم شرح دادم چگونه رنگ در تمام فعالیت های زندگی اثر می گذارد و انسان در محاصره رنگ ها و تحت سلطه آنهاست و جملات کتابی را که از فرانسه بود و از کتابخانه ای در همسایگی دانشگاه سورین پاریس دیدم و گرفتم ذکر کردم که گویا ترجمه آیات قرآنی بود در آنجا که فرمود رنگ زرد لیموئی پررنگ مسرت آور است (... صفراء فاقع لونها تسر الناظرین) و آنجا که از رنگ سبز برای آرامش اعصاب و ... تعریف شده بود و گویا مضمون آیه شریفه «حداثق ذات بهجه» بود باغ های سبز بهجت انگیز و امنیت بخش و ... و چندین معجزه دیگر از قرآن کریم.

در اینجا می خواهم اضافه نمایم: چند برگ بردارید از رنگ های قرمز، زرد، آبی، سیاه، سبز و سفید بعد نوارهای خاکستری رنگ درست کرده هریک را بر آن صفحات بگذارید می بینید هیچ کدام از نوارهای خاکستری که همه از یک برگ و یک رنگ بوده اند یک رنگ دیده نمی شوند آنکه بر قرمز است متمایل به سبز است و آنکه بر سبز است قرمز کمرنگ و ... جلوه می نماید.

رنگ قرمز قوس و قرحی اثرش بر چشم از همه رنگی



بیشتر است.

اخيراً می گویند چشم قادر به تشخیص حدود پانصد هزار رنگ است و تعجب خواهید کرد وقتی که به جلد فیزیک و اسلام می رسیم مشاهده می کنید امام علاوه بر اینک رنگ های اصلی را سه عدد شمرده به رنگ های فرعی بی شماری اشاره فرموده است.

چشم سالم روشنائی یک شمع معمولی را از ۱۷ کیلومتری تشخیص می دهد.

مطالب بسیار جالبی راجع به نور و ارتباط آن با جسم و جان در اسلام داریم که مخصوصاً قرآن اصرار عجیبی در معرفی آن نور که منتها عنایت الهی اینست که آدمی را از ظلمات خارج و داخل آن نور نماید دارد و در بهداشت روان آن را شرح خواهم داد نوری که همیشه یکی است و ظلماتی که همیشه چند می باشد و قرآن هم همیشه آن را مفرد و این را جمع ذکر فرموده است و در اخبار و روایات نیز در این باره مطالب بسیاری به چشم می خورد اما آنچه از روشنائی است که با دید و بینائی ظاهر ارتباط دارد و هم اکنون به خاطر دارم یکی دستور بسیار جالب امام می باشد در تعجیل سراج و اینکه در روشن کردن چراغ پیشی باید گرفت و اینکه فرمود در نور اسراف نیست و تا آنجا که بهتر می توانی ببینی چراغ بهتر و روشنتری بکار بری اسراف نکرده ای.

دیگر دستور امام راجع به کراهت مطالعه در زمانی است که خورشید مشغول جمع کردن نور خود می باشد و از روشنائی به تدریج کاسته می شود و تطابق مدام چشم سبب خستگی چشم می گردد.

ناگهان به خاطر رسید که روز گذشته (۱۳۵۱/۳/۱) یکی از روزنامه های عصر تهران که راجع به تیراژ کتاب و آمار مطالعه کنندگان بحث داشت می خواندم جالب ذکر این قلم بود «با آنکه رقم باسوادان افزایش کلی یافته آمار مطالعه کنندگان تکان چندانی نخورده است» که باید پرسید چرا در بسیاری از موارد مردم تکان کلی می خورند و استقبال گرمی به عمل می آورند اما درباره مهم ترین مسئله مربوط به دین و دنیا که همیشه نزد اسلام و اولیای بزرگوارش دوش به دوش دین آن را ذکر فرموده اند یعنی از علم و مطالعه چرا استقبال به عمل نمی آید و به اصطلاح تکانی نمی خورند؟! من نمی توانم مطلب را آنچنان پخته کنم تا قابل هضم برای هر معده ای باشد فقط می گویم روزنامه قلمداد شده همان روزنامه ای است که اگر ابن سینا و فلان هنرمند معروف در گذشته با هم زنده شوند و به تهران بیایند اگر ستونی به جای بماند پس از ذکر نامی از کتاب های ابن سینا و نشانی از سال ولادت و وفاتش از کسانی که بهترین تصویر را از ابن سینا نقاشی کرده به سزا یاد نموده و بقیه مربوط به سرگذشت ازدواج ها، طلاق ها، سقط جنین ها، و کارهای هنری دیگر هنرمند خواهد بود و چه خوش گفت همین اواخر نویسنده فرانسه (آقای سارتر) که در دنیای روز ارزش یک ستاره سینما برای مردم فوق العاده زیادترا از یک دانشمند نابغه است و در کشور خودمان تشییع جنازه ای که از یک هنرمند به عمل آمد هنرمندی که مست رانندگی و تصادف کرده بود در کشوری که ایمان عمومی بر این است که حضرت ولی عصر بر کارها نظارت دارد آنچنان تشییع جنازه ای که چشم تهران آن را هرگز ندیده

بود و ثابت کرد شهری است که نفرات حقیقت‌شناس و ناسپاس فراوان دارد و تهرانی که ارزش علم، ارزش فضیلت، ارزش انسانیت برای همه ساکنین آن یکسان نبود و در مرگ بسیاری از دانشمندان فقط چند خانه همسایه را خبر داد اما چنان به مرگ سراینده تصنیف هائی که به تناسب اینکه پولسازترین هنرمند سال شناخته شده بود آلوده سازترین تصنیف ها را نیز داشت آنچنان کرد که گویا برای حق و حقانیت حتی یک گوشه ای که به آن پناه ببرد نیست و دین العیاذ بالله در تشخیص خود دچار اشتباه شده و اسلام برای تعیین تکلیف و موضوع امر به معروف و نهی از منکر راه صواب و صلاح نرفته و مصلحت ملت را ندانسته دستور داده است.

برگردم به موضوع اصلی که تاکنون ثابت شده و حتی روزنامه ها نوشته اند گرچه آمار باسوادان قوس صعودی را پیموده است اما رقم کسانی که با کتاب و مطالعه سر و کار دارند کما فی السابق باقی مانده در صورتی که چندی قبل در یکی از جرائد بود که در کشور ... دیده می شود زنانی که گاری دستی های پر از زغال سنگ را از تونل معدن بیرون می آوردند کتاب خود را بر آن نهاده و در ضمن کار مشغول مطالعه اند و عکس پیرزنی را نیز در حین کشاندن گاری و مطالعه نشان داده بود.

برای همین معدود نفرات که مطالعه می کنند و با علم که عزیزترین آفریده شدگان خداست سر و کار دارند گفته شود مطالعه در اتومبیل که مرتب تکان های بالا پائین برنده دارد و فاصله چشم و کتاب را مرتب تغییر می دهد زیان بخش است.

برای مطالعه به کار بردن چراغ هائی که فقط صفحات را

روشن می سازد متناسب نبوده روشنائی یکنواخت که همه جا را روشن سازد بهتر است. تابش نور از جانب چپ برای کسانی که از چپ به راست می نویسند لازم است زیرا نوری که از راست بتابد سایه دست را بر صفحه انداخته مزاحم است و برای دیگران نور رو به رو باید انتخاب گردد و به طور کلی تابش نور از سمت چپ و رو به رو مخصوصاً برای کلاس های مدارس باید مورد توجه و مذاقه بوده باشد.

در پایان با توجه به اینکه چشم آلت بینائی است و این مغز است که می بیند بار دیگر به اهمیت چشم از این لحاظ که راهی به سوی جان دارد و این گوش و چشم و دل است که می تواند جان را رشید و روشن سازد نابینایان نابغه جهان را که آلت بینائی خاموش و گیرنده بینائی روشن داشتند به یاد آورید و بصر را از بصیرت باز شناسید و چشم و آلت بینائی را از مغز و مرکز بینش تمیز دهید که زندگانی جهان بر این پایه استوار خلق شده که: حق بماند و باطل برود چشم باز برایش بماند و چشم بسته به حسرت نشیند.

مربع و دایره و طلسم و چشم

هم زمان با نوشتن مطالب مربوط به چشم از میان جمعیتی که برای شنیدن مطالب مذهبی حاضر بودند پرسش زیر مطرح گردید.

پشت جلد برخی قرآنها و در برخی کتاب ها شکل هائی می کشند مربع، دایره، هذلولی و غیره و در آنها شکل هائی، ارقامی،

کلماتی نوشته و چنین توضیح می دهند:

هر کس به شکل فوق هر روز صبح بنگرد چنین و چنان می شود و اجر و ثواب و ... دارد آیا حقیقت آن چیست؟

باز شما را متوجه آلت های شنیدن و دیدن (گوش و چشم) می کنم یکی از دو راهی که به جانب جان کشیده شده و کیفیت فوق العاده ای دارند (کمیت اولی را نمی توان تعیین کرد و دومی یعنی هر چشم به طور متوسط سی گرم وزن دارد).

کسی که می خواهد پزشک شود یا مهندس یا ... از اول قبول کرده است که به تحصیل پردازد یعنی متعلق به حیات علمی باشد کلاس های اول، دوم، سوم ... دبیرستان را پایان داده وارد دانشگاه و احتمالاً رشته تخصص و بهر صورت روزی فارغ التحصیل می شود.

چه روزی می تواند نسخه بدهد، قضاوت کند، مهندسی نماید یا ...؟ روزی که مدرک فارغ التحصیلی را گرفته است و ارتباطی خاص با علم پیدا می نماید، دیگر باید خودش تعلیم و مطالعه و مدرسه داشته باشد و هرگز با علمش قطع رابطه نمی تواند کرد بلکه احساس احتمال قطع رابطه را نمی نماید.

آنکه مسلمان می شود با ادای شهادتین است، سپس مقررات دیگری را می پذیرد تا آنگاه که مدرک فارغ التحصیلی به او می دهند پزشک مدرک به دست آورده و با همین سند تمام نسخی که تجویز می نماید برای داروخانه ها و ادارات و مقامات ذی صلاحیت و مربوطه قابل پذیرش است. مسلمان هم به محض رسیدن به نماز که نمایندگی از فروع دین دارد و مخصوصاً بازدارنده ای از پلیدی ها و زشتی هاست

(ان الصلوه تنهى عن الفحشاء والمنکر ۴۵ العنکبوت) حالتی مشابه کسی دارد که سند فارغ التحصیلی را به دست آورده و دیگر می تواند نسخه بدهد، مهندسی کند اما بعد از آن هم سبب نمی شود به او اجازه عدم رعایت مقررات دینی داده شود. اینکه گفته می شود الصلوه عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ماسواها، و اگر نماز قبول شد بعد از آن همه چیز قبول است و قبول نشد چیز دیگر مقبول نیست همان گونه است که بگوئیم همه کلاس ها را تا نزدیک به دست آوردن سند فارغ التحصیلی به دست آورده اما اگر این یعنی سند را دارد حق دارد نسخه بدهد و در غیر این صورت نه.

ادای شهادتین اولین رتبه و آغاز پذیرش است گفتنش قبول اسلام است و رتبه و کلاس بعد و بعد و بعد تا آنجا که نماز مورد توجه قرار می گیرد و به همین کیفیت و رتبت و مرتبت بعدتر و بعدتر را تا آنگاه که به پذیرش چنین مطلبی برسد که مربعی یا دایره ای باشد که بر آن علائمی اما علائمی متعلق و مشیر از علائق دینی و علائم مذهبی بدون شک کسی که مراحل قبلی و قبلی و فعلی را تا آغاز پذیرفته تا آنجا که به شکل تشریفاتی از نام های مقدس رسیده بدون نگاه به دایره و مربع مذکور هم به مقاماتی رسیده که نظر کردن وی به هر شکلی متعلق به مذهب مثاب و مأجور می باشد.

## بهداشت دست و پا

جای چشم سوم در انسان ها یا اثر سومین گوش به حرف برگزار می شود اما می توان شخص یا عکس کسانی که دارای سه دست یا یک دست یا سه پا یا یک پا هستند در دایره المعارف ها یا حتی در همسایگی خود دید.

کمتر یا بیشتر از دو دست و دو پا داشتن که نوعی نقیصه مربوط به سموم حاصله از گناه یا داروست که بر نسل اثر گذاشته و به ارث رسیده فراوان دیده شده و با آنکه چون از حضرت صادق سؤال شد نوزاد چه گناهی دارد که معیوب و ناقص به دنیا آمده است فرمود این را دست پیشینیان از پدران و مادران برایش فرستاده اند ولی حیات علمی این مطلب بسیار جدید و تازه مورد توجه و مذاقه قرار گرفته است.

انگشتان دست و پا نیز که مجموعاً بیست عدد است و انگشت شست دست ها از شاهکارهای خلقت در انسان ها و میمون می باشد، بسا چهار عدد کمتر یا چند عدد در مجموع کمتر بوده یا زیادتر باشد و از جمله درازی و کوتاهی انگشتان که در برخی مساوی یا بلندتر یا کوتاهتر و یا نسبت به یکدیگر کوتاه و بلند دیده می شود که سندرم ترنر در زنان نوع جالب آن می باشد.

## دست و پا در قرآن

۱۲۰ مرتبه کلمه ید و آنچه در قلمرو آن است و ۱۶ دفعه کلمات مربوط به رجا در قرآن ذکر شده است.

قرآن گوش و چشم و دل را راه هایی به جانب جان کشیده می دانست و آدمی را توجه می داد همان گونه که از راه دهان جسم خود را رشد می دهد از راه های گوش و چشم و دل جان را رشید و روشن سازد و به همان علت که از غذا از ترس بیمار شدن می پرهیزد از گناهان به خاطر درنار شدن پرهیز کند و این سخنی است که حضرت باقر فرمود: عجا لمن یحتمی من الطعام مخافه الداء کیف لا یحتمی من الذنوب مخافه النار.

دست در برابر سایر اعضا به همین سادگی که تصور می کنیم ابزار گرفتن و دادن و ... نبوده و قرآن به صفات و امتیازاتی چند آن را مشخص ساخته است:

مشخص قدرت خدا و بندگان او جل جلاله.

گشاد بودن دست ها نشانی از انفاق و در غل و بند بودنش ناشی از بخل و گرفتگی و عدم توانائی بر انجام امور.

وسیله رساندن خوردنی ها و آشامیدنی ها به جسم.

وسیله رساندن آیتی از آیات الهی به صورت ید و بیضا به مردم و روشن کردن جان ها.

دستی که چون دست ابولهب فقط برای شکسته شدن و قطع گردیدن خوب است نه برای اینکه دستی از اجتماع محسوب شود زیرا دستی است که می خواهد گردونه اجتماع بر خلاف فطرت



بچرخد، شکسته باد.

دستی که هرچه را انسان از پیش به عنوان سرمایه اخروی فرستاده به آن نسبت می دهند و می گویند دستش آنچه را از پیش فرستاده است خودش برای آخرتش یا سال های بعدی عمرش یا آباء و اجدادش به جای گذاشته اند برای آیندگان و نسل خود.

آنچه متعلق به زمان است از کتاب، از رحمت از مصداقاً لما بین یدیه و بشراً بین یدی رحمته یا برعکس بین یدی عذاب شدید. فسادهایی که در بر و بحر می شود به دست ها نسبت داده شده است.

به دست خود خویشتن را به هلاکت انداختن.

دست ابزاری برای طهارت تیمم، وضو و ... و به جای آوردن برخی مقررات الهی.

دست در مورد به کیفر رساندن، به صلیب زدن یا قطع کردن یا زمان دزدی بریدن.

دست برای نوشتن و تحریک کردن کلمات و آیات الهی که بدترین دست هاست و کلمات الهی را دگرگون ساختن انواع دارد نوع شدیدش قانون الهی را تحریف کردن و رقیق آن راهنمایی یا تجویز طرق رسیدن به مکروهات است.

دست وسیله شهادت در روز جزا که به کمک زبان و پا هرچه عمل کرده باز گوید.

دست ابزار و آلات تهیه خوردنی ها.

دست برای خرابی کردن.

و بالاخره دست بریدن زنان مصر زمان تمرکز تمایلات بلکه هرچه داشتند به جانب زیبایی حضرت یوسف.

اینها مراتب و منزلت هائی بود که به عقیده قرآن نصیب دست می شود و صاحبش را به نیکی ها یا بدیها پیشنهاد می کند یا سوق می دهد.

از این قرار دست عضوی است که گاه به عضلات و استخوان ها و پوست و ... شناخته می شود و از کتف به بعد را دست گویند از آرنج به پائین دست از مچ به بعد دست و حتی مجموعه چهار انگشت را به اتکای قطع ید سارق دست گویند اما هر قسمت آن نامی جدا دارد از بازو- ساعد و کف و انگشتان.

دست از لحاظی عضو نیست بلکه قدرت، شهادت، رحمت یا ضعف، هلاکت و فساد به شمار می آید و به همین علت دستی که پانصد دینار دیه اش می باشد در مورد سقوط ارزش معنویش به ربع دینار کاهش می یابد و پانصد دینار را از یاد برده به خاطر ربع دینار سرقت آن را قطع می سازند.

شناخت تشریحی و فیزیولوژیکی دست

به اختصار هرچه تمام تر: نواحی قدامی اندام بالائی به ترتیب زیر مورد مطالعه قرار می گیرد: ناحیه زیر بغلی- منطقه قدامی بازو- چین آرنج- ناحیه قدامی ساعد- ناحیه کف دست.

استخوان کتف، استخوان چنبر (ترقوه)، استخوان بازو، زنداعلی، زنداسفل، استخوان های مچ، استخوان های کف دست و استخوان های انگشتان و عضلات، عروق و رباط ها و نیام ها و ... دست را درست می نمایند که استخوان های مچ از هشت

استخوان که در دو ردیف بالا و پائین قرار گرفته تشکیل شده است که بالائی از خارج به داخل عبارتند از استخوان های ناوی، هلالی، هرمی و نخودی و ردیف تحتانی استخوان های دوزنقه، شبه دوزنقه، استخوان بزرگ و استخوان چنگکی.

کف دست پنج استخوان دارد در بالا از خارج به داخل استخوان های اولین، دومین، سومین، چهارمین و پنجمین کف دست نامند.

هر انگشت به استثنای شست سه بند دارد و شصت دو بند و بندها را اولین دومین سومین از کف به نوک شمارند.

سراسر دست را عضلات، نیام ها، رباطات، عروق و اعصاب و ... نیز تشکیل داده اند.

درباره فیزیولوژی دست در جلدهای سوم و ... بحث شده است و برای طالبین کتاب های ارزنده و جالبی می تواند مورد استفاده قرار گیرد.

از ناحیه خلفی اندام فوقانی نیز بحثی نبوده مختصر اشاره ای به استخوان های پا می شود:

استخوان ران که در هر پا یک عدد است، استخوان کشکک که قسمت قدامی زانو می باشد- ساق ها که از دو استخوان درست شده اند درشت نی و نازک نی و کسانی که چرخ های اطاق های قطار راه آهن را دیده اند می بینند برای اینکه چرخ ها روی خط ها خوب و پابرجا بماند چرخ ها لبه دار است اما لبه داخلی بزرگتر و ضخیم تر می باشد و این از ساختمان این دو استخوان گویا الهام گرفته که برای بهتر ایستادن و مقاومت بیشتر درشت نی داخل است

و نازک نی خارج همانند لبه بزرگتر چرخ که داخل می باشد.

استخوان میچ هفت عدد است که در دو ردیف قرار گرفته است ردیف خلفی و قدامی در خلف دو استخوان قاب و پاشنه و در جلو پنج استخوان ناوی، تاسی، میخی های یک و دو و سه.

استخوان های کف پا پنج عدد است از داخل به خارج، اولین دومین ... پنجمین استخوان کف پا.

بندهای انگشتان پا همانند دست است با این اختلاف که بندهای شست درشت تر و از سایرین ضعیف تر می باشد.

اشاره به بقیه قسمت های دست و پا شد که عضلات پس از استخوان بیشتر از همه در ساختمان آنها دخالت دارد از این رو به اختصار چند سطری درباره عضلات بدون اینکه عضلات دست و پا را شمرده و عمل هر کدام را بیان دارم می پردازم:

عضلات در انسان و حیوان برخلاف نباتات که آن را ندارند سبب حرکات به هر طرف می شود و می توانند انواع و اقسام کارهای بدنی را تولید نمایند به علاوه که به طور خودکار چند مسئله مهم حیاتی را عهده دارند چون تنفس، جریان خون، گوارش و ...

عضلات ۴۰-۵۰ درصد وزن بدن را تشکیل می دهند ۷۵ درصد آب ۲۰ درصد پروتئین و ۲ درصد چربی و مواد معدنی و ...

عضله ۳ میلی متری گوش میانی و ۴۵ سانتی متری ساق و بلکه بیشتر و عضلات زیر موها که منقبض شده موها را راست می کنند و عضلات جسم های غاری که چون غارهای آلت پر خون شده منقبض شده برگشت خون را مانع می شوند، عضلات قلب، عضلات ریه، عضلات در مگس ها که در هر لحظه ۱۰۴۶ مرتبه تکان می خورند

همه از انواع و اقسام عضلاتند.

عضلات گاه با اراده حرکت می کنند و خط دارند چون عضلات صورت و ممکن است بدون اراده شخص انجام وظیفه نمایند و صافند چون عضلات عروق و رحم و ... و نوعی دیگر عضله قلب است. (عضلات ریه ها هم با اراده و با تنفس عمیق همکاری دارند هم بدون اراده و در خواب کار می نمایند).

در مرد عضلات قلب و در زن عضلات رحم محکم ترین عضله است و عضله قلب شکل و ساختمان مخصوص و تا اندازه ای شبیه عضلات صاف دارند.

عضلات خط دار از دو طرف بر روی استخوان چسبیده اند و چسبندگی آنها به وسیله وترها صورت می گیرد و می توانند کوتاه شوند و دو استخوان را که بر آنها چسبیده اند روی هم تا کنند یا بلند و متسع گردند و این عضلات معمولاً مانند بسیاری اعضاء جفت هستند و حتی وقتی به صورت گروه در آیند باز هم جفتند مثلاً در بازو یک گروه بازو را جمع نموده و گروه دیگر آن را باز می کند و همه تحت فرمان دستور اعصاب خود کارند.

عضلات از الیاف شبیه رشته نخ تشکیل شده و روی آنها از لفافه بسیار نازکی پوشیده شده و الیاف مذکور دارای عناصر خاصی به نام های میوزین و اکتین می باشند که نقش عمده انقباض را به عهده دارند و در زمان انقباض یکی از این عناصر در مسیر عضله به حرکت در می آید.

تحرك عضلات نیاز به مصرف اکسیژن و ازت دارد که خون به آنها داده و پس از مصرف به اسید کربونیک و اسیدلاکتیک تبدیل

و به خون داده و دفع می شوند و از جمع شدن اسیدلاکتیک است که احساس خستگی می شود.

خون موادغذائی لازم را به عضلات می دهد و فضولات عضلات را جمع می کند ولی هنوز معلوم نشده موادغذائی چگونه در عضله تبدیل به نیروی مکانیکی و حرکت می شود.

عضلات خط دار همیشه در انقباض مختصر و دائمند یعنی به حال آماده باشند که از اعصاب دستور برسد و به کار مشغول شوند و حدس زده می شود همیشه نصفی استراحت می کند و نیمه دیگر به کار می پردازند و با احساس خستگی پست عوض می نمایند.

بهداشت عضلات در پیاده روی که بهترین ورزش هاست و در جلد ۱۲ دستور قرآن کریم را درباره پیاده روی آوردم کافی به نظر می رسد.

خواب و غذا نیز برای عضلات لازم است و با وجود این اضطراب مداوم ممکن است خستگی عضلات را سبب شود که در بهداشت روانی شرح داده خواهد شد.

از اینکه قسمت عمده سوخت و ساز بدن در عضلات انجام می گیرد در جلد هفتم شرح دادم آنجا که بحث بود چرا امام می فرماید دختر به مشروبخوار ندهید و فسق و فجورهای دیگر فقط دسته جمعی مطرود شده و می گویند دخترتان را به شخص معتقد مؤمن بدهید.

گفتم در مرحله ای از سوخت و ساز گلوکز در عضلات دیاستازی به عنوان کاتالیزور وارد عمل می شود که در معتادان تا الکل نرسد به سختی وارد عمل می شود و این خاصیت به ارث به فرزندان می رسد

حتی قبل از مشروب خواری دیاستر به سختی وارد می شود و لذا عطش مشروب خواری دارند و اگر یک ذره خوردند آنچنان راحت می شوند که برای همیشه خواهند خورد یعنی فرزند مشروب خوار عطش و علاقه مشروب خواری را به ارث می برد و ممکن است این یک علت دستور قلمداد شده باشد و بعدها مطالب بیشتری شناخته گردد.

### بریدن دست دزد

دوست و دشمن هر وقت بخواهند دست رد یا انکار یا توقع به سینه اسلام بگذارند به ما می گویند آیا قوانین اسلام در عصر فضا هم قابل اجراست؟ و چون سؤال شود چه قوانینی؟ فوراً بریدن دست دزد و درست کردن بانک قرض الحسنه را مثال آورده با آب و تاب هرچه تمام تر می گویند: آقا مگر ممکن است دست دزد را ببرند این چه کاری است این چگونه مقرراتی است به علاوه در این دنیای وانفسای بهره مند (مقصود بهره بانک هاست) بلکه در جهانی که به عنوان مثال حدود دو سوم اموال غیر منقول مردم در گرو بانک ها می باشد مگر می شود پول به کسی به عنوان قرض الحسنه داد و کیست که بدون بهره جواب سلامت را بدهد؟

خوشبختانه صندوق هائی به منظور مذکور یعنی جهت دادن قرض الحسنه در مرکز و بعضی شهرها تأسیس شده و برای مؤسسين و چرخاندگانش همین افتخار بس که یک نتیجه کارشان اینکه به اثبات رساندند قوانین اسلامی در عصر فضا و هر دورانی هرچند بانک

قرض الحسنه هم باشد قابل تأسیس و اجراست و امیدوارم این عمل به وسیله جوانان متمکن سایر شهرها جامه عمل بپوشد و مه به صف اثبات کنندگان حق و حقیقت بپیوندند.

راجع به دست بردن دزد قبلاً داستانی را بگویم. در مطبم بودم یکی از دوستان روشنفکرم نشسته بود رئیس شهربانی وقت وارد شد در اطاق انتظار نشست متصدی تزریقات خبرم داد گفتم بفرمائید مریض ندارم دوستم است، آمد و نشست، رئیس شهربانی اهل مطالعه بود می خواست به همان روشی که دیل کارنگی آئین دوست یابی را درس می دهد با من رفتار کند؛ طبق مذاقم سخن را شروع نمود:

آقای دکتر این که اسلام می گوید دست دزد را باید برید آیا مقصودش قطع معنوی دست دزد از دزدی کردن است یا راستی باید دستش را قطع نمود؟

- شما بدون شک دزدان زیادی دیده اید؟

- رئیس شهربانی شهر ... بودم دزدی های عجیبی می شد یکی این بود: دزدی از پنجره وارد اطاق یکی شده او را کشته و روده هایش را خارج کرده به دست و پا و گردنش گره زده و اسباب و اثاثیه اش را برده بود. دیگری ... دزد دیگر ... و چند دزد باسابقه را شرح داد که با وضع فجیعی نسبت به مردم رفتارهایی کرده بودند.

- شما می فرمائید با چنین دزدانی چه باید کرد؟

- آنها را باید اعدام کرد!

- چطور شما از اینکه اسلام چهار انگشت بردن را دستور



می دهد استشمام خشونت و ستم می کنید و خود حاضر نیستید از قتل پائین تر آمده تخفیفی بدهید، حقیقت دست بریدن دزد در اسلام چنین است:

از آن روز که بشر برگی از تاریخ برای خود گشوده تاکنون نزد همه اقوام و ملل از مترقی ترین تا وحشی ترین آنان دزدی را بد می دانستند و اگر بخواهم هر دین و ملت و قومی آنچه را در نکوهش از دزدی کردن آورده اند بازنویس کنم صفحات چندی را معطل خواهم داشت فقط ذکر این مطلب بجاست که امروزی ها با آب و تاب نقل از خشت های خامی که حمورابی قوانین خود را بر آن نوشته می گویند در آنها دزدی سخت نکوهش شده و برای دزدان مجازات های سنگین در نظر گرفته بوده اند در صورتی که قرآن در یک سوره به نام یوسف به وضع سپاهی، اجتماعی، اقتصادی و حتی زندان های فراغنه مصر در زمان حضرت یوسف فرزند حضرت یعقوب فرزند حضرت اسحق فرزند حضرت ابراهیم خلیل الرحمان اشاره کرده در یک آیه روشنگر نحوه مجازات دزدان است که در کنعان اجرا می شده و کشوری چون مصر نیز دزدان هر ناحیه را به همان مجازات می رسانند که کشور متبوعشان واضح قانون کیفری مربوطه بوده است و چون در کنعان کسی که دزدی می کرده است صاحب مال حق داشته دزد را به بردگی بگیرد در آن هنگام که سرهنگ مأمور انتظامات دربار نخست وزیری مصر «حضرت یوسف» در تعقیب برادران یوسف فریاد زد: پیمانۀ طلای دولت که با آن به شما گندم داده شده به سرقت رفته ممکن است از شما کسی برداشته باشد برادران یوسف با کمال ناراحتی گفتند از ما کسی چنین

کاری نخواهد کرد و هر کس دزدی کرده باشد می توانید وی را نزد خود نگاهدارید و پس از جستجو از عدل گندم بن یامین برادر یک مادری یوسف پیمانہ خارج شد و وی را نزد برادرش بردند (قالوا نفقد صواع الملك و لمن جاء به حمل بعير و انا به زعيم\* قالوا تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض و ما كنا سارقين\* قالوا فما جزاؤه...

برگردیم به اصل مطلب که قرآن به دزدی و نحوه مجازات دزدان که قریب یک هزار سال قبل از حمورابی در مصر مجری می داشته اند اشاره کرده و عجیب اینجاست که حکم سرقت نزد کسانی که اموال سلطان را می بردند حتی نزد حمورابی قتل بدون چون و چرا بوده در قانون حمورابی نیز از کیل و پیمانہ دولت بحث شده و سرقت آن را مستوجب عذاب شدید و قتل نفس دانسته تا آنجا که می گوید اگر با سوراخ کردن دیوار دزدی انجام گرفته است دزد را باید به آن سوراخ آورده سر برید و در داستان مصر هم کیل و پیمانہ دولت مورد بحث است.

به هر صورت عزیز مصر حضرت یوسف با این توجه که سخن از کشتن به میان نیاورده نگهداشتن آن کسی که کیل در حملش پیدا شود دستور می دهد و قرآن روشنگر قانون موضوعه زمان است.

اینک به این نتیجه رسیدید که سرقت نزد تمام ملل تقبیح شده جرم بزرگی به شمار می رفته است با توجه به اینکه تمام فقهای اسلام در تعریف دزدی اتفاق نظر داشته و می گویند: دزدی برداشتن پنهانی چیزی است که به گیرنده و بردارنده سپرده نشده و در جایی مخفی نگه داشته اند.

و مجازات عمل مذکور طبق حکم قرآن قطع ید است.

والسارق والسارقه فاقطعوا ايديهما جزاءً بما كسبا نكالا من الله والله عزيز حكيم\* فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح فان الله يتوب عليه ان الله غفور رحيم (دست مرد و زن سارق را به كيفر عملي كه مرتكب شده اند ببريد، اين مجازات از طرف خداست خدای مقتدر حكيم).

پس آنكه توبه كند و كار خویش را اصلاح نمايد پروردگار توبه اش را می پذيرد و خدای بخشاینده مهربان است - آیه ۳۸ سوره المائده).

قبلاً توجه فرمائيد همان گونه كه بارها گفته ام پايان دادن مطالب و آيه را سر رساندن در قرآن روش خاصی دارد و در آنجا كه از غسل و شير و ... سخن است مثال هائی آوردم در اینجا هم در آيه اول كه بحث به كيفر رساندن دزدان است به خدای فرمانده حكم كننده به خدائی كه قوای مقننه و مجريه در دست اوست و در قبال دزدان همه اختيارات و عزت و حكومت با او است اشاره می فرمايد و همين كه سخن از توبه و عذرخواهی و پوزش می شود در پای سبقت رحمته غضبه جلو آمده خدای بخشاینده مهربان را نشان می دهد.

نكته ديگر جلو انداختن نام مرد دزد از زن دزد است زیرا اوضاع و احوال دزدی و شرارت مربوط به سرقت قبل از آنكه پای زن در آن باشد به دست مردان دگرگون می شود و مرد اگر پاك باشد زن و دخترش به سهولت به دزدی آلوده نمی شوند و تنها در يك آيه نام زن قبل از مرد در قرآن ذكر شده و آن در مورد زناست (الزانية والزانی فاجلدوا كل واحد منهما مائه جلده و ... ۲ النور) كه نكته بسيار جالبی هماره دارد دقت فرمائيد.

در اصل و ریشه مسائل مربوط به سرقت و مجازات آن که قطع دست باشد بین فقهای اسلامی اختلافی نیست بلکه آنچه سبب اختلاف نظر شده مربوط به شیء به سرقت رفته و ارزش آن و محل سرقت و شرایط و موجباتی است که انگیزه سرقت گردیده و نسبت سارق با صاحب مال و ... می باشد.

دزدی کمتر از ده درهم، دزدی در آنجا که مال مورد حفاظت نیست سبب قطع ید نمی شود و یکی از فقهای اهل سنت دزدی از پدر و مادر و برادر و خواهر را نیز مستوجب آن ندانسته است.

دزدی که توبه کند به نظر ابوحنیفه از عذاب اخروی معاف است و شافعی توبه اش را مسقط مجازات هم درد دنیا و هم در آخرت می داند.

سارقی مستوجب قطع ید است که:

در حین دزدی به سن بلوغ شرعی رسیده باشد.

عاقل بوده باشد.

به اجبار به دزدی واداشته نشده بلکه با اختیار و اراده بوده باشد.

مال دزدیده شده اقلاً ربع دینار شرعی (۴/۵ نخود طلای سکه دار) ارزش داشته باشد.

مال مسروقه متعلق به فرزند سارق نبوده باشد.

دزدیدن طعام در سال قحطی نباشد.

شریک از مال شریک با ادعا بر نداشته باشد.

شبهه در کار نیاید و احتمال داده نشود که بردن مال به قصد

سرقت نبوده است.

پیش از ثبوت جرم بر حاکم شرع مال را مالک نشده یا نخریده باشد.

مالی که حفظ نشده یا آشکارا به طور قهر و گردن کلفتی با اطلاع صاحبش برده نشده باشد که در این صورت عنوان های دیگری خواهد داشت.

برای اثبات دزدی دو نفر شاهد عادل باید شهادت دهند یا یک نفر عادل شهادت دهد و صاحب مال قسم بخورد یا سارق دو مرتبه اقرار و اعتراف کنند اما اگر اقرار دوم را نکرد صاحب مال باید به مالش برسد و بر ذمه آورد مال ثابت است اما حد بر دزد جاری نمی شود با وجود این اگر سرقت به اقرار دزد ثابت شده باشد، امام و حکومت اسلامی می تواند صلاح اندیشی کرده بنا بر مصالحی از اجرای حد درگذرد.

ای کاش آن آقای رئیس شهربانی این قسمت را بخواند که چون به ایشان گفتم ممکن است دزدان را یک طبقه بندی عوامانه ای بنمایند؟ گفت آری یک دسته بیچارگان از شدت فقر ده تومانی دزدیده و در کلانتری می لرزند و التماس و توبه می کنند. دسته دیگر در زندان مورد پند و اندرز قرار گرفته به راستی شرف و فضیلتی می یابند و دیگر دزدی نمی کنند. دسته سوم ... هستند که اگر صد مرتبه زندانشان کنی یک ذره عطوفت و غیرت با هزاران منبر و محراب و کتاب در آنها پیدا نخواهد شد و توبه نخواهند کرد در اینجا بود که گفتم با اینها چه باید کرد؟ گفت باید اینها را که

مزاحم جامعه اند گردن زد.

با شرحی که دارم ملاحظه فرمودید اسلام چه گفت؟ بار دیگر تکرار می کنم:

در تمام مواردی که سرقت از راه اقرار خود دزد ثابت شده حکومت اسلامی مختار به اجرا یا عدم اجرای حد بنا بر مصالحی می باشد.

می دانید یعنی چه یعنی اگر حکومت اسلامی دزد حرفه ای را که همه راه ها را به روی خود جز راه سرقت بسته مصلحت اندیشی می کند و باز هم با شرایط و ضوابطی انگشتانش را می برد یعنی در حقیقت انگشتانی که حاضر نیست برای سیر کردن شکم خود یا حداکثر برای رفاه خود و عائله اش حداقل افتخاری را کسب کند، کاری انجام دهد و حتی با جرئت بگویم دستی که حاضر نیست برای دست آوردن وجهی یک درجه تخفیف برای عمل خود قائل شده به جای دزدی گدائی کند آیا چنین دستی به جای بماند یا فقط ارزش آنرا دارد که بر خاک افتد و خاک شود و به ارزش واقعی خود برسد؟

باز اگر ایرادی دارید و در برابر آنچه نوشتم هنوز بر این عقیده اید که دزد را باید زندان کرد آیا آنچه را زندان ها می سازند قابل توجه است یعنی منفعت اقتصادی بر آن مترتب است یا بعدا شخص عاقل با فضیلتی را تحویل جامعه خواهند داد یا آنکه محرومیت های جنسی در زندان دزدان را به کیفر خواهد رساند یا از اینکه زندان آبرویشان را برده ادب خواهند شد یا زندان محیط اهل ادب و سخن است و روی یکدیگر حسن اثر دارند یا زندان از شمال محدود است به دیواری بلند و از مغرب به پلیس آماده با تفنگ

و از جانب در به دری بتون آرمه و ساختمان عبرت آمیز پندآموزی است که باید به آن نگریست و همان گونه که اسلام به دیوار و در خانه عالم نگریستن را عبادت می داند زیرا اثر تحریکی جالبی به جانب علم و تقوا دارد دزد هم به هر طرف بنگرد افرادی شایسته و در و دیواری به جانب بهشت کشیده او را موعظه و دلالت خواهد نمود و دلیل خواهد بود. راهی دیگر هم غیر از زندان دارید پیشنهاد بفرمائید فقط برای کسانی که قدر نعمت عقل را نمی دانند کافست که برای یک روز تمام ساکنان دارالمجانین ها را در شهر ول کنند و جهت آنان که پیشنهاد بهتری برای دزدان دارند از هرچه سارق است معذرت خواسته درها را گشوده بگویند فی امان الله. آن وقت اگر پیشنهادی جز قتل نفس و اعدام برای دزدان در مخیله ات گذشت درست اندیشیده ای!

کشورها همه و همه فقط بر مبنای عدالت اجتماعی قانون وضع کرده اند و اگر کسی اموال بیوه زن فقیری را پاکباز برد و شکایتی نشد آب از آب در هیچ یک از کشورهای جهان تکان نمی خورد اما هنوز خیلی وقت باقی است تا علم بشریت به حدی برسد که زیر بنای قوانین کشورها همانند اسلام بر سه اصل عدالت اجتماعی، عدالت فردی، عدالت عقیده ای قرار گیرد اسلام اگر ترا دید که از خودت هم می دزدی شلاق مجازاتش دراز می شود اگر در کنج خانه ات به تنهایی خواستی استمناء کنی با آنکه عقیده خودت است و بدن خودت است و دست خودت است و تنهایی است و همه از خودت و شاکی هم نیست چون از خودت می دزدی شمشیرش را دراز می کند.

در جلسه ای که درباره بحث از آزاد کردن سقط جنین دعوت شدم و شرکت کردم یکی پرسید اگر اظهار عقیده بنابر آنچه منشور ملل متحد می گوید آزاد است می توان چنین و چنان کرد. گفتم اگر مواردی را به شما نشان دهم که سازمان ملل متحد اعتراف کرده همه عقیده ای نمی تواند آزاد باشد چه؟

گفتم همه اهل فضلید یادتان هست سه چهار سال قبل در هند قحطی شد روزنامه ها نوشتند روزانه هزاران کودک و بینوا از گرسنگی می میرند وزیر کشور وقت نطقی کرد و از همکیشان گاوپرست خود خواست از میان آن همه گاو که مزاحمت های ترافیکی و ... دارند آنها که پیر و فرتوت و قریب الموتند بکشند و فرزندان خود را از مرگ نجات دهند گاوپرستان اعتصاب کردند وزیر کشور استعفا داد کشوری تعهد کرد مقدار زیادی گندم جهت هند بفرستد اولین کشتی که در بندرگاه لنگر انداخت باز موجی از اعتصاب پدید آمد؛ چه خبر است؟ قطعنامه صادر گردید: گاوان گرسنه اند معبودان می میرند اول گندم را به گاوان بدهند تا نمیرند سپس به دیگران در اینجا بود که همان حالی به اعضاء سازمان ملل دست داد که هم اکنون برای شما و دنیا فریاد زد همه عقیده ای نمی تواند آزاد باشد.

عقیده بر اینکه نباید با خشونت رفتار کرد و انگشتان آدمی را در دزدی برید اگر با زندان کردن دزدها روز به روز از کانگستریت و سرقت ها کسر و کاهش دیده اید تجربه هم به اثبات رسانده تکلیف چیست و به شما می گوید آفرین بر عقیده اتان! والا هر عقیده ای نمی تواند آزاد باشد.



اگر از اینکه مردان به کره ماه رسیده دزد بردن را بد می دانند بین شما و مسائل اجتماعی هفت پرده حائل است و اگر من پشت پرده اول قرار دارم شما در جلو پیش پرده قرار دارید زیرا جهان روز هر وقت صلاح داند کشتن برایش از آب خوردن آسانتر است چه کشتن های دست جمعی باشد چه فردی، چه برای جاسوسی کردن خلاف مصالح کشور باشد چه به خاطر چند گرم مواد مخدر، چه برای هواپیما دزدی چه جهت رسیدن به مقاصد سیاسی و ...

دیگر بیشتر از این می توان گفت؟ دستی که حاضر نیست به عمل حرام دیگری که گدائی کردن است پرداخته و از این راه امرار معاش کند مگر اینکه بخواهد با استفاده از فرصت سیاهی یک شب ناگهان به آلف والوف برسد و با این دست اگر قرار مصاحبه ای با شما در میان بگذارند به آن چه خواهید گفت و چه خواهید شنید و بدون شک قسمتی از مصاحبه شما با آن دست چنین است:

ای دست سلام بر تو، انسان ها همانند حیوانات دست دارند دست حیوان ابزار زندگی اوست که متناسب با عملکرد مغزی بلکه نخاعی وی باید انجام وظیفه نماید ای دست انسان ای دستی که به فرمان مغزی پرافتخار و اندیشمند درآمده ای، تو محصول آنچه را دست دیگری به زحمت و عمر گذراندن به دست آورده به چپاول و دزدی بردی یعنی دست کار شده را در برابر کاری که انجام داده بیدست کردی. او که با یک چپاول شبانه پاکبازش کردی زنش را سفارش می کرد به فرزندان برسد و در عین حال بشوید و بیزد و کار کند تا وی بتواند با دلی فارغ تر عرق بریزد و از صبح تا شب به هزار

شکل درآید تا حاصل رنج یکساله اش را فرشی بخرد تا بر دل عائله اش آرزوی از زمین به فرش نشستن نماند ای دست انسان ای دستی در کنار مغز آدمی تو حاصل آن همه چشم انتظارهای زن و فرزند و زحمت های آن مرد را با یک جست و خیز بر باد دادی و یگانه فرشش را بردی ای دست تو را می بوسم که آن را به صاحبش مسترد داری و دلهای نومید و شکسته و آرزومند را بیشتر در همنشینی با غم و اندوه نخواهی ای دست تو افتخار آفرینی تو می توانی با آن بنویسی با آن دستگیری کنی با آن بر نیکی ها بیفزائی و از رنج ها بکاهی. ای دست چه می اندیشی در چه خیالی؟

توجه فرمائید من (نویسنده) هرچه به تفاسیر نگاه می کردم که معنی آیه و جعلنا بینک و بین الذین لایؤمنون بالاخره حجاباً مستورا (۴۵ الاسراء) را آنگونه که باید برای هشتم خود پخته کنم نمی توانستم تا اینکه روزی در میان جمعیتی که چند نفر معلوم الحال معاند حضور داشتند به پاسخ دادن سئوالات پرداختم:

همه دیده اید اگر کودکانی به سنین ۶-۷-۸-۹ ساله مشغول گردو بازی باشند پیش روید سلام کنید فرزندان عزیز این کار غلط است حالا که هنوز گناه ندارید بروید کارهای بهتری انتخاب کنید و ... شما حرف می زنید اما دست های کودکان به طرف گردوها رفته آنها را برداشته اندک اندک آنها را به طرف جیب خود می برند همه و همه در این خیالند نکند شما می خواهید گردوهایشان را بقاپید و به چپاول گرفته فرار کنید و موعظه و سخنرانیان برای بدست آوردن گردوهاست! من هم وقتی به جاهائی رسیدم که همه تحت تأثیر فوق العاده حرف هایم قرار گرفته بودند ثابتم شد آن

چند نفر خیال می کنند می خواهیم گولشان بزنم و گردوهایشان که هوا و هوس تفوق طلبیشان بود از کفشان برابیم و اینجا بود که باز آیه دیگری از قرآن مکتبی را برایم باز کرد و دانستم چرا قرآن می فرماید بین خودتان و کسانی که ایمان به سرای دیگر ندارند حائلی قرار دهید زیرا فکر آنها از صاحبان گردو، دارندگان میز ریاست، کارتل های تمکن، تجاوز نمی کند و کسی که ایمان به معاد نداشت یعنی فکرش اگر بسیار به فراخنای آسمان ها رسیده باشد باز از سرحد ماده تجاوز نکرده و متأسفانه همانند کودکی که مغزش در گردوئی محصور است فکر وی نیز در ماده محدود می باشد.

در اینجا شما هم دارید با دست دزد حرف می زنید ولی او فکر می کند شما چون نمی توانید با یک جهش روی دیوار ملیونر شوید می خواهید گردوهایش را بربائید و او را از این فیض عظمی محروم سازید آیا دستی چنین در خدمتگزاری مغزی چنین باز هم بماند؟

برای مزید اطلاع یادآور می شود که قطع ید فقط چهار انگشت سوای شست بریدن است و الا دست از بازو به پائین هم دست است و ...

در صدر اسلام قریب بدون قرن گذشت با آنکه بدون معطلی و رعایت و جانبداری احکام مربوط به سرقت اجرا می شد جمعاً چهار دست بریده شد یعنی اگر دزدان بفهمند دستشان قطع می شود دزدی نمی کنند و تجربه نشان داده دزدی به حداقل برسد اما مگر دست بریدن و احکام عصر فضا را اجرا کردن دزدی و ارقام و آمار کانگستریت را به چه حد و حدود و بلکه انتظاری کاهش داد؟

چه بسا که حاکم اسلامی دزد شناخته شده را به دیگری می بخشید و عواطف و احساسات دوجانبه را بیدار و مستحکم می ساخت یا دزدی را به چیزی می بخشید که ناچار دزد به آن توجه می کرد و همان و همان او را متأثر می ساخت و به فضیلت و شرافت می رساند چنانچه دارد که حضرت علی دزدی را به سوره بقره بخشیدند و بدون شک سوره بقره تأثیرات شگفتی بر او نموده است همان سوره ای که نجات بخشش شده بود و احساسات و عواطفش را بیدار و به سوی خود جلبش نموده بود.

#### موقعیت دست

موقع آنست که اشاره به موقعیت معنوی دست در برابر اعضای دیگر کنم همان دستی که به خاطر بزرگداشت معنویت می دارد به خاطر ربع دینار باید بدون انگشت (باستثنای شست) گردد.

هرچه در ادبیات زبان ها به اوائل برگردیم می بینیم نزد آنان و نزد ادیان دست به همان تعبیر که امروز آن را سمبل قدرت می دانند همیشه چنین بوده و دست کوتاهی را نشانی از ضعف می دانستند.

وقتی می گوئیم آقای فلان در اداره دست دارد بدین معنی نیست که دستش را بریده و در اطاق مدیر کل قاب گرفته به دیوار تعبیه کرده باشند بلکه اینگونه است که زنده بودن وی و آنچه را دستش کسب کرده و برایش افتخار آفرین بوده وضعی را برایش پیش آورده که در آن اداره و در هر جا نامش با تکریم و تقدیس همراه است و از خواسته های او بدون چون و چرا استقبال شده و جملگی جامه عمل می پوشد.

یدالله فوق ایدیهیم یعنی دست ذات مقدسی که آفریدگار دست هاست قدرتی که عزتش مافوق قدرت ها و عزت هاست و همه جا و

همه چیز و همه کس در برابرش خاشع و خاضع و ذلیل و ضعیف اند.

## دست خدا

کسانی که معنویت راهی به جانشان دارد این معنی را پذیرفته اند که اگر خدا اراده دگرگون کردن فرمود شدنی و قطعی است از این رو به کسی که آرزو دارد در هدفی که پیش گرفته موفق باشد می گویند خدا به همراهات!

این حرف مخلوق محکوم است که اگر خدا همراهشان بود مخلوق حاکمند اما خالق هم حرفی دارد که سفیر و فرستاده اش آن را بیان فرموده و اگر به آن عمل شود همانند حرف مردم نیست که می گویند خدا به همراهات و گاهی درست در آید و گاه نیاید و زمانی مخلوق حاکم باشند و وقتی محکوم بلکه همیشه حاکمند و آن کلام بزرگوار و کلام الملوک ملوک الکلام است که نبی گرامی فرمودند یدالله مع الجماعه دست خدا، قدرت خدا، اراده خدا، عزت خدا با جماعت است. افکار عمومی نیرومندترین انرژی هاست، افکار عمومی همه چیز را در دست دارد و آن دست خداست که با افکار عمومی همه را به راه صلاح و صواب می چرخاند و باز دست بسیار نیرومند شیطانی است که با افکار عمومی غلط و ناوارد می باشد.

آنقدر افکار عمومی نزد اسلام محترم بوده و هست که گاهی با شرایط و ضوابطی تقسیم می شده است مثلاً در اجتهاد که یک پایه از اسکلت دین است افکار عمومی اشخاص ذی صلاحیت (اجماع) را در مواردی به مساعدت یا جهت روشن کردن ارکان سه گانه دیگر

(کتاب، سنت، عقل) فرستاده است.

چه بسیار بوده که اسلام از فطرت بر توحید بودن همگانی استفاده کرده و چون هرکس در هر شرایطی چه خوب و چه بد دوست دارد تقدیس و تکریم شود از عالم و جاهل بلکه از افکار عمومی همه برای پیشبرد مقاصد خیرخواهانه استفاده کرده است و داستان مردی را که مورد آزار قرار می گرفت و هرچه کردند همجواریش دست از ستم نکشید و نبی گرامی فرمودند هرچه داری به کوچه ببر و زن و فرزندت را کنار اثاث به نشان و به هرکس از آن ستمکار فغان کن عمل کرد و در حداقل زمان مردم شماتت کردند و همجوار با التماس ستمدیده را به خانه برد و فشار افکار عمومی او را مجبور به تسلیم ساخت.

یدالله مع الجماعه همان نیروی افکار عمومی است که علاوه تری هم دارد و آیه شریفه واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا (۱۰۳ آل عمران) و سوره مبارکه (بسم الله الرحمن الرحيم تبت يدا ابي لهب وتب\* ما اغنى عنه ماله و ما كسب \* سيصلى ناراً ذات لهب\* وامرأته حماله الحطب\* في جيدها حبل من مسد» آن علاوه تر را با توجه به کلمات حبل در هر دو قسمت و توجه به ید در یدالله مع الجماعه و تبت يدا ابي لهب بما می فهمانند.

جمعیت باید به حبل خدا چنگ بزند دستی در راه درست دستی در حال قیام دستی در وضع روانی خاص که تصمیم بر این دارد پراکنده نشود و جمعیت خود را حفظ نماید دستی که اگر حبل من مسد به گردن داشت و به جای خدا منسوب به ابولهب و زنش بود بریده باد آن دست های ابولهبی که بیچارگان نمی دانند

آن جبل به جای اینکه باید دستگیره محکم زندگیشان باشد طوق لعنتی به گردنشان است و علاوه بر وزر و وبالی که باید متحمل شوند چون افساری به گردن آویخته و حماله الحطب شده و سر آن جبل را به دست شیطان که هدفش رساندن به دوزخ است داده اند! آری یدالله مع الجماعه در مرحله فکر متوقف نیست و باطن را نمی رساند که باطن چون ایمان است و ظاهر عمل به آن و ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات شامل حال کسانی که ظاهر و باطنی پاک و پاکیزه دارند و اگر بر کاری اجماع و اجتماع کنند دست به ریسمان خدا گرفته و پراکنده نخواهند شد و با چنین جمعیتی که ظاهر و باطنی با هم دارند دست خدا همراه است و در هر کاری موفق و مؤیدند.

#### دست بده

از جمله دست هائی که تعبیر قرآنی دارد دست های غل شده به گردن آویخته ای است که باز همانند ابولهب که از دستش و گردنش نامی است در اینجا نیز به اشخاص لئیم و خسیس و بخیل بلکه به بخیل نسبت داده شده از دستش که وبال گردنش است نامی می برد و چقدر عالی که دست و گردن ابولهب در غل نیست و به سوی جهنم سوق داده می شود اما دست و گردن بخیل متحمل سنگینی غل نیز می باشد و از آن خلاصی و نجات ندارد زیرا ابولها برای پیشبرد مقاصد شومشان دستی از غل باز شده دارند اما بخیل بیچاره هرچه به خود فشار آورد هرچند قصد کند چندان که تصمیم بگیرد دستش از

مغزش فرمان نمی برد و از غل باز نمی شود بخیل دو شخصیتی که می بیند اگر کمک کند مقدس و مکرم است اما دستش در غل است و نمی تواند هرچند می داند اگر در آن خیرات شرکت کند به نفع اجتماع و از جمله خودش و اهلش که جزئی از اجتماعند می باشد اما شخصیت دیگرش آزاد نبوده در غل و بند است (بخیل آن است که شرح داده شد خسیس آنکس که نه تنها برای بهتر شدن اجتماع دستی در غل دارد بلکه برای خودش هم دست در غل دارد و دارد و نمی خورد دارد و نمی پوشد دارد و فرزندش را نمی دهد و به درسی و تربیتی نمی گذارد و قرآن کریم چنین کسی را به ردیف قاتلان می شمارد لا تقتلوا اولادکم خشیه املاق (۳۱ الاسراء - ۱۵۱ الانعام) و خسیس از لحاظی بدتر زیرا قرآن می فرماید از ترس تنگدستی قاتل مباش و خسیس کسی است که تنگدست نیست و امالئیم که آخرین درجه است به کسی گفته می شود که دیگری را نمی دهد خود را نیز همانند دیگران می انگارد و اگر دید دیگری هم به کسی کمک می کند ناراحت می شود و از او ممانعت به عمل می آورد).

توجه فرمودید ابولهب ها برای پیشبرد مقاصد شوم خود با دست هایی که شکسته باد می دهند و تشویق به تحرک می نمایند و بخیل نمی کند.

ولا- تجعل یدک مغلوله الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوماً محسوراً (۲۹ الاسراء) قرآن نه دستی در غل شده به گردن آویخته بخیل را تأیید می نماید نه دستی میرا از عقل و فکر و گسترش یافته به هر جانب که آنچنان اسیر افکار است که سرانجام باید بنشیند و خود را حسرت زده ملامت کند.



دست خدا با جماعت است. دست ابولهب بریده باد که جهنمی است و از مال و کسبش حماله الحطب بود. دست بخیل در غل و به گردن آویخته است. دست پاکباز کل البسط و بهر جانب آنچنان گسترش یافته است که از مغز و مرکز فرماندهی و تفکر و تعقل جدا مانده و چون از بی بند و باری برگشت مغز او را ابزار حسرت زدگی و ملالت آور می شناسد. (خاطر نشان می سازد که بخل برای مردان مذموم است و زنان را زینده می باشد و نیز کبر و بزرگ فروشی برای زنان پسندیده) دقت فرمائید چه زیبا بیان فرموده است قرآن:

دست پول ساز بخیل به گردنش آویخته است و در حقیقت هرچه بیشتر به دست آورد بر او تحمیلی می شود و فشار بیشتری به گردنش وارد می سازد.

دست ابولهب که شکسته باد حماله الحطب جهنم است و چه بسا پای زن هم به میان آید و به مقاصد شوم مادی و دنیائی خود برسند.

دستی اسیر افکار همانند بدنی می شود که دست در بدن ندارد و نشسته دستش از مال دنیا جدا و خالی است و حسرتش را می خورد و چون دست سمبل قدرت بود هر سه در این سه جمله خلاصه می شود:

قدرت بخیل که در ثروتش خلاصه می شود باری بر دوش اوست قدرت ابولهب ها که اغلب با روابط جنسی برای به دست آوردن خواسته های نفسانی همکاری و همرازی دارند بالاخره نصیب آتش دوزخ می باشد.

قدرت از دست رفته اسیر افکار سبب ملامت و ملالت است.

## دست دادن

بسیاری از دانشمندان از جمله انسان شناس مشهور (دکتر اشامونتاگورودریگرز) بر این عقیده اند که پوست بیشتر از اعضاء دیگر و حتی در برخی موارد زودتر از خود شخص به حرکات و رفتار شخص آشنائی پیدا می نماید مثلاً می داند کی گرمش شده کولرش را به راه می اندازد و با تعریق عمل تبرید انجام می دهد.

(البته می دانید اخیراً دانسته اند اینکه اسب و حیوانات بدون شاخ زمان دویدن زیاد عرق می نمایند اما شاخداران آنچنان عرق نمی کنند بدین علت است که آنها مجبورند با تعریق خود را خنک سازند در صورتی که شاخ حیوانات به طور فوق العاده ای همانند کولر حیوان را خنک می سازد).

می فهمد چه زمان به عنوان دفع سموم باید دستگاه عرق را به کار اندازد و با عرق آن را خارج سازد یا زمانی که باید آب زیاد را دفع نماید متوجه است، و بهمین جهت دانشمند مذکور توصیه می کند انسان باید به همان اندازه که به مغز خود اهمیت توجهی می دهد به پوستش نیز متوجه باشد و آنجا که درباره شهادت دادن پوست روز قیامت بحث می کنم در این باره مفصل خواهم گفت. به هر صورت دانشمند مذکور به رابطه بین پوست و تفکر با ذکر شواهد و دلائلی می پردازد و تماس پوست با پوست را اطمینان بخش محسوب داشته اظهار می دارد و شاید علت تکان دادن و فشردن است به هنگامی که دو دست یا آشنا به همین به هم می رسند دلیل باشد و تماس پوستی در کودکی فرزندان جهت نوازششان بیشتر لازم است و دست کشیدن به سر یتیم که شرح

آن را در جلد ۲ و ۱۱ دادم که تا چه پایه نزد اسلام ماجور است در اینجا اضافه می‌نمایم به علت تماس پوستی نوازشی که با دست از فرزند یا همسر می‌شود سبب ایجاد اختلالات احساسی می‌شود که در طفل بعدها به سرعت گسترش می‌یابد و نزد همسر به صورت ذخیره ایجاد عکس العمل می‌نماید.

از اسلام مافوق آنچه تصور می‌شود بشنوید که در ضمن تعریف دست دادن به یکدیگر (اذا لیتکم اخوانکم فتصافحوا و اظهروا لهم البشاشه والبشر تفرقوا و ما علیکم من الاوزار- چون به همکیشان رسیدید دست دهید و بر آنها لبخند زنید و شادمانی نشان دهید تا از یکدیگر جدا شوید که در این صورت گناهانتان ریخته باشد - صافح عدوک و ان کره فانه مما امر الله عزوجل به عبادہ اذفع بالتی هی احسن السیئه فاذا الذی بینک و بینہ عداوه کأنه ولی حمیم) دستور فرموده (۱) و در اجتماعات حتی در ارزنده ترین اجتماعات اسلامی که نماز جماعت باشد به دست دادن با یکدیگر اشاره ای اسلامی نشده و اگر بعد از نماز مؤمنین دست می‌دهند تشریفات خود در آوردی است و چه بسیار عجیب و فوق العاده است این سخن نبی گرامی که فرمودند: لا یورد ذوعاهه علی المصحح وارد نمی‌شود (تصور نمی‌شود که کسی این کار را بکند یعنی وارد گردد) کسی که بیماری مسری دارد بر آنکه سالم است! و چه بهتر کسانی که به آنفلونزا یا بیماری‌های واگیرداری که اجتماع را آلوده می‌سازد مبتلا

---

۱- دقت فرمائید که با مسلمان و غیر مسلمان دست دادن چه اختلافات جالبی را اسلام منظور داشته که باید عمل نمائید.

هستند توجه نمایند و اگر مسجدي هستند در ایام ابتلا به بیماری مسری از بیمار کردن مردم خودداری نمایند.

به طور کلی اسلام بر دست دادن بین الافراد صحه گذاشته و با دست دادن در اجتماعات باحتمال سرایت بیماری ها شاید موافق نباشد.

### بهداشت ناخن و انگشتان

از بهداشت پوست و ساختمان و وضع ناخن ها به قدر کافی در جلدهای قبل نوشته شده اینک به اختصار درباره بهداشت آنها بحث می نمایم.

آفرینش دست اما بیکار گذاشتن آن اعصاب را به گرو می دهد و ثابت شده کسانی که با دست کار می کنند کمتر عصبانی می شوند و در جلد ۱۲ که درباره پیاده روی بحث بود گفتم خداوند حیوانات را آنچنان آفرید که به همان اندازه که پاها را برمی دارند دست ها را هم حرکت دهند و شرح دادم چگونه پیاده روی مانع پیدایش بیماری های تغذیه ای می شود اما کسی که دست هایش را در پیاده روی حرکت نمی دهد کیفیت قبلی و اثر کلی را ندارد.

امروز ثابت شده قدرت عضلانی دست ها با قدرت تأمل و تفکر نسبت مستقیمی دارد و کسی که انگشتانش خراب است و نمی تواند افکارش را به علت زخم دست بر برگ ها منعکس سازد احساس جراحات مغزی می نماید و برعکس هرکس به قدر کافی از مصنوع خود لذت می برد گرچه مصنوع بهتری را از دست دیگری سراغ داشته باشد.

رابطه پوست با مغز در عصر جدید بیشتر شناخته شده و می گویند

با نوازش و دستی به سر طفلی کشیدن یا با کسی دست دادن به همان اندازه افکار یکدیگر را می خوانند که درباره یکدیگر فکر می کنند یادتان باشد در جلد دوم آنجا که راجع به پرورشگاه ایتم می نوشتم گفتم قرآن «کلاب لا تکرمون الیتیم\* ولا تحاضون علی طعام المسکین» دارد و با آنکه یتیم از لحاظ دسترسی به طعام نیروی کمتری در اختیار دارد به گرامی داشتن وی سفارش می فرماید و حتی نبی گرامی فرمودند هر کس دست نوازش به سر یتیمی بکشد هر موئی از زیر دستش بگذرد حسنه ای است و امروز معلوم شده تماس پوست به عنوان نوازش به سر طفلی که دست نوازش به سرش نمی رسد سبب ایجاد انعکاس های احساسی در کودک می شود که مداوم گسترش می یابد تا آنجا که چون بزرگ شد بر خود لازم می داند به اجتماعی که او را نوازش کرده خدمت نماید در غیر این صورت پرورشگاهیان همیشه به کوبیدن اجتماع تمایل خواهند داشت اجتماعی که در نوازش آنها حتی با دستی قصور ورزیده است. (چون حس لامسه در انگشتان بیشتر است بحث را به قلمرو انگشتان کشاندم).

در جلد های قبل گفتم چگونه اسلام سفارش می کند که در شستن فواصل انگشتان دقت شود و این مطلب به تازگی مورد توجه قرار گرفته است.

هفت سال از چاپ جلد اول می گذرد در آنجا گفتم فقها نجاسات را بول و غایط و خون و ... شناخته اند و در برابرش مطهرات را ذکر کرده اند آب و زمین و ... اما نجاسات دیگری هم داریم سیاست نجس، اجتماع نجس، اقتصاد نجس و از جمله نجاسات دیگر که نجاسات میکربی است و امام باقر فرمود:

انما قصوا الاظفار لانهم مقبل الشيطان (ناخن ها را بگیرد که آنها مقبل شیطانند) (۱)

و نبی گرامی دستمال آلوده به گوشت را مریض شیطان و جای دیگر خاکروبه را مقعد شیطان نامیده اند که با مختصر توجهی به معانی مقبل، مریض و مقعد به نیروی علمی و اعجاز آن وقوف حاصل می نمائیم:

مریض جائی است که وسائل خورد و خوراک و استراحت در آن مهیاست که بخورند و بخوابند و چه مریضی بهتر از آنجا که عوامل رشد دهنده میکرب (تاریکی، مواد بیاض البیضی و رطوبت) جمع باشد که همه در دستمال به گوشت آلوده کهنه و مانده شده مهیاست. مقعد جائی است که موجود قاعده خود بر آن می نهد اما حمل و نقل می تواند شد و خاکروبه می شود و عجیب تر معنای مقبل است که همان مریضی را گویند که خورد و خوراک دائمی نیست بلکه هر وقت انگشتان به طرف غذا وارد شد یا به جای آلوده ای رسید چاشتگاهی برای شیاطین بن ناخن ها مهیا شده است.

و نیز از حضرت صادق است که در زیر ناخن های آلوده شیاطین کمینگاه خوبی برای تسلط بر فرزندان آدم دارند: ان أستر أخفی ما یسلط الشیطان من ابن آدم ان صار یسکن تحت الاظافر. و نیز فرموده اند: قصوا اظفارکم فان الشیطان یجری ما بین اللحم و الظفر (ناخن خود را کوتاه کنید که شیطان بین گوشت و ناخن در جریان است).

با ده انگشت می توان صد تریلیون حالات و اوضاع مختلف

---

۱- جمله «و منها یكون النسیان» هم اضافه دارد.

به انگشتان داد و انگشت شست آدمی عطای بزرگی است که به او داده شده و علم و امام هر دو به این موهبت اشاراتی دارند از جمله در آنجا که قرآن از ولقد کرما بنی آدم ... آیه ای دارد امام به گرامی داشتن انسان از اینکه انگشتان مخصوصی به او عطا شده اشاره می فرماید که در جلدهای قبل شرح داده ام.

از جمله مسائل بهداشتی انگشتان غذا خوردن با دست است که در ثلث آخر جلد سوم مفصلاً شرح آن را داده ام.

چیدن ناخن به انواع و اقسام از طرف نبی گرامی و ائمه اطهار سفارش شده است از جمله:

نبی گرامی فرمودند: ناخن گرفتن دردهای بزرگ را مانع می شود و روزی را فراخ می گرداند (تقلیم الاظفار يمنع الداء الاعظم و یزید الرزق) و در روایت است که چند صباحی وحی قطع شد سببش پرسیدند حضرت فرمودند: چگونه وحی باز نایستد و حال آنکه شما ناخن نمی گیرید و چرک انگشتان را ازاله نمی نمائید (عن ابی عبدالله قال احتبس الوحی علی النبی فقیل له احتبس الوحی عنک فقال و کیف لا یحتبس و انتم لا تقلمون اظفارکم ولا تتنفون رواجکم).

دستور است که در هر جمعه ناخن گرفته شود و نبی گرامی می فرماید ناخن و شرب را در هر جمعه بگیر اگرچه به سائیدن باشد (... خذها ان شئت فی یوم الجمعة و ان شئت فی سایر الایام).

مردی ناراحتی مخصوصی در چشم داشت حضرت رضا به وی فرمودند هر پنج شنبه ناخن بگیر چنین کرد و بهبودی یافت و روایات زیادی است که بین درد چشم و کثافات بن ناخن ارتباطی را متذکر

می باشد و روایتی آن را با درد دندان مرتبط می سازد و روایتی که چهارشنبه ناخن باید گرفت.

ناخن گرفتن را دستور است از انگشت کوچک دست چپ شروع کرده و به انگشت کوچک دست راست ختم کنند.

به حضرت کاظم عرض شد شنیده ایم باید ناخن ها را جمعه گرفت فرمود اگر خواهی جمعه بگیر و گرنه صبر نباید کرد، و در روایت دیگر است که هر وقت بلند شد باید گرفت (قصها اذا طالت) از نبی گرامی است که فرمودند هفت چیز از آدمی است که چون از او جدا شد باید دفن شود: مو- ناخن- دندان- خون- قاعدگی جفت- نطفه که پاره خون سقط شده است (کان یأمر بدفن سبعة أشياء من الانسان الشعر والظفر والدم والحیض والمشیمه والسن والعلقه).

ملاحظه فرمودید: فردی خدمت امام می آید به تمام ضرایب زندگی وی توجه می شود و سپس دستور گرفتن ناخن در روز چهارشنبه صادر می گردد متناسب شغلش، سنش و شئون دیگر و ضرایب زندگی و به اکثر افراد دستور ناخن گرفتن در جمعه داده شده است روز تعطیل روز آزادی روزی که به نظافت و استحمام باید پرداخت ولی دستور کلی را ملاحظه فرمودید چه بود: ناخن ها را جمعه یا قبل از جمعه بگیر خلاصه تر آنکه ناخن ها هر وقت بلند و قابل کوتاه شدن شد بگیر.

برای مزید اطلاع تذکر مجدد ارتباط بین عصبانیت و کار کردن نوک انگشتان و در تماس و لمس بودن آنهاست که قبلاً به تفصیل شرح داده ام و در اینجا باید افزود ناخن بلند مانع از تماس بهتر



و بیشتر نواحی حساس انگشتان با اشیاء شده موجبات عصبانیت را فراهم می سازد اما چرا برای زنان نبی گرامی فرمودند: اترکن من اظافرکن فانه ازین لکن (از ناخن هایتان مقداری جای گذارید که برای شمار نیت است) آیا این مطلب اشتباه است که ناخن بلند موجبات عصبانیت را فراهم می سازد یا زینت داشتن زنان بر عصبانی شدن آنان ترجیح دارد یا احتمال بیشتر آنکه خواص لمسی و ناخنی مردان و زنان مختلف است که بعدها علم چگونگی آن را توضیح خواهد داد یا داه و اطلاعی ندارم.

#### اطلاعاتی از ناخن

ناخن قطعه جسم شاخی است عبارت از کراتین که کاملاً به مو شباهت دارد با این اختلاف که ناخن نیمه شفاف است رنگ سرخ ناخن از عروق موئی پوست زیر ناخن می باشد که به علت شفاف بودن ناخن پیداست.

ناخن از ریشه- جسم- نوک تشکیل می شود.

ریشه زیر پوست قرار دارد. جسم قسمتی است که از پوست خارج گردیده و در قسمت پائین آن نیم دایره سفید هلالی شکلی ضخیم تر از قسمت های دیگر درست می نماید. نوک جسم مرده و بی حسی که مرتب می روید و قطعش می سازیم.

روئیدن ناخن به وسیله ماده کراتین است که دائم از مواد موجود در خون اخذ و تهیه و داخل ریشه ناخن شده و روئیده به نوک می رسد.

هرچه سن کمتر باشد رویش بیشتر و در ۳۰ سالگی روزانه

۱۲-۱۴ صدم میلیمتر رویش دارد در صورتی که بعد از شصت سالگی فقط ۴-۶ صد میلیمتر می روید و روئیدن آن تابع سلامت یا بیماری بدن است و لذا از روی رنگ و شکل ناخن می توان برخی بیماری ها را شناخت.

در بدن مرده هم مقداری از ناخن همانند موها رویش دارد یعنی کسی که ناخن گرفته و ریش از ته تراشیده پس از چندی که در قبر گذاشته شده ریش و ناخن دارد.

رشد ناخن های وسطی اندکی بیشتر و در انگشت کوچک از همه کمتر است.

شستشو با پودرهای آنزیم دار سبب از دست دادن ناخن ها می شود بدین ترتیب که ابتدا ناخن ها زرد و ضخیم و غیر عادی شده پس از مدتی از جا کنده می شود و حدود دو ماه در اثر پرهیز از پودرها نامبرده تجدید رویش ناخن به وجود می آید.

رل ناخن را در زیبایی بدین گونه بیان کرده اند که: ناخن اگر زشت و بد شکل نگهداشته شود بیشتر به زیبایی صدمه می زند و زیبا کردن ناخن برعکس چندان به زیبایی نمی افزاید. تشخیص بیماری ها از روی وضع ناخن سابقه قدیمی دارد و حتی ناخن هیپوکراتی (بقراطی) که به نام وی ثبت شده به قوت تشخیص خود باقی است و آن ناخن برجسته ضخیم نوک تیز می باشد که بنابر ادعای بقراط در کسانی که استعداد ابتلا به سل دارند دیده می شود و به طور کلی تهویه ناقص بدن یا وجود کانون های چرکی در بدن امکان پیدایش ناخن های هیپوکراتی را تقویت می نماید و چه بسا حادثه یا بیماری ناخن مذکور را به وجود می آورد که پس از رفع

بیماری مجدداً به حال اول برمی گردد.

ناخن های بادامی شکل که کنار برآمده بر روی جسم ناخن دارند به بسیاری از کسانی که دچار تصلب شرائینند منسوب می شود.

ناخن های دراز را به کسانی که حساسیت جسمی و روحی دارند ناخن های پهن را در اخلاق مثبت. ناخن های کوتاه نزد کسانی که فعالیت زیاد دارند. ناخن های خیلی کوچک در عدم تکافوی قوای آمیزشی. ناخن های مسطح در ضعف قلب، عدم تکافوی عمل تخمدان ها، لمفاتیسیم. ناخن های مقعر در ضعف اعصاب و افراط در الکل. ناخن های سه زاویه در مستعدین به ناخوشی های مراکز اعصاب. ناخن های چهار گوش نزد اشخاص خیالاتی. ناخن های بادامی شکل در ضعف ریتین. ناخن های محدب نزد کسانی که به بیماری های دستگاه تنفس مبتلایند دیده می شود.

رنگ ناخن نیز در تشخیص امراض مهم است: ناخن پریده رنگ در لمفاتیسیم. ناخن زیاد سرخ بدی دوران خون در پوست. ناخن آبی کم شدن موادغذائی. ناخن زرد بیماری کبدی صفراوی. یکرنگ نبودن ناخن ها اختلال دوران خون. ناخن های سیاه کم شدن اکسیژن را می رساند.

تیروئید کم کار کند ناخن تیره رنگ و زیاد کار کند شفاف می گردد. قسمت هلالی ناخن کم یا نباشد اثر خستگی و کار زیاد و هلالی زیاد باشد در سرعت ضربان قلب (تاکیکاردی) دیده می شود. اسدیته بدن بالا رود به علت کم شدن مواد معدنی ممکن است لکه های سفید بر ناخن را به وجود آورد یا سبب کار زیاد و خستگی

یا افراط در خوردن غذاهای چرب و پرفرند باشد. لکه های سیاه ممکن است به سبب مسمومیت مزمن ناشی از پوست یا ... باشد.

ناخن های نازک در حساسیت مفرط و اختلال تغذیه عمومی، ناخن های کلفت وجود مواد معدنی زیاد، تصلب شرائین پیری زودرس، ناخن های نرم در عدم تکافوی ترشح غدد پاراتیروئید یا هیپوفیز، ناخن های سرد در استعداد ابتلا به بیماری های عصبی. ناخن های شکننده در قلب کلسیم و سیلیس، ناخن های صدفی در ترسوها و عصبی مزاج ها، ناخن مخطط در بیماری های کلیوی و سوزاک مزمن. ناخن های شیاردار عمودی در بیماری های تیروئید. ناخن شیاردار افقی در اختلالات گردش خون مشاهده می شود.

### ناخن جویدن

جویدن مو را در جلد قبل شرح دادم و نظر اسلام را مبنی کراهت جویدن مو و حرمت خوردنش و چرا نباید جوید و نباید خورد شرح دادم و هم اکنون به اختصار درباره جویدن ناخن که اسلام آن را مکروه و خوردنش را حرام می داند ذکر می نمایم.

آلودگی زیر ناخن نه تنها مورد توجه بهداشت و اسلام قرار گرفته که شرح داده ام بلکه نزد مردم عادی بدمنظره و تنفرآمیز است.

کثافات زیر ناخن با تماس انگشت به دهان به آسانی وارد بدن می گردد و اگر سبب ایجاد بیماری نگردد به علت اینکه مقداری از انرژی بدنی باید صرف قلع و قمع و دفع آلودگی ها گردد موجبات ضعف بدن را فراهم می سازد به علاوه تماس زیاد آلودگی با رأس

دندان های جلو سبب خرابی آنها نیز می گردد و لبه ناخن ها را هم زشت می نماید.

ناخن جویدن در بین دختران شایع تر و در دوره بلوغ از هر سنی بیشتر و به تدریج با افزایش سن رو به کاهش می گذارد و چون نزد نوجوانانی که با موقعیت های ناراحت کننده رو به رو شده اند یا بین کسانی که در پرورشگاه ها بزرگ گردیده اند بسیار زیادتر دیده شده علت ناخن جویدن را ناشی از عقده های حاصله در تعقیب ناکامی ها و محرومیت های دوران کودکی دانسته اند. چه بسا فرزندی که پدر و مادرش کمتر از فرزندان دیگر نوازشش نموده به جویدن ناخن مبتلاست و حتی در ایام کهولت نیز با آنکه ترک عادت کرده دیده اند همین که با تصمیم سنگین روبه رو می گردد یا اضطراب و ناراحتی برایش به وجود می آید شروع به جویدن ناخن می کند.

دسته دیگر ناخن جویدن را جانشین استمناء دانسته و دلائلی ذکر می نمایند و به قول بذله گوئی دست خود را به عنوان مجازات گاز می گیرند.

جویدن ناخن در برابر اشخاص بدمنظره و غیربهداشتی است و در خفا و دور از اشخاص جویدن نوعی درون گرائی است و غیر بهداشتی.

آلودگی های بن ناخن فوق العاده آسان با رطوبت دهان جدا به وسیله نوک دندان ها گرفته شده وارد بدن می گردد.

در دوران بلوغ که چه بسیار صفاتی نوعی تموج و وسواس پیدا می نماید جویدن ناخن نیز رو به افزایش می گذارد و سپس رو به کاهش نهاده در سن ۳۰ به حداقل می رسد، دختران و پسران در این

موضوع متساویند ولی باز هم اختلافی دارند و مجموع طول مدتی که دختران ناخن می‌جویند از مجموعه زمانی که پسران مشغولند بیشتر است.

برخی ناخن جویدن را مرحله دهانی فرویدی می‌دانند و عده‌ای آن را به جای استمناء گرفته‌اند و دسته‌ای آن را به عنوان فرونشاندن غضب مشخص می‌سازد و قرآن نیز در اینجا ارتباطی بین انگشت جویدن (نه ناخن جویدن) که ناخن هم جزئی از آن است با غضب کردن را متذکر است (... اذا خلوا عضوا علیکم الا نامل من الغیظ - چون تنها شوند از شدت کینه سر انگشت خشم به دندان گیرند ۱۱۸ ال عمران).

دو مرتبه هم در قرآن بنان و بنانه ذکر شده که همان انگشت باشد (فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کل بنان - ۱۲ انفال) (بلی قادرین علی ان نسوی بنانه ۴ القیامه).

با آنکه هر وقت می‌خواهم راجع به قرآن بحث کنم به خود می‌لرزم زیرا قلت بضاعت علمی سرچشمه افکارم را یخ می‌زند و سردم می‌کند و به لرزه ام می‌افکند ولی چون به یاد می‌آورم که اگر اشتباه کنم ان الباطل کان زهوقا و باطل رفتنی است زیرا هرچه غیر باطل باشد از خداست و ریشه مستحکم و مداومی دارد و می‌ماند اما آنچه غیر خدائی و از جانب ماست باطل می‌باشد و چون غیر خدائی است تمام شدنی است و رفتنی (ما اصابک من حسنه فمن الله و ما اصابک من سیئه فمن نفسک - هرچه نیکویی به تو رسد از خداست و آنچه شر رسد از خودت می‌باشد ۷۹ النساء. ما عندکم ینفدو ما عندالله باق - آنچه نزد شما هست نابود خواهد شد و آنچه نزد

خداست خواهد ماند ۹۶ النحل ان الباطل کان زهوقا ۸۱ الاسراء).

به هر صورت من جهت یابی می کنم اگر به جانب قرآن است می ماند و جای بسی مسرت و در غیر این صورت به زودی متمایز و مشخص گردیده از بین خواهد رفت به علاوه من که تفسیر به رأی نمی کنم برای خرابکاری بلکه نظر می دهم به عنوان خدمتگزاری.

پروردگار یک مرتبه انامل و دو مرتبه بنان و بنانه را بیان می فرماید انامل در مورد وابستگی داشتن به غیظ و چون احساس و ادراک مربوط قوای لامسه و ... مقرر در نوک انگشتان است و ناخن جویدن با غیظ کردن مرتبط است انامل هم معنای انگشتی می دهد که ناخن دارد اما بنان که پروردگار می فرماید قدرت مستوی داشتن و سازندگی مجدد آن را داریم همان بند انگشت اول است که نکته جالب آن خطوط پوستی آن می باشد که در دو نفر از بشر سه میلیارد نفری یکسان نیست و چون سوخته یا بریده شود و باز بروید به همان خطوط اولیه بازگشت و منقوش و مخطط می گردد (انگشت که فقط ساختمان تشریحی آن مقصود است و به کار در گوش کردن برای اینکه صدای خلقت تکوین (۱۹ البقره) یا آوای خلقت تشریح را نشود می رود (۷ نوح) به آنها اصابع گفته می شود).

یادتان باشد در جلد اول که مراحل فیزیکی چهارگانه آفرینش سبح اسم ربك الاعلی \* الذی خلق فسوی والذی قدر قهدی (خلق - سوی - قدر - هدی) را شمردم گفتم مرحله فیزیکی - ماوراء فیزیکی - متافیزیکی چون مراحل طبیعت - ماوراء طبیعت مافوق طبیعت (درخت طبیعت - شیره پرورده در آن ماوراء طبیعت -

قانون حاکم و مربی برای مافوق طبیعت) می باشد که در اینجا برای دوباره ساختن بنان و بند اول انگشتان در مرحله خلق (به کار بردن مواد و مصالح سازندگی) و سوی (حالت و شکل دادن) را اشاره و شرح چگونگی برگشت بنان را بیان می نماید.

قرآن یازده مورد به کلمه غیظ و آنچه در قلمرو آن است اشاره فرموده و یک فرمول کلی را به دست داده است و آن ارتباط غیظ با مرگ و کفر و پلیدی و وابستگی فرو بردن غیظ و عفو مردم و تسلط بر نفس با زندگی و انسانیت و شرافت است از جمله آیه ای را که در آن از ناخن جویدن و غیظ کردن بود گفتم؛ در برابرش آیه ای را ذکر کنم که اشخاص انفاقگر سختی که در راه خدا بذل مال می نمایند به ردیف کاظمین غیظ نامشان را ذکر فرموده است (الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس - ۱۳۴ آل عمران) و اثبات علمی این موضوع که چگونه و تا چه پایه غیظ غدد مترشحه داخل و تمام بدن را زیر و رو می کند و آرامشی که پس از فرو بردن آن بلکه همراه و هم زمان غیظ فرو بردن آن در بدن ایجاد می نماید و ظاهر شدن غیظ و انحراف بدن تا کجا و چه میزان عمر را کاهش و کوتاه می نماید و فرو بردنش سبب سلامتی شده موجبات دستیابی به روش زندگانی را فراهم می سازد، در بهداشت روانی انشاءالله شرح خواهم داد.



## خاتم الانبياء

برای اینکه ثابت کنم نبی گرامی اسلام آخرین پیامبر می باشند و با رحلت ایشان ارتباط به صورت وحی یا بهر طریقی که بین خدا و فرستادگانش قبلاً بوده برای همیشه قطع گردیده است قصد نوشتن نکرده ام زیرا:

اولاً: موضوع مربوط به بهداشت روانی است و اگر قرار بحث شد وعده آنجا.

ثانیاً: خاتمیت نبی گرامی آنقدر روشن و معلوم و بلاشک و تردید است که علاوه بر پشتوانه آن از آیات و اخبار بسیاری که از کتاب های آسمانی دیگر و مخصوصاً قرآن و اسلام به جای مانده به وسیله عقل و راهنمایی خود نیز کفه میزان اثبات خاتمیت همیشه پر و سنگین و آنقدر آشکار و حتمی است که هر کس توانسته به سهولت دلائل و براهین خود را در کتاب هائی به دست بشریت بدهد.

از جمله آیاتی که نبی گرامی را نام می برد به همان نام مشهور محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تا دیگری طمع در جازنی و ادعا ننماید آیه شریفه «ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین» (۴۰ الاحزاب) (محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه او رسول خدا و ختم کننده پیامبران است) می باشد و جای آن دارد درباره کلمه خاتم که فرصت طلبان آن را به معانی گوناگون انگشتر یا زینت ذکر کرده اند مختصر بحثی بنمایم و سخن اضافه من اینکه: با صغری کبری کردن کلمه زینت در آیات قرآن به هیچ وجه جور در نمی آید که نبی گرامی اسلام را زینت انبیاء بدانیم

ثانیاً اگر خاتم با کسر تا خوانده شود نیروی فعلی نهفته در خاتم با فتحه تارا ندارد.

برای ۲۵ پیامبری که علاوه بر نبی گرامی نامشان در قرآن آمده است کلماتی به عنوان آنان صلوات الله و سلامه علی و نبینا و آله و علیهم السلام ذکر گردیده است که با آنان از لحاظ جنس و نوع مقام متغایر و دگرگونساز نیست مثلاً همان گونه که ما می گوئیم تو آقائی تو بزرگواری تو شرافتمندی و ... و انسان مورد خطاب را خارج از صفات پسندیده یا ناپسند انسانی نمی نامیم و نمی گوئیم تو کتابی تو قلمی تو سکه ای تو انگشتری تو میزی تو ... قرآن هم کلمات سید حضور، نبی، رسول و خاتم و ...، برای پیامبران الهی ذکر می کند و اگر خاتم به معنای زینت مقصود بود به جای ۱۹ مرتبه ای که در قرآن آورده شده یک مورد اضافه کرده می شد ۲۰ مرتبه، و در صورتی که بخواهیم خاتم را معنای زینت کنیم زینت سنخیت آن را دارد که با خشت و گل مسجد ذکر شود.

به علاوه زینت که می تواند هم متعلق به مسجد باشد (خذوا زینتکم عند کل مسجد ۳۱ الا-عراف) و هم متعلق به یوم الزینه فرعون (۵۹ طه) نسبت دادنش به نبی گرامی اسلام حسنی ندارد به علاوه اگر نتوانستم حرفم را رسا برسانم این قطعی و مسلم است که خاتم به فتحه هم معنای ختم کننده و به پایان رساننده است و اگر کتاب لغاتی که مسلمانان نوشته اند مقبول نیست کتاب المنجد که عرب غیر مسلمان عیسوی نوشته ملا-حظه فرمائید و مهم تر ذکر این مطلب است که اگر فیلم بدهند بر آخرینش می نویسند پایان و فیلم آخر پایان و خاتم است که در مرتبت مفعول و منزلت فاعل قرار گرفته

و خاتم به کسر و پایان دهنده فیلم کسی است که عامل است و متصدی دادن فیلم و اگر خاتم به کسر بود باز برای کسی که جنسش عجین از عناد است این سؤال مطرح بود که مگر محمد خداست که خاتم و پایان دهنده انبیا و فاعل باشد و ورود در قلمرو خدائی اشکال بزرگتری می شود از این قرار با آنکه یکی دو نفر از قراء به کسر هم خوانده اند چون تمام کتب لغات چه از مسلمان چه غیر مسلمان خاتم و خاتم هر دو را پایان و آخرین می دانند و نبی گرامی هم پایان بودند (خاتم به فتحه) نه پایان دهنده و خاتم (به کسر) اشکالی باقی نمی ماند.

هر لغتی ممکن است علاوه بر معنای حقیقی که دارد دارای مانی مجازی نیز باشد مانند شیر که مجازا به اشخاص شجاع و دلیر نیز شیر گفته می شود و اگر عرب به انگشتر یا سر شیشه یا مهر یا صفحه آخر کتاب و نزد برخی به سقف اطاق خاتم گفته می شود معنای مجازی آن است اینکه وقتی شیشه شسته شده خشک گردید ضد عفونی نمودند، به اندازه معلوم مایع در آن ریختند، برچسب زدند در پایان که درب روی آن کوبیده می شود و از نوار خارج می گردد به آن در خاتم و پایان گویند کاغذ می نویسند از بسم الله شروع کرده ۲ خط ۳ خط پنج خط و ده سطر نوشته همین که تمام شد آخر سطر دهم را به عنوان آخر شد و پایان مهر می زنند و چون مردم امضاء نداشتند و نامه ها را مهر می کردند و مهرشان امضاءشان و گران قدر بود بر روی عقیق یا یاقوت یا ... کم کم آن را حک کرده برای جلوگیری از مفقود شدن به انگشت نمودند و لذا اسم مجازی مهری که در انگشت شد باز خاتم گردید یعنی همان پایان کاغذ

و به جای امضاء.

صفحه آخر کتاب، سقف اطاق و ... هم پایان است و خاتم با فتحه از این قرار انگشتر و سرشیشه و صفحه آخر کتاب و سقف اطاق و ... که پایانند خاتم اند نه آنکه خاتم به معنی انگشتر و سرشیشه و صفحه آخر کتاب و سقف اطاق باشد؛ مرد دلیر و شجاع چون اسد است نه آنکه واقعاً اسد همان مرد باشد شیرمرد درست است نه مرد شیر و خاتم را چه به معنای حقیقی چه به معنای مجازی حساب نمائیم از نظر اعتبار آنها راهی جز این نیست که خاتم الانبیاء را پایان پیامبران حساب کنیم.

از اول گفتیم نیروی لغوی خاتم (با فتحه) برای اثبات خاتمیت بیشتر از خاتم (به کسر) است زیرا در آیه شریفه مستتری که کاملاً آشکار است خاتم و پایان دهنده سلسله پیامبری خدا می شود که عده ای را از آدم فرستاد و اراده فرمود که خاتم و پایان آن نبی گرامی اسلام باشند.

به زودی ملاحظه می فرمائید که اسلام برای ناخن گرفتن (بلکه برای اینکه هیچ دستوری پرا فرو گزار نکرده باشد) دستور می فرماید از ناخن کوچک دست چپ شروع به گرفتن نمایند و به انگشت کوچک دست راست ختم کنند یعنی انگشت کوچک دست راست خاتم و پایان باشد از طرفی مستحب است اولین خاتم را در انگشت کوچک دست راست نمایند پس خاتم را در خاتم نمایند و خاتم به خاتم شناخته می شود که هیچ کدام پایان دهنده نیستند بلکه کوتاه کننده ناخن ها صاحب ناخن هاست و کسی که مشغول قطع کردن همین که به انگشت پایان (خاتم به فتحه) رسید او که قطع می کند پایان دهنده

(خاتم به کسر) است و استحکام مطلب اینکه بعد از انگشت کوچک دست راست که پایان است دیگر انگشتی وجود ندارد هر چند کسی که قطع ناخن می کند توانائی بر قطع مجدد دارد اما دیگر انگشتی وجود ندارد و خاتم به معنی انگشتر و خاتم به معنی پایان هم به همین سرنوشت بسیار عالی و جاذب قرآن بستگی دارد و محمد خاتم الانبیاء است چون هر رسالتی خالی و فارغ از نباء و خبر نمی تواند بود و لا-جرم هر رسولی نبی هم هست این معنی را می دهد که محمد پایان و نفر آخری در ردیف کسانی می باشد که خبری و نبی ای از وحی و خدا دارند و خدا پایان دهنده این ردیف است با آنکه قدرت داشت باز هم بفرستد و لازم ندانست.

### دانستنی هائی از خاتم

خاتم بر وزن ماتم انگشتر است و طبق برنامه ای که در بهداشت لباس از اسلام ارائه خواهد شد هر چه بر لباس است و از لوازمش به شمار آید در بهداشت لباس باید گفته شود و چیزی که تماس مستقیم و مستقل با بدن داشت فارغ از بهداشت لباس و بدن باید آورد و چون سخن از انگشتان است و خاتم را معمول که در انگشت می نمایند چندان دور از انتخاب نیست که ذکر شود.

انگشتر به دستور پیشوایان تشیع مستحب است (مرد و زن) در دست راست انگشت کوچک (خنصر) نمایند و اگر پیر شد به پهلوئی آن کنند و بعد مکروه می شود یعنی انگشتر به سبابه و وسطی نمودن کراهت دارد و مستحب دیگر که هر چه می توان

انگشتر را از نوک انگشت باید دور و به بیخ انگشت نزدیک ساخت.

مستحب است فلز انگشتر از نقره باشد و از آهن و مس و برنج مکروه است و طلا برای مرد حرام می باشد در گذشته جهت تقیه از بنی امیه یا برای خود شیرینی انگشتر در دست چپ می کرده اند.

احوط ترک برگرداندن انگشتر از انگشت دیگر به جهت یادآوری حاجت است ولی برای حفظ عدد رکعات نماز بی عیب است.

در کتب ثبت شده که قوم لوط انگشتر در نوک انگشت می نموده اند.

امروز در کشورهای غرب انگشتر (حلقه) را وارد پدیده های اجتماعی کرده اند یکی دو کشور اروپای مرکزی برعکس سایرین حلقه را در دست چپ می کنند به عنوان اینکه رفیق یا رفیقۀ دارند و در دست راست که نامزد دارند با داشتن هر دو کمتر احتمال آنکه در هر دو دست کنند که هر دو را دارند جوانان عزیز مسلمان، جوانان غیور مسلمان، جوانان جوانان تقلید کردن یعنی کپیه بودن، اگر اداری هستید می دانید کپیه بودن یعنی اصل جای دیگر بودن؛ شما هم با تقلید کردن در مو، در رو، در لباس، در حلقه، در طرز راه رفتن، طرز عینک نهادن، طرز سیگار کشیدن، طرز ... یعنی سراپا کپیه بودن و اصالت را از دست دادن، راستی اگر حلقه طلا، انگشتر طلا به دست می کنید که طلاست و در شأن شماست که حلقه اتان طلا باشد شانتان بالاتر از اینست و در خور شماست که کلفتتان حلقه طلا داشته باشد و شما به خاطر اسلام که آن را حرام کرده طلا را به کلفتتان بسپارید و

علم تا اینجا رسیده که در موی سر زن ناچیزی طلا- یافته که در موی مردان نیست یعنی خلقت زن با طلا- دمساز است در صورتی که مرد لازم نداشته است و بدون شک بعدها علت و حکمت حرمت انگشتر طلا برای مرد معلوم خواهد گردید.

حلقه ازدواج که امروز تقریباً معمول همگانی شده و نزد مسیحیان باید به عنوان وفاداری از روز ازدواج تا پایان عمر در دست زن و شوهر (اغلب کشورها در انگشت چهارم) به عنوان تعلق به یکدیگر داشتن باشد از زمان قدیم به وسیله یهودیان معمول و همانند اکثر کارهایشان جنبه معاملات-تی و داد و ستدی داشته است و پدر داماد یک سکه و یا حلقه طلا به عروس می داده است.

یونانیان قدیم و رومیان هم برای خواستگاری یک حلقه طلا جهت دختر می فرستادند و اگر وصلت انجام نمی گرفت آن را پس می فرستادند و در مسیحیت مرسوم گردید که مرد هم حلقه طلا در دست کند.

در هندوستان حلقه ارسالی ازدواجی را به جای گوشواره در گوش آویز می کردند.

## نگین انگشتر

عقیق مبارک است و در دست شیعه باشد فقر و نفاق از وی دور گردد و حوائجش برآید و از انواع بلا سالم بماند و امان است از شاه جائز و دزد و هرچه از او حذر کند و بترسد و مکروه و غم به او نرسد و به خیر و عاقبت خیر بگذراند و مادامی که در دست وی است در حفظ خداوند باشد و کفی که در آن عقیق باشد محبوب ترین دست هاست و خدا می فرماید که به آتش عذاب نمی کند دست صاحب عقیق را به شرط آنکه به ولایت معرفت داشته باشد.

حضرت صادق تعجب می فرماید از دستی که در او عقیق باشد چگونه از درهم و دینار خالی شود.

عقیق سرخ و زرد و سفید کوهی است در بهشت ... و از زیر آن شیرین تر از عسل سفیدتر از برف و صاف تر از شیر انهاری جاری است.

داشتن عقیق در سفر مستحب مؤکد است و حرز و امان است و دو رکعت نماز با عقیق برابر یک هزار رکعت بدون آن است.

نبی گرامی انگشتری عقیق به رنگ سیاه و مدور داشتند.

کلمات الهی بر عقیق حک شود بهتر است که می توان به کتب مربوطه مراجعه و اطلاع حاصل کرد.

یاقوت به هر رنگ باشد از جمله بهترین نگین هاست و فقر را زایل می کند.

زمرد موجب یسر بی عسر است.



فیروزه فقر را دور می کن روشنی چشمان مؤمن است و سینه را بگشاید و قوت قلب را زیاد می کند و موجب نصرت گردد و نبی گرامی می فرماید حیا می کنم که دست با فیروزه را ناامید کنم.

و آب شسته شده آن باعث شفای بیماران است. با شرایطی که در کتاب ها ذکر شده دست کردن آن سبب پیدایش فرزند ذکور می شود.

زبرجد موجب یسر بی عسر می شود.

حدید سینی برای مواقع خطر انتخاب می شود.

جذع یمانی کید متمردين شياطين را دفع کند و نماز با آن ۷۰ برابر بدون آن است.

نگین نقره هم وارد شده است. (۱)

کسی که این قسمت را خوانده بخش زیر را نیز مطالعه نماید.

شگفتی مسلمان و غیر مسلمان

یکی از روزنامه های صبح مرکز چند سال پیش نوشت .... مفاتیح الجنان را بردارید به بینید در آن چه نوشته است .... به مردی که از شدت تنگ نفس ناراحت بود امام فرمود شاش شتر بهتر از شیرش است ... چون به مستراح رفتی بهتر است به مدفوعت بنگری ... آیا این حرف ها به چه تعبیر می شود؟ اینها

---

۱- نقل مطالب از کتاب سراج الشیعه فی آداب الشریعه حاج شیخ عبدالله مامقانی.

چیست؟ و ...

نویسنده اگر چهل سال پیش چنین مطالبی را می نوشت اهل ایمان فقط می گفتند اگر روایت صحیح و مورد اعتماد باشد باید صبر کرد علم آن را بیان و توجیه نماید اما امروز با یک دنیا اعجاز و اعجاب به همین دو روایتی که تقریباً مورد استهزای روزنامه نویس قرار گرفته مواجه هستیم زیرا در زمان امام ترکیبات مشهور به کرتن یا آنچه سبب تحریک ترشحاتی چون ماده مذکور شود که بر آستم مؤثر است. در ادار پستانداری که اگر شیر بدهد بیشتر از حتی شیرش یافت می شود و شخص مورد نظر اگر ادار که در حیوان سالم بدون میکرب است و چون ادارش با شیر مقایسه شده بدون شک شتر ماده منظور بوده است و برای تنگ نفس آستمی در آن روز درمان جالبی بوده است نباید هرگز به دیده تحقیر به ظاهر کوچک ترین مسائل اسلامی نگاه بشود به علاوه کسی که بخواهد طبق دستور به مدفوعش بنگرد مجبور است مستراحش روشن باشد و با همین نگاه است که می تواند اگر خون، چرک، انگل یا ... در مدفوع خود دید به پزشک مراجعه کند و هرچه زودتر بهبود یابد و امروز به خدمتی که یک باجی با مشاهده مدفوع بیمار در بیمارستان می نماید و به پزشک اطلاع می دهد ارزش فوق العاده ای قائلند.

موضوع ننگین انگشتر هم که فقر را زایل می سازد درد و رنج را برطرف می کند یا قوت قلب و نصرت را سبب می شود تا ده سال قبل یک مشکل شگفت آوری بود که چگونه می توان این مطلب را پخته ساخت تا مسلمان و غیر مسلمان برایش قابل هضم باشد که یک قطعه سنگ به نام عقیق یا یاقوت یا فیروزه بتواند چنین و چنان کند تا آنجا

که در کرموزها هم اثر بگذارد و عامل محرکی برای تعیین نوع جنس به شمار رود و مولود پسر به دنیا آورد تا اینکه دیدیم ناگهان جهان روز با وقوف به خواص اشعه لیزر حاصل از عقیق و یاقوت دگرگون شد آنچنان دگرگونی که به صراحت اعلام گردید دانش بشریت از ابتدای تاریخ تا ۱۹۶۰ مسیحی با ده سال علم ۱۹۶۰-۱۹۷۰ برابری می کند بلکه قسمت دوم مزیت و افزودگی دارد.

### اشعه لیزر

همان گونه که به اثبات رسیده هر چیزی که حرارت آن از ۲۷۳- درجه کمتر نباشد بر محیط و اطرافیان اثر می گذارد هر شیء هم چون دارای اتم هائیتست که دارای هسته مرکزی و مدار یا مداراتی است که الکترون یا الکترون هائی بر آنها قرار دارد استعداد این را دارد که نشان دهد در نهاد خود چه نیروی عظیمی نهفته دارد که برحسب اینکه مورد چگونه تحریک (بمباردمان) قرار گیرد عکس العمل مختلف و ممتاز از یکدیگر نشان خواهد داد و از جمله اشعه لیزر است که از آمونیاک- یون کرم دار- یاقوت و عقیق می توان آن را بدست آورد و بیرون کشیدن همین اشعه از یاقوت و عقیق حداقل توجه کردن به خواص نگین ها را از حالت ابهام خارج ساخته است.

همین که اتمی را به وسیله ای بمباردمان (تحریک) نمایند الکترون از مدار به مدار دیگری جهش می کند از مدار پائین به مدار بالاتر که انرژی بیشتری دارد و در موقع برگشتن مازاد انرژی را که پس گرفته به صورت انرژی تابش پس می دهد ( $W: W=$  hn انرژی h ضریب ثابت پلانک -n فرکانس اشعه های مختلف)

در موقع برگشتن مازادها ممکن است با حالات ختلف برگردند (اشعه X با موج کوتاهتر و بمباردمان قوی است) ولی اگر به وسائلی (بمباردمان- حرارت و ...) بتوانیم الکترونها را تحریک شده را یک دفعه برگردانیم کوهرانس ایجاد شده اشعه لیزر به وجود می آید.

به زبان ساده اشعه لیزر اشعه ای است که الکترون های فرستاده شده به مدار بالاتر را با هم برگردانند و به زبان علمی لیزر وسیله ای است که با استفاده از انرژی ذخیره شده در اتم ها یا مولکول ها پرتوهای نیرومندی از نور مرئی تولید می نمایند.

چراغ ها- لامپ ها با انتشار تصادفی و بدون نظم «فوتون» نور ایجاد می کنند (فوتون موجی از نور یا انرژی الکتروماتیکی می باشد) و لذا نور چراغ ها یعنی فوتون ها همه انرژی یکسان و یک رنگ و یک طول موج ندارند اما لیزر در هر سه قسمت برابرند.

نویسنده لیزر را چنین فهمیده بود که قلمداد نمود و اینک نقل از یک مجله علمی:

لیزر مخفف این جمله است: تقویت نور به وسیله تحریک انتشار تشعشع به طور کوتاه

### Light Amplification By Simulated Emission Of Radiation

چراغ ها و لامپ ها به طور انتشار تصادفی و بدون نظم فوتون ها ایجاد نور می نمایند (فوتون موجی از نور یا انرژی الکترومغناطیسی است) اما در لیزر طریق انتشار منظم فوتون ها که همگی دارای انرژی مساویند مطرح است.

یک اتم یا ملکول یک ماده از نقطه نظر داشتن انرژی می تواند در مرحله هائی جدا از یکدیگر قرار داشته باشند. فرض کنیم یک مولکول از دو سطح انرژی مجاور یکدیگر در سطح پائین تر قرار دارد این مولکول ممکن است که با جذب یک فوتون به سطح بالاتری از انرژی صعود نماید فوتون باید درست به اندازه تفاوت موجود میان دو سطح انرژی مولکول دارای انرژی باشد بالعکس اگر مولکولی در سطح بالاتر انرژی باشد ممکن است که با از دست دادن یک فوتون به سطح پائین تر نزول کند این از دست دادن فوتون با همان انتشار فوتون ممکن است که یا خود به خود انجام گیرد و یا آنکه بر اثر برخورد مولکول با فوتون دیگری که انرژی آن نیز دقیقاً به اندازه تفاوت موجود میان دو سطح انرژی باشد صورت پذیرد. در مورد اخیر، پس از آنکه عمل به پایان رسید دو فوتون یکسان ظاهر می شوند. از راه برانگیزاندن انتشار فوتون ها در یک ماده و جمع آوری فوتون هائی که در یک جهت خاص حرکت می کنند می توان پرتوی نور تولید نمود.

بیشتر مولکول های یک جسم معمولی در سطح های پائین تر انرژی قرار دارند فوتون هائی که در درون جسم حرکت می کنند، بیشتر با مولکول های کم انرژی برخورد می کنند تا با مولکول های پرانرژی بدین ترتیب جذب فوتون بیشتر از انتشار آن به وقوع می پیوندد. اگر کاری کنیم که اغلب مولکول های یک جسم در سطح های بالاتر انرژی قرار گیرند آن گاه انتشار فوتون بیشتر از جذب آن صورت خواهد گرفت و یک پرتو نور می تواند تولید شود.

برای بالا بردن سطح انرژی اتم ها در سطح لیزر نورانی

یا الکتریکی استفاده می شود. پس از آنکه سطح انرژی اتم ها بالا رفت بار دیگر شروع به بازگشتن به سطح های پائین تر انرژی می کنند و با انجام این کار تشعشع لیزر یا پرتوی لیزر را از خود ساطع می نمایند.

توضیح بیشتر بلکه به همین اندازه هم لازم به نظر نمی رسید و تصور کنم مورد استفاده قرار دادن آن اگر به اختصار بر گزار گردد برای مزید اطلاع بجاست ولی قبل از آن باز توجه شما را به بحث اصلی معطوف می دارم:

زمانی می گفتند پاره سنگی فقط به این علت که کمیاب و جرم گرانبه است به عنوان عقیق یا یاقوت در دست کردن چه خاصیتی دارد اما امروز با بیرون کشیدن اشعه لیزر از نهاد آنها و اینکه تشعشعات حتی ساعت های شب نما و تسیح های نورانی و شب نمازیان بخش است و داشتن یک فرمول کلی که هرچیز که کمتر از ۲۷۳ درجه حرارت دارد بر جسم دیگر در محیط اثر می گذارد و اینکه قبل از این نیز می دانستند یاقوت و ... اثر اضافی دارد مثلاً در دهان بگذارند دهان سرد شده رفع عطش می شود و از این قبیل خواص لذا امروز مسئله انگشتر به دست نمودن لااقل از حالت ابهام خارج شده است و برای شناسائی کلی از دانشمندان مربوطه استدعا دارم بفرمائید بدون در سیلندر گذاشتن یاقوت و عقیق یعنی بدون تحریک نمودن به وسائل آزمایشگاهی آیا به ساده دست نمودن آنها نیز چگونه اثری از لحاظ علمی بر آنها مترتب و تاکنون کشف شده است؟

بسا ممکن است با اشاره به خواص اشعه لیزر و مواردی که آن را مورد استفاده علمی یا عملی قرار داده اند خواننده ای بتواند خواص یاقوت و عقیق را به همین نحو که ساده در دست می نمایند بیان داشته

همگان را مسرور سازد از این رو پس از ذکر خواص اشعه لیزر به ذکر چند نوع احجار کریمه که بیشتر مورد نظر پیشوایان اسلام می باشد می پردازم.

و اینک خواص اشعه لیزر به اختصار:

الماس را به آسانی سوراخ می کند.

اشعه آن را می توان به ماه رساند و از آنجا به وسیله دستگاهی به زمین بازتاباند.

می توان آن را تقویت نمود که نوری یک میلیارد مرتبه درخشان تر و نیرومندتر از نور سطح خورشید بدهد.

در مهندسی برای هماهنگی و میزان کردن آلات دقیق و پیچیده و تعیین فواصل.

برای مخابره چند مدار یا عکس روی یک موج یا خط.

تهیه عکس های سه بعدی و نمایشگاه های خبری و هنری.

برای برش های دقیق، جوشکاری های ظریف، سوراخ کردن های سخت.

برای کنترل مرغوبیت محصولات صنعتی.

درمان بدون درد بیماری های چشم مانند شبکیه پاره شده.

برای از بین بردن غدد.

درجه ۴۱۰۰ درجه سانتیگراد زغال تبخیر می شود و اشعه متمرکز شده در یک میلیونیم ثانیه کار مذکور را انجام می دهد.

قطع اعضاء بدون خونریزی- جراحی قلب- تعویض سلول های بدن- از بین بردن پاره ای سلول های سرطانی داخل بدن

جلوگیری از پوسیدگی و کرم خوردگی- به کار بردن اشعه لایزر

حاوی اکسید دو کربن به جای کارد جراحی که هنگام بریدن غده را ضد عفونی و با سوزاندن زخم را التیام می بخشد سوراخ کردن سنگ های ساعت (سنگ الماسی که دو روز برای سوراخ کردن وقت لازم داشت دو دقیقه آن را سوراخ می نماید.

برای حفر مستقیم تونل ها

جهت پیشگویی وضع هوا

به وسیله برخورد اشعه با ابرها تعیین ارتفاع و نوع آنها و سرعت نزدیک شدنشان

راننده لکوموتیو از مسافت بعید پی به وجود اشیاء خطرناک می برد.

## نگین ها

تا ده سال قبل اگر از ما می پرسیدند پاره سنگی گاه قرمز گاه آبی آسمانی گاه ... به نام های یاقوت و فیروزه و ... که مستحب است به صورت انگشتر در انگشت بنمایند چه خاصیتی دارد و از یک سنگ و حلقه ای فلز چه کاری ساخته است جوابی نداشتیم جز اینکه بگوئیم عقیده و ایمانمان بر این است که چون از طرف کسانی به این کار توصیه شده که با وحی و خدا ارتباط داشته اند بدون شک خواصی دارد که گفته اند و بگذارید به زودی با پیشرفت بیشتر علم دقایق دینی و از جمله مسئله مورد بحث روشن خواهد شد و هم اکنون طلعه روشنی آشکار شده و طلعه آن خارج شدن قضیه از حالت ابهام است هر چند هنوز از لحاظ علمی قابل بحث نیست و آنچه مسئله را از تاریکی مطلق جهل خارج ساخته و حالت ابهام



به آن داده است همین چند کشف زیر است که نسبت به همان سنگ هائی شده که سابقاً تصور می کردند سنگ بی جان و روح چه اثری بر جسم و جان دارد:

ملاحظه فرمائید دیگر ساعت های شب نما ساخته نمی شود و تسبیح های شب نما در دست گرفتن قدغن شده است زیرا اثر سوئی بر انساج بدن دارد.

از همین یاقوت و عقیق که جز همان سنگ های قدیمی چیزی نیستند موفق به استخراج اشعه لیزر شدند که امروز آن را توأم با کامپیوترها درآورده پیش بینی یک دنیای پرغوغائی می شود.

و مهم تر از همه فرمول کلی چند مرتبه گفته شده است که هر چیزی حرارت کمتر از ۲۷۳- درجه نداشته باشد بر محیط خود اثر می گذارد.

برای مزید اطلاع مختصری از ساختمان و مسائل مربوط به سنگ های قیمتی قلمداد شده نوشته می شود هرچند می توان از کتاب های چندی مطالبی بسیار نقل نمود اما آنچه به نظر لازم تر رسید نقل می گردد(۱) که ده ها کتاب دیگر در مقدمه تنسوخ نامه ایلخانی نامشان ذکر شده و از جمله کتاب احجار جابر بن حیان می باشد.

۱- طالبان می توانند به کتاب های: تنسوخ نامه ایلخانی تألیف خواجه نصیرالدین طوسی عرایس الجواهر و نفایس الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی. فرخ نامه تألیف ابوبکر مطرز جمالی یزدی. گوهر تألیف آقای یحیی ذکا و ... کلیه دائره المعارف ها (به سال های حدود ۶۵۵- قریب ۷۰۰-۵۸۰ هجری قمری ۱۳۴۶ شمسی و ...)

بشر اولیه شکار می کرد یا با حیوان درنده می جنگید و برای نشان دادن غلبه و تفوق خود پر و بالش، دندانش، سرشاخش را حمایل می کرد به گردنش به بازوانش به دور کمرش می آویخت بعدها هم که علاوه بر دندان و استخوان و ... با سنگ های قیمتی آشنا شد قیمتش منظور بود و فخری که در سایه بهایش نصیب می گردید و اندک اندک زیور و زینت گردید و بالاخره نور از آن ساطع گردید و اشعه های تابناک و بسیار سودمندی چون لیزر و ... از نهاد آنها بیرون کشیده شد، از نهاد یاقوت از درون عقیق از ... و چه بسا فردا از آنها چه چیزها که به دست نیاید حتی نوری که فرمایش اسلامی را بر کرسی اعجاز علمی نشاناند و نشان دهد چگونه با در دست داشتن فلان گوهر فرزند ذکور به وجود می آید (آیا لیزر کرموزمها را جدا و منحرف می سازد؟)

شکل یافتن جواهر به صور گوناگون گوشواره و تاج و گردن بند و خلخال و دستبند و ... تحت تأثیر عقاید سحری و جادویی و پزشکی بوده و به تدریج جزو لوازم ضروری و بلکه وجه تمایزی بین متمکن و بینوا درآمده و راهی بیشتر برای به وجود آمدن دزدان و جانیان و ستمگران بر روی دردهای فراوان اجتماع بشری بازو تحمیلی افزوده شده است.

وقتی قرآن کریم عالم آخرت را سرای جاودانی و دار حیوان معرفی می فرماید خانه ای که همه چیزش جاودانی است باید نهرهایش نیز از دو ماده ای باشد که می توانند از خود در برابر متجاسرین دفاع کنند و مایعاتی محسوبند که حیات دارند یعنی دردار حیوان (و ان الدار الاخره لهی الحیوان - ۶۴ عنکبوت)

نمی تواند نهری جز شیر و عسل که هر دو مایع و ماده زنده ای هستند داشته باشد (و انهار من عسل - انهار من لبن ۱۵ محمد) به همین قیاس و سنجش همین که بحثی از جواهر سرای باقی می گردد نباید قیمت آن را منظور داشت و همانند انسان هائی که باید فقط از سارق مراقبت کنند و یا جسم و جان خود را در راه صیانت و حفاظت سنگ ها بکار ببرند فکر کنیم و فقط بگوئیم به چه بهشتی است بهشت عدن و پر از معدن (معدن از عدن گرفته شده است) معادنی از جواهرات و همیشه متظاهر به جنبه سودجوئی خود باشیم بلکه باید توجه کنیم که دار حیوان و همیشگی که نه رهائش هم حیوان است منتظریم که جواهراتش هم (کانهن الیاقوت والمرجان ۵۸ الرحمن یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان ۲۲ الرحمن - کانها کوبک دری ۲۵ نور) حیات علمی خود را به ما بنمایاند و من هم اکنون باز این فرضیه الهام گرفته از اسلام را به نام خود در اینجا متذکر شده به جای می گذارم.

سرای دیگر که تاکنون به عنوان جناتی و باغ هائی پردرخت معرفی می شد که از زیر آنها نهرهائی از عسل و شیر جاری بود و در آنها میوه هائی از خرما و انار و ... داشت که هم زنده اند و از خود دفاعی و علائم حیات را دارند و شرح همه خوراکی ها را در هشت جلد دادم هم اکنون می خواهم بگویم دختران بهشتی هم که کانهن الیاقوت والمرجانند (سوره الرحمن) به همین وجه شبیه شده سادگی نباید قناعت کرد و ارتباطی بین یاقوت و مرجان با ابدیت و خلود و حیات وجود دارد.

از کدام گوهر به اختصار بگویم: کشور تشیع ایران عزیز دارنده بهترین فیروزه هاست و به افتخار هر سه از آن شروع کنم: (۱)

---

۱- باز توجه شما را به تنسوخ نامه ایلخانی جلب می نمایم.

باستثنای مروارید و مرجان و کهربا و شبق و ... که سنگ های بهادر آلی می باشد بقیه سنگ های گرانبها و نیمه قیمتی از مواد متبلور معدنی می باشند که از سرد شدن مواد گداخته آتش فشانی پدید می آیند یا از بقایای سنگ هائی هستند که از دوران های زمین شناسی هنگام تکوین مبدل به بلور و سنگ های قیمتی شده اند.

نام چهار حجر کریمه در قرآن کریم است و در حقیقت سه تا زیرا در و لؤلؤ هر دو نوعی از مروارید می باشد و نام چهار گوهر مذکور:

در (به شرط آنکه کوکب دری- دری را منسوب به درخشش و روشنایی دریاوریم)

لولو

یاقوت

مرجان

به قرار قلمداد شده در قرآن از سه نوع سنگ های آلی بهادر و فقط یک نوع سنگ معدنی گرانبها نام آورده شده و به اختصار از آن سه شرحی خواهم داد. فیروزه که بیشترین و عالی ترین نوع آن در کشور تشیع ایران و عقیق که استحباب و کثرت استعمالش عامل محرکی است که به اختصار از آن دو نام و شرحی آورده شود و لذا از پنج گوهر گرانبها مختصر بحثی داریم (مرجان- مروارید- یاقوت- فیروزه- عقیق).

جهت مزید اطلاع می توان از ۴۲ نوع یاقوت ۸۹ قسم مروارید و انواع و اقسام جواهرات و حتی کوچک ترین معدن مربوطه آنها که تا زمان قلمی شدن کتاب کشف شده به کتاب هائی که نام بردیم به ویژه دو کتاب خزائن الجواهر و تنسوخ نامه مراجعه کرد.

## مرجان

درباره مرجان اطلاعات کافی در دست نیست حتی برخی آن را همان بیجاده پنداشته و شرحی در آن باره داده اند در صورتی که اغلب قریب به اتفاق بیجاده را از احجار کریمه ای می دانند که بین لعل و یاقوت بوده وضع خاصی دارد.

در هر صورت مرجان سنگی است که ابتدای تحول جماد به نبات پنداشته اند که ساختمان حجری داشته و شکل نباتی یافته و نام دیگر آن بسد است.

برخی گویند استخوان بندی بعضی از جانوران دریائی است که قسمت اعظم آن را کربنات آهک که از آب شور دریا گرفته تشکیل داده است.

نوع مرغوب مرجان در کرانه های دریای مدیترانه و سواحل تونس و الجزایر و مراکش یافت می شود و نوع عالی آن در نواحی ناپل و جنوا و جزائر ساردنی.

مرجان به رنگ های سفید- سرخ- سیاه دیده می شود.

## لؤلؤ- دُر

جواهرشناسان در و لولو را نوعی از مروارید دانسته اند و در کتاب های مربوطه حکایات شیرینی درباره مروارید و چگونگی و سرگذشت مرواریدها نزد شاهزادگان و نقل و انتقالاتی که در جنگ ها بر آنان رخ داده و سبب نامگزاریشان شده آورده اند که جالب است مثلاً یک عده در یتیم را به علت اینکه بی همتا بوده نامگزاری

کردند و برخی گویند نزد پادشاه مصر آن را به دختر یتیمی که صاحبش است چون دیگری نمی توانسته آن را تصاحب معنوی و ارزشی کند نسبت داده اند به هر صورت لؤلؤ و در همان مروارید است که سنگی می باشد در درون صدف بهترین نوع آن در سواحل خلیج فارس نواحی کیش- بحرین- خارک و قطیف و سرخیمه و ... پیدا می شود که معروف ترین آنها قطیفی و بحرینی است.

گویند عمق آب کم باشد حرارت آفتاب اثر گذارد و رنگ لؤلؤ را زردفام یا سرخ سازد و هرچه عمق بیشتر باشد سفید و با طراوت تر و شاهوار است.

گاه در درون صدف گل سیاه است و مرواریدی تیره یا در سیاه دارد یا ریگ در آن است یا سنگی که به آن کشر خوانند.

غواصان در ماه های سرطان و اسد بهتر می توانند صدف به دست آورند زیرا حرارت آب و مهاجرت ماهیان مزاحم در این دو ماه مناسب است. (اما امروزه از خرداد تا مهر کار می کنند و اگر با ماه رمضان مصادف گردد تعطیل می نمایند).

صدف های بزرگ کمتر مروارید دارند و صدف های معتدل که به اندازه کف دست باشند بیشتر دارند

مروارید از نوع سنگ های آلی است و صدف دارای دو قطعه غشاء آهکی محکم می باشد لایه داخلی همان جنس مروارید است.

غشاء صدف دو قسمت مختلف دارد که در اندازه و حجم یکسان نیستند قسمت خارجی و لبه و حواشی آن مضرس و داخلش از کربنات کلسیم درخشان و صاف که همه از ترشحات خود صدف

است درست شده که با رشد جانور رشد می کند و حجیم می گردد.

قدیم تصور می کردند اگر قطره ای باران نیشان در صدف بچکد مروارید می شود اما امروز دانسته اند اگر تخم حیوانات یا برخی شن ها هنگام تغذیه صدف وارد غذایش شود از اینکه دائم به اطراف می چرخد مدور نشده و چون همان ترشحات گفته شده را تراوش می کند بر آن رسوب نموده لولو می گردد.

مروارید پوسته پوسته است برحسب آنکه مرتب صدف ترشحات خود را بر آن تراوش داشته است.

برخی مرواریدهای بد رنگند که چون پوسته خارجیشان را بردارند خوش رنگ می گردد.

در و لولو به مرواریدهای درشت گفته می شود.

صدف دریائی حیوانی است که در کتاب های طبیعی مقدماتی شرح آنها داده شده است موضوع صدف چون در قسمت درمان شناسی اسلام برای نوبت دیگر مورد بحث قرار خواهد گرفت هم اکنون بجاست فقط اشاره ای به انواعی از آن بشود آنچه هنوز وارد کتاب های درسی نگردیده است:

دانشمندان تقریباً چهار درصد چهارصد هزار نوع گیاه روی زمین را مورد مطالعه قرار داده اند. پانزده هزار نوع باکتری در دریاست و یک قاشق معمولی آب از کنار ساحل یک اقیانوس نزدیک به چهارصد هزار موجود ریز دارد. حدس زده می شود در دریاها سیصد نوع قارچ و پنج هزار نوع اسفنج و پانصد هزار نوع ماهی وجود داشته باشد و دریا محل زندگی چهار پنجم حیوانات کره زمین می باشد که بسیاری از آنها زهر آگین اند در صورتی که فقط قریب

۱۲ نوع آن مورد مطالعات شیمیائی و داروئی قرار گرفته اند.

از کنکوس جئوپرافوسن که در صدف مخروطی شکل زندگی می کند سمی شناخته شده که با تکمیل آن داروی ضد تشنج خوبی به دست خواهد آمد.

از کنوس گمنوس در صدف سم دیگری برای درمان عضلات منقبض یا فلج شده می توان به دست آورد.

از نوعی صدف دو لپه ای سم موسل که حد هزار بار اثر بی حسی موضعی قوی تر از کوکائین و پروکائین دارد جدا می شود.

از انواع صدف های خوراکی ماده ضد ویروسی بسیار قوی به نام پرولین ۲ که از ترشحاتش است به دست می آید ناگفته نماند که انواعی از مرجان های دریائی هم گزش دارند و آب دریا آنها را بدتر می کند؛ بهر صورت صدف ها دارای خواصی هستند که شرح بیشتر آنها را در قسمت مربوطه خواهیم داد.

### یاقوت سرخ

یاقوت گوهر سرخ و شفاف است از جنس کربندوم با درجه سختی ۹ وزن مخصوص ۴ که اصیل ترین معدن آن در کوی واقع در کارولینای شمالی استخراج می گردد و نوع مشابه و بزرگتر آن در برمه می باشد و همه در صخره های آتشفشانی که کاملاً تجزیه گردیده اند یافت می شود. یاقوت های برمه ای از سنگ آهک متبلور به دست می آید و اغلب در سنگ ریزه هائی که ابر اثر سایش صخره های بزرگ به دست می آیند.



نگین های یاقوت همانند کلیه سنگ هائی که از جنس کروندوم هستند تشعشعات بوقلمونی و رنگ وارنگی دارند یعنی نوری که از داخل سنگ می گذرد از زوایای مختلف به رنگ های گوناگون جلوه گر می آید.

ساختن یاقوت مصنوعی سخت بوده اما موفق شده اند از آمیختن و ذوب آلومینات سرب با سیلیکات آنها را بسازند و برای تشخیص یاقوت طبیعی از مصنوعی شناخت حفره های بین ذرات آنهاست که در طبیعی زاویه دار و متبلور و در مصنوعی مدور و حبابی می باشد.

از همه خوش رنگ تر را بهرمانی و سپس دانه اناری و درجه بعد ارغوانی که تیره تر است و چهارم گل سرخی گویند و رنگ های دیگر خلی (سرکه ای) بنفسجی - لحمی (رنگ گوشت)، خمیری، گلناری و مجموعاً ۴۲ نوع.

بهترین یاقوت سرخ دنیا را انوشیروان داشت که بعدها به دست خلفای بغداد افتاد و سرگذشت جالبی دارد که می توان به کتاب های گفته شده مراجعه نمود.

#### یاقوت کبود

در خارج آن را سافیر گویند از شفاف تا کدر پیدا می شود همه اکسید آلومینیوم اند که با داشتن اندکی آهن و تیتانیوم به رنگ های گوناگون درآمده اند و جنس اصلی آنها همان کروندوم است که با یاقوت سرخ از یک فامیلند و از همین جنس که رنگ زرد دارد. یاقوت زرد و صورتی و سفید به همان نام خوانده می شود.

معدن بهترین یاقوت کبود در کشمیر است و سپس در بانکوک- سیام- موگوک در برمه علیا و ... با آنکه یاقوت کبود و انواع آن در صخره های متبلور به دست می آید و بیشتر از رسوبات رودخانه استخراج می گردد.

یاقوت زرد را تحت شرایط حرارتی خاص می توانند به رنگ های دیگر در آورند.

بهترین نوع یاقوت زرد رنگ مشمشی سپس معصفری بعد شمعی- نارنجی- زعفرانی- ترنجی و ... می باشد.

یاقوت کبود را اغیس و اکهب و نیز کحلی گویند و از همه دو نوع سرخ و زرد ارزش کمتری دارد.

یاقوت سفید در دهان گیرند دهان را سرد کند و عطش را بنشانند- یاقوت کبود در نور روشنائی سرخ نماید.

برای تمیز یاقوت با گوهرهای دیگر که امکان اشتباه دارد به عرائس الجواهر یا تنسوخ نامه مراجعه و اطلاع حاصل نمایند.

## فیروزه

از چهار گوهر گرانبهائی که در قرآن از آنها نامی آورده شده است شرح مختصری دادم درباره فیروزه هم چون به اندازه ای که عقیق در این مملکت نگین است نگین انگشترهاست و معدن عالی ترین فیروزه هم در نیشابور ایران می باشد و از مهم تر که پیشوایان اسلامی درباره نگین کردنش سفارشات چندی نموده اند از این رو فیروزه پنجمین گوهر پس از (یاقوت- لولو- مرجان- در)

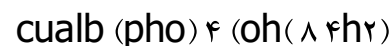
چهار گوهر قرآنی است که شرح داده می شود.

گرچه از جواهرات دیگر نیز برای در دست نمودن سفارش شده ولی برای اینکه قسمت اعظم کتاب مربوط به گوهرها و سنگ های قیمتی نباشد و چیزهایی که جسم را زینت می بخشد و به جای آن از جواهر گرانبهائی که جانها را روشن و گرانبها می سازد بحث کنم و طالبان نیز می توانند به کتاب های نام آورده شده مراجعه نمایند.

یاقوت برمه، عقیق سینا، الماس آفریقای جنوی زمرد کلمبیا و نواحی اورال و ... و فیروزه ایران و هر معدنی که به بنیه اقتصادی کشورها مرتبط است جزو انفال و ثروت های عمومی بوده و در صورتی که گزارشات مرقوم در کتاب ها مثلاً در کتاب گوهرها که به آن اشاره شد گویای رفتار با معدن فیروزه باشد باید از ارتباط انفال با قرآن و قرآن با خدا چنین نتیجه گرفت: همان گونه که بدون علم به بحث مسائل پرداختن ممنوع و نوعی انحراف است بدون تکنیک و مهارت و علم معدن را زیر و رو ساختن حق کشی خاصی است و ثروت همه را زیر و رو ساختن و ... و انفال را هدر دادن.

شاید فیروزه قدیمی ترین احجار کریمه ای باشد که مورد استفاده بشر قرار گرفته است. قدیمی ترین اطلاعی که هست ۳۴۰۰ سال قبل از میلاد و استخراج فیروزه از شبه جزیره سینا و به کار بردن آنها به وسیله فراعنه می باشد ولی در همان زمان های قدیم فیروزه از ایران استخراج و از راه ترکیه به اروپا صادر می گردیده و اروپائیان آن را تر کواز Tour Quoise می نامیدند.

جنس فیروزه از هیدروفسفرهای آلومنیوم است که وجود اندکی مس در آنها رنگ آبی و سبز به آنها می دهد و فرمول شیمیائی فیروزه پیچیده ترین فرمول هاست



درجه سختی فیروزه بین ۵ و ۶ وزن مخصوصش بین ۲/۶ تا ۲/۸ و به شکل تخته سنگ، قلوه سنگ و دانه های ریز به دست می آید. درخشش مات شمعی دارد انواعش از سبز تا زرد و بهترین آن آبی آسمانی رنگ است نور از آن عبور نمی کند مگر پرده بسیار نازکی از آن بسازند بسیار خوب باشد صیقل برمی دارد و چربی را جذب می کند و در عرق بدن و بعضی تیزاب ها و آفتاب و حرارت به رنگ سبز مایل به آبی در می آید زیرا آفتاب و حرارت رطوبتش را تبخیر می نماید.

در مناطق خشک و بیابانی مخصوصاً در کوه های آتشفشانی ترک خورده یافت می شود و به وسیله آبها و چشمه هائی که از زیر کوه های نام آور شده و صخره ها جاری است بیرون آمده پیدا می گردد.

محصول عمده فیروزه دنیا از مصر و ترکستان و حبشه و استرالیا و سبیری و آلمان و فرانسه به دست می آید و چندین معدن نیز در آمریکا (مکزیک جدید- اریزونا- نوادا- کالیفرنیا) کشف گردیده است که قبلاً اغلب آنها توسط سرخپوستان مورد بهره برداری بوده است.

بهترین نوع فیروزه که زیبایی رنگش شهرت جهانی دارد معادن فیروزه نیشابور است.

مرحوم محمدحسن خان صنیع الدوله در مجلد سوم مطلع الشمس درباره معادن فیروزه نیشابور و انواع آن و طرز استخراج و تراش آن مطالبی را متذکر است که بسیار مختصر شده اش چنین می باشد:

معدن فیروزه نیشابور یا کوهی است یا خاکی کوهی که در کوه واقع شده و فیروزه متصل به سنگ استخراج می شود و خاکی که در خاک و یا نقب که در خاک زده شده در دامنه و پای کوه پیدا می شود و چون برف و باران و آفتاب و باد از سنگ ریزه های کوه ریخته و با خاک مخلوط گردیده در میان آنها یافت می شود و فیروزه های در خاک اعلی و بسیار خوب است.

فیروزه های کوهی در شش دره واقع است (گزارش حدود ۸۸ سال قبل است) که از شرق به غرب نامگذاری شده است دره اول چهار غار دارد که اولی را امروز عبدالرزاقی و در قدیم بواسحاقی می نامیدند که فیروزه آن گرانها و پر جلوه و صفا بوده و حافظ که می گوید: راستی خاتم فیروزه بواسحاقی - خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود - دو کار کرده هم به شیخ ابواسحاق منتسب داشته و هم استعاره به فیروزه معروف روز کرده است بعد غار سرخ و سومی غار شاه و چهارم غار آقالی و هر سه متروک است.

دره دوم دره سفید دارای چهار غار مالکی - رزاقی علیا رزاقی سفلی - میراحمدی که مرتب و منظم به وسیله دولت ها تا انقراض صفویه در آنها کار شده و سپس به رعایات و اهالی و اشخاص غیر وارد اجاره داده شده و هر طرف تصور نتیجه بهتر و احتمال عایدی بیشتر داده می شده چاهی، نقبی، ستونی؛ بریده - کنده و عملی انجام یافته است و کار کردن در آنها به جهت بدی وضع و خرابی آن، دشوار

و خطرناک است.

دره سوم کوه که غارهای کربلائی کریمی و غار دره کوه دارد و به علت غیر علمی کار کردن راه های خطرناکی دارد که خطرناکتر از همه را پل صراط گویند و فیروزه آن خوب و مرغوب است.

دره چهارم دره سیاه که غار علی میرزائی (علی مرتضائی) و غار علی رئیس نام دارد اولی خاک های سست و پرریزش و خطرناک دارد و فیروزه هایش زود رنگ پریده می شود.

دره پنجم دره سبز که غارهای اردلانی- سبز- انجیری دارد که دوتای اولی قدیمی و انجیری جدید می باشد که فیروزه های خوش رنگ دارد اما زود زایل می شود و سفید و بی رنگ می گردد.

دره ششم کمری است که غار کمری دارد و فیروزه هایش کم بها و فقط به مصرف گل کمر و بازوبند و ... می رسد.

غارهای زیاد دیگری هم هست ...

فیروزه سه قسم است: انگشتی، بارخانه ای، عربی، انگشتی یا جلا- و خوش رنگ و ترکیب انگشتی است و دانه دانه می فروشند.

فیروزه بار خانه ای که به مصرف مرصع کردن قلیان و چیق و یراق اسب و اسلحه و ... می رسد.

فیروزه عربی که سبز و کم رنگ است یا برص و بهق دارد و در ایران خریداری ندارد و نوع سفید رنگ آن را شیر بو گویند و اگر پوست سفید دارد چغاله نامند که به کمر بند و بازوبند می بستند و برخی انواع عربی قیمتی است.

فیروزه سبز که گل کاسنی نام دارد که افغان ها طالبند.

رنگ بسیار مرغوب رنگ آسمانی سمت الراس است نه رنگ

آسمانی اطراف افق، صفت ممتاز دیگر فیروزه آن است که ذات داشته باشد و ذات عبارت است از لطف و صفائی که فیروزه دارد و درک می شود اما وصف نتوان کرد همانند آب در یاقوت و الماس و طراوت در مروارید اعلی یعنی در لولو.

فیروزه ای که به رنگ نیل است فیروزه تلخ گفته می شود و بهای قلیلی دارد.

### عقیق

سنگی است سیلیسی و آبدار که از لحاظ معدن شناسی نزدیک به کواتز به شمار می رود و جنس سیلیس خالص دارد دارای N ملکول آب که تا ۱۸ ممکن است برسد و به طور کلی می توان فرمول عقیق را چنین نوشت  $\text{SiO}_2, \text{NH}_2\text{O}$  و وجود همین ذرات آب در آن است که اگر عقیق را خرد کرده بر آتش ریزند همانند نمک که تک تک کنند صدا می نماید.

عقیق برخلاف کوارتز که شکلی به خود می گیرد آمروف و بی شکل است و خاصیت ژلاتینی و کلوئیدی دارد آنگونه که ممکن است منظره صمغی پیدا نماید. وزنش سبک، رنگ های مختلف دارد در قلیائیات همانند سود و پتاس حل می شود وزن مخصوصش  $1/9 - 2/3$  و گاه آنقدر سبک که روی آب می ایستد درجه سختی اش از کوارتز کتروئین  $5/5$  و  $6$  می باشد.

رنگ آتشی عقیق مرغوب است.

ذرات میکا که در عقیق وجود داشته باشد جلوه مخصوصی می یابد و آن را دلربا گویند.

عقیق در اثر جریان های آب در سنگ های سیلیسی یا سنگ های سیلیکات دار و در اثر برخاستن گازهای اسید از درون زمین ایجاد می شود.

عقیق به رنگ های مختلف وجود دارد سرخ، زرد، سفید، سیاه و برخی رنگ زرد را بر سرخ ترجیح می دهند.

گویند عقیق اصل چون بر آتش افتد سفید گردد و ساییده آن خون را بند آورد.

با آنکه عقیق در سنگ های آتشفشانی و رسوبی هر دو پیدا می شود ولی بهترین آنها در سنگ های آتشفشانی مرمری سیاه یافت می شود.

عقیق در تورات، سفر پیدایش، باب ۲۸ آیه ۱۹ از جمله سنگ های سینه بند کاهن بزرگ یاد شده است ولی شخصیت حقیقی سنگ های اصلی معلوم نیست.

### حلقه طلا

یکی از دوستان روشنفکر، متدین، دانشمند مشغول تهیه المعجم المفهرسی است که بزرگ ترین مشکل کتاب های مرا رفع خواهد کرد و برای بسیاری از طالبان نیز حلال مشکلی خواهد بود، فاضل مذکور که مرا ممنوع ارذکر نام خود کرده اند و علتش را امکان عدم توفیقی دانسته اند که تا خدای چه خواهد به هر صورت کتاب هائی را به کتاب های عالم تشیع خواهند افزود که با حداقل مدت می توان هر روایت و خبری را در آن جست و محصولش خلاصه ای در یک جمله «خدمتی بزرگ به اسلام» آنچه تاکنون اطلاع دارم از طرف



یک نفر انگلیسی دکتر ای و نسنک استاد دانشگاه لیدن المعجم - المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی عن الکتب الستة و موطء مالک و مسند احمد بن حنبل منتشر شده که جلد های بعدی را کمک داشته از نصارا و همان فقیدی که المعجم المفهرس قرآن را نوشته است (محمدفؤاد عبدالباقی مصری)

در تشیع المعجم المفهرس صحیفه سجادیه به وسیله دارالتبلیغ قم منتشر شده و از جلد اول وسائل نیز تهیه شده و چیزی مانند کشف المطالب نیز از کتب اربعه شیعه در نجف از قرار اطلاع نوشته اند به هر صورت: در آن زمان که المعجم المفهرس قلمداد شده به چاپ رسید هرچه را که کتاب های بنده از آیات و اخبار فرو گذاشته و یا سند و مأخذ نداده و مورد ایراد همگانی قرار گرفته و یا به علل دیگر ذکر نشده همه و همه را به وسیله المعجم المفهرس در کمترین مدت می توان جست و اگر نویسنده ماخذ و سند داده بود بهتر بود اما جلد اول که نوشتم از بس روایت و اخبار داشت دیدم حدود ربع کتاب ماخذ و سند خواهد بود لذا نوشتم و بعد هم کار از کار گذشته بود.

راجع به حرمت حلقه طلا دست کردن بر مرد که علمای دین و فقها بر آن اتفاق رای دارند اخبار و احادیث چندی در دست است و این داستان که اغلب بر منابر تذکر داده شده که جوانی از نبی گرامی دعوت کرد حضرت پذیرفتند جوان خانه و خود را آراست و منتظر آمدن حضرت شد و از جمله حلقه ای از طلا در انگشت کرد حضرت آن را دیدند و ورود به خانه اش را موکول به زمان دیگر کرده گفتند این قطعه ای از آتش است که در انگشت داری.

آنچه از جنس طلا- تاکنون مورد توجه محافل پزشکی و بهداشتی قرار گرفته آلوده بودن آلات تزئینی از جنس طلا به مواد رادیواکتیو می باشد که اخیراً آلودگی مخصوصاً حلقه های طلا به فرآورده های رادون تأیید گردیده است.

انالیز حلقه ها نشان می دهد که آکتیویته و فعالیت آن به علت وجود فرآورده های تجزیه رادون یعنی رادیوم D و E با نیمه عمر ۲۰ سال که اشعه بتا صاعد می کند بوده است.

رادون ۲۲۲ یک گاز بی اثر می باشد که از عنصر رادیو ۲۲۶ حاصل می شود گاز مدکور در لوله نازک طلائی تحت فشار قرار داده به شکل دانه هائی برای کاشتن در غده ها به کار می رود.

رادیوم D با سرب ۲۱۰ و رادیوم E با بیسموت ۲۱۰ فرآورده های مهم تجزیه رادون هستند که روی طلا رسوب کرده و می تواند سال ها سبب واکنش های جلدی سطحی شود.

اخیراً یکی دو کارخانه مجهز طلا را قبل از شکل دادن از نظر رادیو آکتیویته امتحان می کنند و فقط نوعی از طلا سوای نوع دیگر را قابل تحمل برای پوست اعلام می دارند.

ممکن است سؤال شود آیا حلقه طلا که به واکنش رادیاسیون مشکوک است در مرد فقط واکنش می دهد یا زن را نیز مورد زیان و خطر قرار می دهد باید گفت بر زن نیز اثر آن را گزارش کرده و آنچه را من می توانم به عنوان سؤال مطرح سازم اینکه اخیراً مقدار ناچیزی طلا در موی زنان یافته اند.

سؤال آیا قرار دادن طلا به وسیله طبیعت در وجود زن هیچ گونه مجوزی درباره استعمال و عدم استعمال آن نیست؟ ولی یک

هست که چشم بینای اسلام چون حلقه و انگشتر طلا را بر مرد حرام ساخته است بدون شک زیان دارد!

به زودی خواهم گفت چگونه خروج مرد از مردانگی و تمایل و انحراف شکلی، وضعی، اخلاقی وی به جانب زن ناروا و هم چنین شکل و وضع گرفتن زن و انحرافات اخلاقی و سوق آن به جانب مردانه نمائی در اسلام مجاز نبوده و نیست یعنی مرد در مرحله اول نمی تواند پیراهن زنانه و شورت زنانه بپوشد و زنانگی کند بعد حق ندارد پودر و سرخاب و مانیکور بمالد و زنانگی کند بعد نمی تواند طلاآلات و ابریشمی و ... داشته باشد و در آخرین درجه حق ندارد به جای زن مفعول قرار گیرد که بدترین یاغی گری است و شدیدترین کیفر را دارد (ناگفته نماند زینت کردن مردها به نحوی با احجار کریمه که مجاز است شرح داده خواهد شد).

### تسبیح

به قدر کافی در آن جلد که راجع به غذا خوردن با دست بحث کردم (جلد ۴) راجع به این مسئله که اگر انگشتان کسی را از کار باز دارند دیوانه می شود و لمس نوک انگشتان سبب رفع عصبانیت ها می گردد مطالبی آوردم و از جمله در اینجا باید برای مزید اطلاع بیفزایم که چرخاندن تسبیح با نوک انگشتان سبب می شود اشخاص عامل به شدت احساس رفع عصبانیت نمایند و حتی دستوراتی که متخصصین داده اند که در مواقع شدت عصبانیت باید انگشتان را چین و چنان کرد برخی به شدت و سرعت دانه های تسبیح را بین انگشتان می گذرانند و آن را مسکن و آرام بخش اعصاب می دانند و معرفت به آرام بخش بودن تسبیح را تا آنجا رسانده اند که نقل کرده اند: چون حضرت

زهرای سلام الله علیها به پدر بزرگوارش نبی گرامی مراجعه و از تنهایی شکایت نمود حضرت استفاده از تسبیح را به ایشان توصیه فرمودند.

پس از هر نماز سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله بخواند.

در ابتدا حضرت زهرا ریسمانی از پشم بافته بر آن گره هائی زده ۳۴ گره آن را تسبیح نامید و به دستور پدر عمل فرمود تا آنکه حضرت حمزه عموی بزرگوار نبی گرامی در جنگ احد شهید شد حضرت از تربتش تسبیحی ساخت و با آن ذکر خوانی می نمود و چون تربت سالار شهیدان موجودیت یافت مردم از تربت مطهرش تسبیح ساختند و تهیه تسبیح از تربت آن حضرت خود تذکری است که روح شجاعت و فداکاری و فضیلت و شرافت را در هنگام در دست چرخاندن ذخائر مجدد آدمی می گرداند و آثار روانی و روحی بدون تردید تسبیح تربت علاوه بر لمس دانه های تربت کاهش اندوه و ناراحتی ها به علت توجه به اثر نهائی جنگ کربلا می باشد و ثواب تسبیح تربت سیدالشهدا از طریق ائمه اطهار زیاد وارد شده است به علاوه که ارتباط با تربت سالار شهیدان چه بسیار کسانی که به شرح زندگانی و معارف اسلامی کشانده و جانیشان را روشن ساخته است.

انسان های اولیه نیز تسبیح داشتند دانه های قیمتی و سنگ های شفاف را سوراخ کرده برشته در آورده به گردن می انداختند و نوعی از آن از جنس شیشه با قدمت چهار هزار سال از اهرام ثلاثه مصر به دست آمده است.

مسیحیان به تسبیح صورت مذهبی دادند آن را به گردن آویختند همان گونه که قبلا می کردند اما به انتهای آن صلیبی آویز می نمودند که نزد بسیاری مسلمانان صلیب شکل و رنگ مسلمانان یافت و شیخ

تسبیح نامگذاری گردید.

مسیحیان تسبیحی را که به گردن داشتند و هنوز هم بسیاری از راهبه ها و کشیشانشان دارند تسبیح طویلی بوده و هست با این اختلاف که امروز آن را به کمر می بندند و حتی گاهی رنگارنگ تهیه کرده مجسمه های حضرت مسیح را با آن زینت می نمایند و در اوایل جنس تسبیح ها تقریباً همه از شیشه بود که بعدها نستوری های شرقی آن را از گل تهیه کردند ولی پروتستان ها به این علت که نامی از تسبیح در کتاب مقدس نیست استفاده از آن را مذموم می شمردند.

کلمه تسبیح که به معنای سبحان گفتن است و باید به دانه هائی که در رشته می کنند و به تسبیح معروف شده به درست آن را سبحة نامید امروز جنبه مذهبی خود را کمتر از تفنن دارد و مردها بیشتر از زنان به تسبیح علاقه دارند.

دانه های تسبیح گرد یا دوکی انتخاب می شود و رشته آن را اغلب قیطان به رنگ سبز انتخاب می نمایند که در رأس آنها منگوله ای آویزان است که در تسبیح های گران منجوق های ذیقیمت ضمیمه آن است یا انواعی از زربفت.

شیخ تسبیح از جنس تسبیح است که شکل مخروطی دارد و بر آن نقاشی های مذهبی می شود یا عدسی هائی در آن می گذارند که تصویر بقاع متبرکه در آن بزرگ و نمایان می گردد و نوع سنگین و ذیقیمت تسبیح دارای شیخ بدون نقش و نگار است یعنی گرانقدرهایش آن است که شیخ متظاهر همراه ندارد بلکه شیخی دارد که رغبت سبحان الله گفتن ایجاد می نماید نه تفنن و نقش و نگار دیدن. دو عدد عدسک هم برای فاصله گذاشتن و اینکه تسبیح را به رقم های ۳۳

عددی در دو طرف و ۳۲ عدد در وسط که مجموع صد عدد می شود می گذارند که جنسشان همان جنس تسبیح است.

$$(۳۳+۳۳+۳۲+۲=۱۰۰ \text{ عددسک})$$

معروف ترین تسبیح ها سنگ شاه مقصود است که از معادن سنگ نزدیک قندهار افغانستان تهیه می شود و رگه های ذیقیمت معادن مذکور از قرار مشهور در ۲-۳ سال اخیر تمام شده است رنگ شاه مقصود از همه مرغوب تر تیره آن و سپس خرمائی روشن، نباتی سبز، حدیدی، غوره ای سیر و روشن روغن چراغی سیر، روغن چراغی روشن و سفید می باشد.

معادن سنگ جوین ایران که به رنگ های یشمی-زرد-سرخ اناری و تیره و روشن دارد که اناری تیره آن را علی مرادی گویند جالب می باشد.

تسبیح کار عبدالله که در قدیم از اختلاط گل های مخصوص و افزودن ذرات طلا و نقره به آنها به وسیله عبدالله نامی که از عرب بوده کم و بیش یافت می شود که شناخت آن با ذره بین ممکن و فوق العاده محکم و ارزشمند می باشد. مرد مذکور که کار خود را به کسی نیاموخته آن چنان استاد بوده و تبحر داشته که وزن پنجاه عدد دانه های تسبیحش با ۵۰ عدد تسبیح دیگر با دقیق ترین ترازو مساوی نشان داده می شود.

تسبیح پادزهری محمودآباد خراسان نیز معروف است.

تسبیح از یاقوت-عقیق-فیروزه، گل ها، گیاهان مخصوصاً چوب های قیمتی، جانوران، هسته میوه جات، سنگ های قیمتی، شیشه ها، فلزات و ... درست شده و مرسوم تسبیح آن است که ۳۴

عددی و معمولاً ۱۰۰ دانه ای باشد و نزد درویش هزار عددی و به ندرت بیشتر دیده می شود از ذکر نام ممالک تسبیح ساز، عربستان و چکسلواکی قابل توجه است.

دو مطلب جالب وابسته به تسبیح دارم:

حضرت زهرا شکایت از تنهائی کردند پدر بزرگوارشان تسبیح را تعلیمشان دادند. این داستان را در کنار دو مسئله علمی زیر قرار داده دقت فرمائید:

۱- تماس سر انگشتان با اشیاء رفع عصبانیت می کند.

۲- تماس سر انگشتان با اشیائی که ساخته و مصنوع تماس دهنده است لذت بخش می باشد دو مسئله فوق را توجه فرمائید و بعد به دستور نبی گرامی که از یک طرف به دخترشان دستور فرمودند مواقع تنهائی و زمان ناراحتی که عصبانیت آفرین است علاوه بر اینکه با الابد ذکر الله تطمئن القلوب و با یاد و ذکر خدا قلب ها مطمئن و جانها در آرامش است جنبه آفرینش تکوینی آن را نیز باید رعایت و تماس انگشتان را فراموش نکرد.

قبلاً بیان داشتم چگونه نبی گرامی منزلت کسی که در پی کسب و کار است تا امرار معاش کند و با دستمزدش موجبات رفاه و آسایش اهل و عیال خود و اجتماع را فراهم آورد همانند کسی معرفی فرموده اند که شمشیر برداشته در راه خدا جهاد می کند و در درجه بسیار پائین مادی آن ملاحظه فرمودید اگر تماس انگشتان مواقع بیکاری و تنهائی با تسبیح و زبان با ذکر خدا و تمام انساج به یاد او متمرکز باشند رافع عصبانیت هاست و اگر به جای تسبیح، کسب و کار و مصنوع طرف انتخاب باشد و در حال کار به فرمایشات نبی گرامی که الکاسب حبیب الله و دوست خداست و همانند شخص مجاهدی

است که در راه خدا کسب و عمل می نماید تماس انگشتانش با مصنوعش لذت بخش است یعنی تماس با تسبیح رافع عصبانیت است با همان اهمیتی که دعا خواندن مستحبی دارد و تماس با کاری که مصنوع خود است با همان اهمیتی که جهاد در راه خدا دارد نزد اسلام به قیاس و سنجش درآمده است.

مطلب دیگر مربوط به استخاره است.

چنین معلوم می شود مسلمانان صدر اسلام احتیاجی به استخاره نداشته اند پیامبر و امام برای جوابگویی به مردم و ارشادشان آماده و آزاد بوده و اموی و عباسی و دیگران که خود را رئیس می دانستند آنان را از تماس با مردم باز نمی داشته اند و در نتیجه مردم با دل آگاهی که داشتند از دو دستور بسیار جالب قرآن «و شاورهم فی الامر - ۱۵۹ آل عمران» و امرهم شوری بینهم ۲۸ الشوری» برخوردار بوده و هر کاری داشتند با اشخاص متخصص و وارد مشورت کرده در کارها معطل نمی ماندند.

آنگاه که به تدریج قدرت ظاهری به دست هواپرستان دنیا دوست افتاد و رابطه امام و مردم اندک اندک کاهش کلی یافت و شناخت دین از راه فلسفه مکتبی شد با آنکه نبی گرامی فرموده بودند «اذا هبت امرا فقع فیه» در هر کاری که شرعی و غیر حرام است و می ترسی نترس و خود را در آن بیفکن و یک مسلمان نباید مج مج و تعلل و تسامح ورزد و معطل بماند. با آنکه چنین دستوری را می توانستند پس از مشورت های قرآن خواهی انجام دهند همه چیز و همه کار مسلمین به تدریج به وضعی در می آمد که در زمان حضرت صادق اتفاق زیر نمونه ای از آن است و اتفاقات سخت و عمیق تر



آن در زمان ما نمونه هائی که فقط به ذکر مضمون آنچه در زمان حضرت رویداد می پردازم.

مردی به حضرت عرض کرد دو نفرند به نام های زید و عمر که پسر هر دو را برای همسری پذیرفته است بفرمائید کدام را انتخاب کنم؟

- هر کدام از فامیل سالمتر و معتقد و با ایمانتری هستند؟

- هر دو را سنجیده ام مساویند.

- هر کدام دخترشان از لحاظ تقوا و عفت و زیبایی جلوتر است؟

- هر دو مساویند و از لحاظ زیبایی هم اگر یکی در چشم مقدم است دیگری در دهان و ...

- هر کدام ...

- هر دو مساویند

و ...

- به بین آیا کدام یک از این دو فامیل زودتر از دیگری بدوی و عربی و چادرنشینی را ترک کرده شهرنشین شده اند.

- یابن رسول الله پدر و مادر فدایتان باد اتفاقاً این مطلب را هم پرسیده ام هر دو قبیله در یک روز کوچ کرده و به شهر آمده اند.

- به کتاب خدا تفال بزن. تسبیح بردار و استخاره کن.

بدون شک کسی که مشورت کرد و کار خود را به متخصصین عرضه داشت و فاسئلوا اهل الذکر را رعایت نمود از حالت شک در می آید و شک نوعی تردید است که ۵۰ درصد می باشد و اگر از شک یعنی از حالت تساوی کمتر شد همان گونه که در نماز به ما آموخته اند

باید آن طرف را که احتمال بیشتر داده ایم انتخاب کنیم و اگر کسی بین دو کار تردید داشت اما یکی اندکی بهتر بود استخاره کردن معنی ندارد و باید بهترینش را انتخاب کرد و این فقط برای رفع معطلی و جلوگیری از تسامح و تعلل مسلمان است که چون بین دو امر کاملاً مشابه و یکسان مردد ماند معطل نکند و در بیکاری و سرگردانی باقی نماند و اگر برای یک کار خواست اقدام نماید به فرمایش نبی گرامی «اذا هبت امرا فقع فیه» با یک استخاره و دو دانه یا یکدانه تسبیح آمدن یا مشغول شود یا ولش کند و مشغول دیگری گردد.

درباره بهداشت دست و انگشت و ناخن مطالب دیگری نیز بوده و هست از قبیل شستشوی دست قبل از غذا و بعد از آن و بهتر شستن میان انگشتان و اینکه باید قبل از غذا دست به هیچ چیزی حتی هوله نزد و بعد از آن شست و اگر غذا از مواد بیاض البیضی بوده دست ها را به ابروها کشید و با هوله ای که هرگز دیگری در آن شرکت نکرده خشک نمود و هوله باید در محلی آویز و در حفاظ باشد و جریان پارچه ای را که حضرت علی بر میخی آویزان داشته و به آن دست خشک می فرمود و مطالب دیگری مربوط به بهداشت دست که در جلدهای قبل شرح دادم.

## دانستنی هائی از بهداشت پا

پاشنه پا را با سنگ پاهای نرم به طور نرم و آهسته و دورانی ماساژ دهید و تمیز کنید تا شکاف ها اگر موجود است بیشتر نشود و اگر نیست هست نگردد.

پاشیدن اندکی پودر در تابستان لابلای انگشتان و در کفش هم بهداشت و رفع بوی پا و هم دوام کفش را تأمین می نماید.

زمین خانه اتان تمیز است مقداری پابرهنه راه روید که بهترین راه استراحت دادن به پاها همین روش است.

در نوشته های مصری از بهداشت پا سابقه ۱۵۰۰-۲۰۰۰ ساله قبل از میلاد به خط هیروگلیف در دست می باشد.

اصطکاک بین سطح پوست و آستر داخلی کفش اندک اندک میخچه هائی از پوست کلفت شده به وجود می آورد فعالیت پا نتیجه همکاری ۲۶ استخوان ۱۰۷ پیوند ۱۹ ماهیچه می باشد که در طول عمر متوسط حدود یکصد هزار کیلومتری را با وزن متوسط ۷۰ کیلوگرم طی می نماید.

قنناق کردن به روش عامیانه و زود جوراب و کفش به کودک پوشاندن کاملاً غیر بهداشتی است.

بخش مهمی از بهداشت پا در بهداشت لباس (کفش) بیان خواهد شد.

## تکامل تدریجی انواع و پا

کسانی که مختصر آشنائی به علوم طبیعی یا تکامل تدریجی انواع دارند یا قسمت مربوطه در جلد اول اولین دانشگاه و آخرین پیامبر را خوانده اند به یاد دارند که تکیه اساسی دانش تکامل و مبنای تقسیم بندی آن بر وضع دست ها و انگشتان دست می باشد که هنوز هم در کلاس های جهان تدریس می گردد.

قرآن ضمن اشاره به اینکه همه جنبندگان از کنار دریا پیدا شدند و از آنها خزندگان و سپس پرندگان و بعد چارپایان و در آخر انسان به وجود آمد برای همیشه این تکامل خلقتی ادامه دارد و ما را متوجه مبنای تقسیم بندی انواع برحسب وضع پاهایشان می نماید (والله خلق کل دابه من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه و منهم من یمشی علی رجلین و منهم من یمشی علی اربع یخلق الله ما یشاء ان الله علی کل شیء قدير... و خدا هر جنبنده را از آب آفرید از آنها پند آنها که بر شکم راه روند و از آنها که برو و پا و برخی که بر چهار پا حرکت کنند و خدا هرچه خواهد بیافریند که حق به قدرت کامله بر هر کاری تواناست - ۴۵ النور) اگر ضمائر بالا-خره به دابه مربوط باشد معلوم می گردد دوره سیادت به ترتیب با خزنده و پرنده و پستاندار بوده و اگر هر ضمیری مربوط به قبلی باشد معنی می دهد از جنبندگان خزنده و از خزنده پرنده و از پرنده پستاندار به وجود آمد و در هر صورت مبنی و اساس تقسیم بندی بر پاهاست.

مطلب تکراری است که به اختصار برگزار می گردد:

در رحم با آن فضای تنگ که هیچ تناسب با جنین ندارد برای انسان شناور در آب (مایع آمینوس) دستی و پائی است که هیچ کدام در آنجا لازمشان نیست (هرچند لنگری برای جنین می باشد) اما وجود دست و پا معلوم می گردد آینده ای را موجود در پیش دارد که نیازمند آن دو می باشد و چون به دنیا آمد می فهمد دست و پایش برای چه بوده است پایش باید در عمر متوسط چند ده هزار کیلومتر برود دستش چند ملیون شکل به انگشتانش بدهد.

در این پاره سنگ کوچک به نام کره زمین نیز که فضای بسیار تنگی نامتناسب با مغز آدمی است و به همین دلیل می خواهد از آن خارج شده بلکه فرار کرده به کرات آسمانی برود مغز آنچنان وضعی دارد که معلوم می گردد برای انسان شناور در هوا و فضا ساخته نشده و برای تمشیت امور مادی دنیائی او مغزش زیادتی می کند و هرچند به همه کهکشان ها هم مسافرت نماید مغز او بزرگتر است و چون به جهان دیگر آمد همان گونه که قرآن فرماید احساس این می کند که مغزش در خور خودش و آفرینش وی خلق نشده بلکه در خور عبادت آفریدگاری که پس از خلق فرمودنش به خود دست مریزاد گفت (فتبارك الله احسن الخالقين - ۱۴ المومنون) خلق شده بوده است از این رو ناله می زند که او را برگردانند تا عمل صالح انجام دهد (رب ارجعونی لعلی اعمل صالحا فیما تریکت - ۹۹ المومنون)

در همین دنیا اگر انسان ها را برحسب شرافت و فضیلتی که داشته اند و بنابر آنچه توانستند و در حیطة قدرت داشتند ستم نمودند تقسیم نمائیم خود نمونه هائی به دست می دهد از اینکه سرای دیگر به دو قسمت بهشت و دوزخ منتهی می شود.

### الجنة تحت اقدام الامهات

سابق بر این برخی عبارات اسلامی را غیر قابل معنی تصور نموده و برای هیچ زمانی احتمال نمی دادند حیات علمیش شناخته گردد مثلا- عبارت معروف نبی گرامی که فرمودند اطلبوا العلم من المهد الى اللحد ز گهواره تا گور دانش بجوی و سپس اضافه می کردند چگونه نوزاد بیاموزد یا شخص محتضر معلم داشته باشد نه بچه تازه تولد یافته چیزی می فهمد و نه محتضر در حال رفتن.

اما امروز به مربی نوزاد و سرپرست فرتوت فوق العاده اهمیت داده می شود که در بهداشت نسل شرح خواهم داد.

بهدشت زیر پای مادران است نیز نزد برخی به همان سرنوشت اطلبوا العلم من المهد الى اللحد هنوز گرفتار بوده می گویند مادری فاسد و غیرمربی از کدام قسمت زیر پایش باید بهشت را جستجو کرد در صورتی که اگر به هشت آیه قرآن که کلمه قدم در آنها آورده شده مراجعه نمائیم می بینیم همان گونه که سمبل قدرت را دست معرفی می فرمود و یدالله و ید... داشتیم که گفته شد استقامت در امور بر و نیکی را هم به عنوان ثبوت قدم معرفی و تبهکاری و آلودگی

را در انحصار اخذ پیشانی و قدم (يعرف المجرمون بسيماهم فيؤخذ بالنواصي والاقدام - ۴۱ الرحمن) در آورده گویا می خواهد بفرماید هر کجای مجرم از پیشانی تا پایش از فرق تا قدمش معرف گنهکاری و تبهکاری اوست به مویش بنگری ضداسلامی است به صورتش غیرمجاز به لباسش به کفشش به ... و سراپای مجرم جرم و معرف اوست.

برخی گویند بهشت زیر پای مادران آورده شده تا نهایت رعایت احترامی را که باید فرزندان به مادران بنمایند تذکر داده شده باشد اما اگر چنین قصدی بود گفته می شد بهشت پشت پای مادران جای مهیا شده بوسه فرزندان است و آنقدر اخبار و احادیث داریم و قرآن هم اصرار دارد مبنی بر اینکه باید به پدر و مادر احترام گذاشت اما ناگهان احترام به والدین را نصف کرده بگویند بهشتش زیر پای مادران است بهتر اینکه فکر دیگری هم بنمائیم:

در بهداشت نسل ثابت خواهم کرد اطلبوا العلم من المهد چقدر ارزش دارد و تا چه پایه در انسان سازی ذیمدخل است. همین ایامی که مادر شیر می دهد یا باید بدهد و همان چند ماهی که آبستن است و نزد اسلام به حساب مجاهدی است که شمشیر برداشته در راه خدا جهاد می کند یا روزها روزه دار و شب ها به عبادت مشغول است آری با چنین مقام و منزلتی اگر بتواند منحرف نشود و نوزاد را منحرف نسازد و معلم خوبی برای فرزندش در مهد و گهواره باشد سراپائی بر زمین ایستاده ای است که هر جا پا نهد بهشت زیر پایش است.

گفتم قدم علامت و آلت پیشی گرفتن و جلو افتادگی و ثبات قدم است و رطل پائی که از پوست و گوشت و استخوان درست شده و مشترک بین انسان و حیوان می باشد.

زیر قدم بهشت است آیا به جای قدم می توان کلمه رطل را آورد و گفت زیر رطلش بهشت است؟ خیر. نمی توان گفت بلکه زیر پایش زمین است.

علی یدالله حسین ثارالله، زیر قدم مادران بهشت همه و همه گویای مطالبی است که جان ها را روشن می سازد حسین ایثار کرد و ثار شد و اگر در راه هوای نفس کشته می شد دمش به زمین ریخته می شد نه ثارش و دم خون مشترک بین انسان و حیوان است اما ثارالله و خون خدا مرکب از گلبول و سرم و ترشحاتی و فلزاتی نیست و خونی که در راهش ایثار شد همان خونی است خارج شده از نفسی که خدای مشتری آن است (ان الله اشتری من المومنین انفسهم و...) خونی که از بدن فرد معمولی خارج می شود و همزمان با آن مقداری از تعلقات و دلبندی های مادی خارج می شود. خونی که از بدن مردم آزار ستمگری خارج می شود به مردم جان می دهد به مردم بشارت می رساند به مردم مژده می دهد و با انرژی هائی که چون به زمین رسد لعنت و نفرت زمین بلند می شود و ناله اش با ورود پلیدی خارج می گردد اما خونی که از بدن حسین سیدالشهدا خارج می شود حق را به جای خود می نشاند انحرافات را به راه مستقیم برگردانده اصالت و حقیقت می بخشد بر هر قطره اش نام مکتبی از شرافت و فضیلت که به بشریت نوید می دهد و بر هر ذره اش اسم جهانی از علم و کمال که به انسان ها وعده می دهد به صورت بذری بر خاک افشانده



می گردد بر زمین می ریزد به تبعیت مقررات جاذبه ای که پروردگار وضع فرموده است تسلیم خدا می گردد این خون نثار خداست و ایثار کرده ثارالله است و نثار شده تا بهتر و زودتر درخت حقیقت از خشک شدن نجات یابد.

هر درختی منتظر است رطوبتی به خاک برسد اعمال شیمیائی در خاک انجام گیرد بدون آن اشیاء خشک بر یکدیگر اثر ندارند و این آب است که همه چیز از آن حیات دارد (و جعلنا من الماء کل شیء حی - ۳۰ الانبیاء) و اولین علامت حیات شروع اعمال شیمیائی است و رطوبت ثارالله آبادکننده جهانیان است.

درخت اسلام به آیات قرآن و اخبار برپای ایستاده اما آنقدر سرپوش مادی و سموم دنیوی بر آن نهاده یا به پایش ریخته اند که از تابش آفتاب وحی دور گردد و از معنویات مربوط بدین محروم ماند اینک فعل و انفعالاتی لازم است دست به کار باید شد تا درخت جانی گیرد سایه ای بیندازد و کاروان ها را بپذیرد تا در زیر سایه مرحمتش به سر برده به سعادت ها برسند و پدیده ها با ایثار خونی که فقط لایق آن است که در مقام سنجش و اهمیت به خدا نسبت داده شود درخت را آبیاری و بارور نمود.

زیاد از موضوع خارج شدیم: بهشت زیر پای مادران است زیر اسلام به خانواده و خانه ارزش داده و مقام ارزشیابی در سطح بالاست و وظائف خاص و ضوابطی ویژه در ارتباط مرد جدا از زن نسبت به خانه و مسکن تعیین گردیده و خانه را مرکزیتی برای مادر محسوب داشته و ثبات قدمی برای زن در توجه به کار خانه خواسته است اما نه کار شستشو و پخت و پز که زن می تواند با مرد تقسیم کند یا

از مرد مزد بگیرد و انجام دهد و در غیر این صورت نکند بلکه آنچه می فهماند و می رساند جنت زیر پای مادران است اینکه خانه مرکز فرماندهی زن است و محل آماده ای که ثبات قدمش را به اثبات برساند حتی زن بهتر است نمازش را در خانه اش بخواند تا در مسجد، زن خانه را از این جهت که حصار تربیتی فرزندانش است و شبانه روزی حداقل دو ثلث وقت فرزندانش همه در خانه می گذرانند باید دقت کند کجا می رود و پایش به کدام جهت می چرخد و هوای کدام محلی دارد. بهشت زیر پای مادران است که فرزند دارد و قبل از فرزند داشتن مادر نیست و اگر هست هنوز گرچه قدم است اما بهشت زیر پایش نیست پس مقصود تربیت فرزند است و چون پای مادر بیشتر از سایر اعضایش می تواند فرزند را بهشتی سازد بهشت زیر قدمش است.

فرزند را به همان طریق که در نوزادی تربیت کنند تا حدود معتناهی بار می آید و این فرزند است که تا مدت ها رد پای مادر می گیرد و هر جا قدم نهاد می نهد؛ لهجه اش، حرکاتش، رفتارش در او اثر می گذارد و اگر نبی گرامی فرموده بودند بهشت و جهنم زیر پای مادران است تا گفته شود قدمی که به سوی پاکی و فطرت برداشته می شود به سوی بهشت است و در غیر این صورت زیرش جز حفره ای از حفرات جهنم باز نمی شود این اشکال وجود داشت که چون قرآن می فرماید هر چه خوبی به تو می رسد از خداست و هر بدی به تو رسد از نفس تست با این مطلب که بر فطرت است و از خداست که کودک از راه شیر از راه رفتار از راه همه چیز مادر طبق مقررات وضع شده بر فطرت که اراده مقدسش به آن تعلق گرفته در نوزاد اثر نماید

حواله

به جهنم دادن یعنی دخالت جهت غیرفطری بر نوزاد که غیرممکن است به زبان ساده تر آنکه اگر گفته بودند جهنم هم زیر پای مادران است دیگر نمی توانستیم اثر شیر را بر نوزاد که امر فطری و از جانب خداست به این مطلب محول بداریم.

یادم آمد چند ماه قبل یکی از دوستان روشنفکرم گفت دو سه نفری که برای تبلیغ مسیحیت به این شهر آمده بودند گفته اند همان گونه که شما می گوئید السلام علیک یا ثارالله وابن ثاره و خون حضرت علی و حضرت حسین را خون خدا می داند ما هم در کلیسا شراب به مؤمنین داده می گوئیم این خون عیسی است.

به آنها پیغام داده شد سخن از دم که معنی خون می دهد از حضرت علی و حضرت حسین نیست بلکه اشاره به معرفت و حقیقتی است که به وسیله خون در اعضاء جهت یابی کرده و ایثار گردیده و لذا به جای دم، ثار آورده شده است وانگهی آندو بزرگوار از خود بخشیدند و شما از خود چرا نمی بخشید دیگر آنکه در کتاب دینی این دو نفر عالی ترین مقام را نصیب و بهره چنین کسانی دانسته که حیات و هستی خود را در راه حقیقت هستی می دهند در صورتی که همان شرابی که شما خون پیامبر بزرگوار اولوالعزمی معرفی می نمائید حتی در کتاب دینی خودتان از آن مذمت شده است (جلد هفتم اولین دانشگاه و آخرین پیامبر که مربوط به خرما و انگور است ملاحظه فرمائید) و ما در روایت داریم که هیچ پیامبری مبعوث نگردید جز اینکه برای خمر حرمت قائل بود و اگر هیچ کدام را قبول ندارید برخلاف مسیر آب که نمی توان حرکت کرد و گفت چیزی بهتر از شراب یافت نمی شد که خون عیسی را به آن منسوب داشت!

## غلغلک

از قدیم الایام می دانستند غلغلک کف پا قوای جنسی را تحریک می نماید و در آنجا که غلغلک را به همین عنوان می شناسند چون اثر تلقینی به همراه دارد مؤثر شناخته می شود.

سلاطین قدیم روسیه ندیمه های مخصوص برای غلغلک دادن پا داشتند تا بدین وسیله آنها را تحریک نمایند و در اطاق خواب ملکه آنالوپولدوونا زنان تعلیمات دیده ای بودند که با خواندن اشعار و حکایات و غلغلک پا آنها را به هوس می آوردند.

غلغلک کف پا رفلکس روی اعصاب اعصاب آمیزشی داشته و جریان خون را در آن قسمت بیشتر نموده تحریک قلمداد شده را به وجود می آورد.

**ختنه**

از جمله سنت هائی که به وسیله حضرت ابراهیم خلیل الرحمن وضع شد یکی ختنه کردن است و انبیاء بعد هم از شیخ الانبیا پیروی کرده بلکه به دستور خدا از جمله مقررات مذهبی شان ختنه کردن می باشد.

بنی اسرائیل هنوز ختنه می کنند و از جمله مقررات سخت مذهبی شان است و دستور مذکور مکرر در کتاب های دینی آنان از جمله تورات در سفر لاویان باب ۱۲ آیه ۳ چنین است ..... و در روز هشتم گوشت غلفه او مختون شود.

در انجیل هم دستور ختنه همانند بسیاری از مطالب دیگر متضاد دیده می شود:

انجیل لوقا باب ۲ آیه ۲۱..... و چون روز هشتم وقت ختنه طفل رسید او را عیسی نام نهادند چنانچه فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم او را نامیده بود.

در رساله پولس به غلاطیان باب ۵ جمله ۳: اینک من پولس به شما می گویم که اگر مختون شوید مسیح برای شما هیچ نفع ندارد.

یهود را بحثی نیست پیامبرشان بر دین شیخ الانبیاء ختنه کرد و پیروانش کردند و می کنند اما در مورد نصارا با سه مسئله مواجهیم: اقرار انجیل به ختنه شدن حضرت مسیح. نصیحت دستورانه پولس که اگر کسی ختنه کند مسیح از او رو گردان است و حتی به شفاعت ایشان نمی رسد.

تاسی نکردن به عمل پیامبر خود و ختنه نکردن نصارا که چون این سه مطلب را در برابر سه مطلب قرار دهیم:

حضرت مسیح فرمود نیامده ام چیزی از تورات کم یا زیاد کنم.

امروز تحقیقاتی که درباره پولس شده با آنچه درباره حضرت مسیح مسلم است.

تجارب علمی مربوط به ختنه.

آری چون این سه مطلب را در برابر یکدیگر قرار دهیم یقین خواهیم کرد انبیاء به تاسی از شیخ الانبیاء ختنه کردن از دستورات دینشان می باشد.

از کسانی که مباحثه یا مناظره ای به انصاری دارند انتظار دارم این سؤال را از آنان بفرمائید همان گونه که قبلاً گفتم چون به یهود رسیدید پرسید این چیست در یک آیه همین تورات موجود می گوید «پیامبری از میان بنی اسرائیل چون موسی برنخواهد خاست» و در آیه دیگری است «در میان برادران بنی اسرائیل پیامبری همانند موسی برخواهد خاست» و کسی جواب شما را نخواهد داد و بحث در فعل ماضی و مضارع و سردواندن و مطلب آوردن برگزار می شود و اگر خواستید بنی اسماعیل را بشناسند به لغت نامه مورد اعتمادشان یوسفیوس مراجعه اشان دهید که می گوید بنی اسماعیل برادران بنی اسرائیلند و اسماعیل جد حضرت محمد بود (یوسفیوس تاریخی هم دارد که خوانده ام و از جنگ های دارا و اسکندر و مطالبی دیگر نام می برد و حتی از خلیج فارس)

از نصارا پرسید این چیست که هرچه در اسلام حرام یا سنت است از شراب، قمار، ختنه و ... در کتاب شما متضاد بررسی و جزو مقررات درآمده است و بعد آنچه را در جلد های مربوط گفته ام و آدرس داده ام بیاورید.

مسلمین هم ختنه کرده و می کنند و پیشوایان اسلام و تشیع آنچنان در برابر این موضوع سخن گفتند که هیچ گاه خارج از برنامه الهی نبوده و حتی حضرت باقر اشاره به دین حنیف اسلام که بر دین حنیف ابراهیم می باشد نموده می فرماید: آخر حنیفیت چیزی را فرو گزار نمی کند حتی گرفتن شارب و ناخن و ختنه کردن جزء آن است و در جای دیگر از حضرت

صادق است.

ثم انزل عليه الحنيفة و هي عشرة اشياء خمسه منها في الراس و خمسه منها في البدن فاما التي في الراس فاخذ الشارب و اعفاء اللحي و طم الشعر والسواك والخلال و اما التي في البدن فحلق الشعر من البدن والختان و تقليص الاظفار والغسل من الجنابه والطهور الماء فهذه الحنيفة الطاهره التي جاء بها ابراهيم فلم تنسخ ولا تنسخ الي يوم القيامه (خدای متعال نازل کرد بر حضرت ابراهيم ده قانون مستقيم و بدون اعوجاج که هر کس را بدان رغبتی است که پنج قانون آن در سر است پنج قانون آن در بدن پنج قانون سرگرفتن شارب گذاشتن ریش - قطع مو - مسواک خلال، پنج قانون بدن از اله مو، ختنه، گرفتن ناخن، غسل جنابت، شستشوی به آب ده قانونی است راست و درست و پاکیزه که حضرت ابراهيم برای امت خود آورده و منسوخ نشد و منسوخ هم نخواهد شد تا روز قیامت.

اخبار و احادیثی که از طرف شیعه و سنی راجع به ختنه کردن رسیده فراوان و به اختصار و اشاره ای به پاره ای از آنها در جای خود پرداخته ام.

زمانی که مشغول خواندن مطالب مربوط به ختنه هستید اگر دستورات دینی آن را پذیرفتید کافی است به موسساتی که درمان مردم را به عهده گرفته و ختنه کردن را ممنوع داشته و جزو اعمال پلاستیک و زیبایی محسوب دانسته اند بفرمائید در عقیده خود تجدید نظر نمایند و اگر دستورات مذهبی کافی به نظرتان نرسید توجهات علمی خود را پیش آورید و اگر هیچ کدام نبود معلوم می شود فقط ایمان به کشور دلارها و لیره ها دارید آن وقت است که باز می توانید

به خاطر اینکه هم اکنون ۸۰ درصد آنان هم فرزندان خود را ختنه می نمایند پیشنهاد مذکور را به خاطر آسایش فرزندان کشور خودتان نیز بنمائید.

دیده اید که برخی از بچه ها می گویند اگر دروغ گفتن بد است خوب بود هرکس دروغ می گوید خدا زبانش را لال کند. اگر دزدی بد است خوب بود دزد دستش چلاق گردد و از این قبیل حرف ها و الان می خواهم نمونه نفرین شده اش را تحت عنوان ختنه کردن هم صدا با بچه ها نشان داده بگویم هرکس ختنه نمی کند به هزار درد و مرگ مبتلا می شود! و زیان های دروغ و دزدی هم پیدا است اما چشم بینا می خواهد ولی ضررهای ختنه نکردن را هر چشمی می بیند.

(۱) هنوز در بین مسلمانان و یهودیان که ختنه می کنند حتی یک مورد سرطان آلت دیده نشده است و این سرطان به علت وجود حفرات خونی و مجاری فراوان دیگر در آلت سبب شده است یکی از سرطان هائی باشد که فوق العاده سریع پیشرفته به زودی صاحبش را از پا درآورد.

قبل از این سالیان دراز بر سر این مطلب مباحثاتی می شد یک عده له و دسته ای علیه آن نظر می دادند بحث جالبی بود اما کیفیت آن مربوط به این بود که دستور مذهبی و در قلمرو آن می باشد و الاعمل بسیار ساده که نه جراحی محسوب می شد و نه درمان بیماری ارزش چندان بحث را نداشت اما امروز ختنه به عنوان نوعی واکسن و پیشگیری از سرطان محسوب می شود.

دفعه دیگر گفتم ظرفیت حیات علمی ابتدای پیدایش انسان



تا ۱۹۶۰ میلادی معادل نصف ظرفیت ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ می باشد و از جمله معلومات کیفیتی بشری ختنه است که تا حدود ۱۹۶۰ بلکه کمتر تنها یک دستور ساده مذهبی به شمار می رفت اما امروز به نقش عمده آن در تندرستی نفس و سلامت زیست پی برده اند و این همانند همه موارد معارف و دستورات دینی است که یک روزی یا به علت فصاحت و بلاغت آن را به عنوان معزه می پذیرفتند و بقیه را به دنبال شناخت پیامبری که از جانب خدا بود قبول می کردند اما به موازات پیشرفت علمی وضع معارف و دستورات دینی دگرگون شده نقش تازه ای ایفا می نمایند که مثال کوچک آن را به عنوان نمونه می توان در ختنه کردن ملاحظه نمود.

کتاب هائی در اثبات وجود امام زمان حجت خدا (به طور مطلق) نوشته شده است که همیشه در سخنرانی ها یا بحث هائی که کرده ام این ۳ مطلب را افزوده ام و امیدوارم غلط نگفته باشم:

در قرآن است که آنچه بدی است از خودمان بوده و هرچه خوبیست از خداست (ما اصابك من حسنه فمن الله و ما اصابك من سيئه فمن نفسك ۸۹ النساء) و روشن است چرا؛ از آنجا که هرچه بدی ها شناخته شود و بر مردم حتی به اجبار ثابت گردد بدی ها کدام است و اجتناب از آن قبول افتد باز هم پلیدی و آلودگی تازه ای جای آن را خواهد گرفت اما از آنجا که ریشه بدی ها از مردمی است که ابتدا و انتها دارد و تمام شدنی است و اصل خوبی ها از خداست که تمام شدنی نیست و قرآن نیز بر دو مطلب مذکور صحه می گذارد یکی آنکه بالاخره باطل تمام شدنی است (ليحق الحق و يبطل الباطل ۸ انفال - فماذا بعد الحق الا الضلال ۳۲ یونس - جاء الحق و

زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا ۸۱ الاسراء و ...) دیگر آنکه تمام شدنی ها از شماست و تمام نشدنی ها از خدا (ما عندکم ینفذو ما عندالله باق ۹۶ النحل) بالاخره روزی می رسد که بدی ها از جهان رخت بر بسته و وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات ... (۵۵ النور) رسیده و باز هم چون هر خوبی خوب تر دارد آن شخص مقدس والامقامی که از همه بهتر است همیشه نماینده خدا بوده و آن روز هم خواهد بود و چه خوب است این مطلب جالب جدا از مسئله مورد بحث به نام

اثبات وجود ولی عصر

ذکر گردد.

دومین دلیل آنکه: در جلد چهارم گفتم چهار انقلاب بزرگ بشریت را به نهایت (درجه و فوق العاده به تکامل و کمال سوق داده است) (پیدایش آتش - راه شناخت کشاورزی و تهیه غذای بیشتر بلکه طرز ذخیره کردن، خانه سازی، اختراع چاپ) اما بشر مرکب از جسم و جان بلکه بشری که راه های (دهان و ...) به طرف جسمش کشیده شده تا بدل مایتحلل را وارد سازد و راه های (گوش و ...) به جانب جاننش که آن را رشد دهد و روشن سازد؛ آیا برای همیشه استعدادش در این محدود می شود که فقط انقلاب مادی برایش رخ دهد اما از جهت جان و روان منقلب نگردد و ثابت کردم یک انقلاب جهانی روانی با پرچمداری ولی خدا برای بشر ضروری و حتمی الوقوع است.

سومین آنکه: همه شاهد این معنائیم که روز به روز شناخت علمی

معارف اسلامی افزوده می شود و اعجاز آیات و اخبار محمدی رو به افزایش است از طرف دیگر آلودگی به مادیات و فسق و فجور در بین بشر روزافزون می باشد. یک طرف علم ثابت می کند حقانیت اسلام را و کفه این قسمت با گذشت قرون و اعصار مرتب سنگین تر می شود از طرف دیگر با آنکه مردم مخصوصاً دانشمندان جهان می فهمند حق این است که دین و آنچه تعلق به آن دارد از هر لحاظ حقیقت دارد و از طرف دیگر با وجود درک حقایق بر فسق و فجورشان افزوده می گردد یعنی دائم بین علم شناخت دین و آلودگی به ناپاکی ها فاصله زیادتر می شود و می شود و می شود تا آنگاه که از هم آنچنان فاصله گیرد که باید از هم بگسلد در آن زمان باید یکی بیاید و فریاد برآورد: ای بشر آلوده و ستمگر! کجای دین است که ناشناخته مانده پس برای چه به قبولی آن گردن نمی نهید و گردن های سرکش را کسی که به راه می آورد همان شخص امام عصر است.

از جمله شناخت های معارف اسلامی هم عمل ساده ختنه است.

دکتر ادوارد پوداتسکی در مجله ریالایف گاید که درباره ختنه مطالبی نوشته می گوید امروز عمل ختنه در بین تمام ملل مسلمان ایرانیان، ترکان، اعراب، الجزایر، قسمتی از بالکان، آسیای صغیر، بخشی از هندوستان، مجمع الجزایر مالاکا، سراسر افریقای شمالی مرسوم است.

ختنه از عادات مسیحیان حبشه و قبطیان نیز هست و در بخش وسیعی از استرالیا و نیکاراگوئه امریکا، مکزیک و در سراسر منطقه

آمازن و دراوریتوکو عمل مذکور صورت می گیرد(۱) باید بیفزایم که امروز بسیاری از مردم مسیحی و زرتشتی و ... نیز ختنه می نمایند.

برخی را عقیده بر این است که ختنه از لحاظ ریشه لغت به معنی ازدواج هم آمده است و چون از آغاز، بشر این عمل را در موارد ازدواج داشته لذا آن را مربوط به ازدواج و ختنه نامیده اند و در تأیید آن می گویند ابتدا جشن عروسی و ختنه با هم بوده و چون در کودکی انجام یافته باز از جشنی برای ختنه نیز سهمی داده اند ولی این حدسی است که متذکر آنند و ما در اخبار داریم که از سنت های حضرت ابراهیم است و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد همه و همه دستور اقدام به این عمل در کمتر از ده روز سن کودک داده اند که گفته خواهد شد.

برآوردی که کرده اند در آمریکا یک هشتم تلفات ناشی از سرطان ها مربوط به سرطان اندام های تناسلی است که ختنه تمام آنها را کاهش می دهد از این قرار ختنه سبب می شود:

(۱) سرطان آلت نزد ختنه شده ها به کلی دیده نشود که گفتم بین مسلمین و یهود دیده نشده است.

(۲) سرطان گردن رحم (محل نزدیک تماس آلت با رحم) به خصوص در فواصل نزدیک به وسیله آمیزش با رحم هائی که هنوز التهاب های بعد از زایمان یا قاعدگی دارند در نزد ختنه شده ها کمتر می باشد.

---

۱- این قسمت از مجله فرزین پزشک خانواده مسلسل ۱۰ صفحه ۳۶ استفاده شد.

(۳) سرطان پرستات نزد آنان که ختنه می کنند کمتر است.

(۴) پیلونفریت و آلودگی های چرکی مجاری ادراری از مثانه و حالب و کلیه کاهشی نزد ختنه شدگان دارد.

قطع پوست غلفه آلت (فورسکین) سبب می شود دفع ترشحات به آسانی صورت گیرد ترشحات مذکور که از ناحیه معلومی است و برای شناسائی بیشتر آن بهتر است مختصری از ساختمان آلت مرد بحث شود:

آلت مرد که در حال عادی بر قسمت جلوئی بیضه ها نرم و شل افتاده از دو قسمت متمایز درست شده است تنه و نوک که حد فاصلشان را دایره ای به نام تاج از یکدیگر مشخص می سازد و در منتهی الیه آلت که آن را حشفه گویند سوراخی است که در انسان مجرای مشترک خروج منی و ادرار می باشد.

بزرگی آلت که مقصود بزرگی آن در حال نعوظ و سفت شدن می باشد هیچ تناسبی به وضع ظاهر آلت در حال عادی یا تناسبی با بزرگی بینی یا نژاد مخصوص ندارد و چه بسا آلتی که در حال عادی کوچک می نماید و زمان نعوظ بزرگتر است ولی اکثر قریب به اتفاق آلت متوسط دارند و همیشه این تناسب برقرار که نازک تر درازتر و کوتاه تر قطور یعنی حاصلضرب قطر در طول تقریباً عدد ثابتی را به دست می دهد.

یک قلم باریک در زیر که جنس آن اسفنجی است و دو قلم قطورتر که کنار یکدیگر آنچنان بالای اولی قرار گرفته اند که جسم اسفنجی در قسمت پائین شیار بین آن دو قرار گیرد. وسط قسمت اسفنجی مجرای ادرار و اسپرم می گذرد و وسط دو جسم دیگر که

جسم های غاری (Corps cavernae) گویند شریانی عبور می نماید و در شیار بین دو جسم بالا یعنی قرینه نسج اسفنجی دو ورید سطحی و عمقی است که راه برگشت خون از آنهاست.

به محض آنکه شخص تحریک شد، دو جسم توخالی و جسم اسفنجی پر خون می شود و هر حوضچه ای از آنها که پر خون شد در اثر تحریک عضله ای در حال انقباض مانع برگشت خون از حفرات به خارج می گردد یعنی خون با فشار هرچه تمام تر حوضچه ها را پر می کند اما امکان خارج شدن خون با اتمام عامل تحریک می باشد و گاه در اثر دارو (اکونیت یا ...) یا نوعی بیماری (لوسمی) آن قدر نعوذ سفت و مداوم و دردناک می شود که مجبور به قطع آلت شده جراح آن را شکافی داده یا به اجبار بلکه به التماس بیمار آن را به کلی می برد.

ساختمان سر آلت (حشفه) و کلیتوریس زن (خروسک- بظر آلت تذکیر زن- چاچوله) یکی بوده و در جریان انگیزه های تحریکی هر دو پر خون می شوند.

پوستی بر حشفه قرار دارد به نام غلفه که سطح داخلی را رشته های عصبی فراوانی فرا گرفته و لذا آن را فوق العاده حساس ساخته است در آن قسمت که به تنه آلت می چسبند غدد مترشحه فراوانی موجود است که ترشحات شیری رنگ و غلیظ را بر روی حشفه پخش می کند و در زیر حشفه استتاله ای است که حشفه را مستقیماً به غلفه متصل می سازد و آن را لگام یا لجام یا افسار گویند.

ترشحات شیری رنگ قلمداد شده که اسمگما (Smegma)

گویند با ختنه کردن در برابر هوا و نور و مواجهه با طهارت روزانه قرار گرفته از بین می رود و به سرعت پاک می شود و همین ترشحات است که توانسته اند از طریق آزمایش در حیوانات آزمایشگاه به وسیله آن واکنش های سرطانی ایجاد نمایند.

در اغلب موارد غلغه دارای سوراخ بسیار تنگی است و این سبب می شود بر حشفه و آلت فشار وارد آورد و از آسان خارج شدن ادرار جلوگیری نموده احتباس ادرار صورت گیرد و قطره قطره خارج گردد؛ احتباس ادرار سبب التهاب و تورم شده تجمع ترشحات غددی و التهاب و گرد و غبار و ... و باکتری ها محل بسیار مناسبی که سه پایه اصلی (تاریکی، رطوبت، خوراکی) را دارند ایجاد عفونت نموده باز با توجه به اصل کلی که هر ضایعه حتی کوچک مجرای ادراری که با عفونتی مواجه شود از پائین به بالا عفونت را به تدریج به مثابه و حالب و بالاخره کلیه می رساند و پیلونفریتی را که تحت شماره (۴) شرح دادم ایجاد می نماید.

(۵) نعوظ در اشخاص ختنه شده بدون مزاحمت است در صورتی که نزد کسانی که غلغه دارند دردناک می باشد زیرا طول اجسام سه گانه مشروحه پر خون و زیاد می شود اما غلغه که جسمی اسفنجی و توخالی نبوده پوستی است نمی تواند به موازات آنها دراز و باز شود و در نتیجه غلغه بر حشفه فشار وارد آورده آن را متورم و دردناک می سازد آنچنان که بعضی بدون توجه به مذهب به همین علت مراجعه و مختون شده اند.

(۶) موارد بسیار تنگی غلغه و عفونت هم نعوظ را دردناک

می سازد هم آمیزش را سوزناک و مشکل.

(۷) شرح دادم سطح وسیعی از غلفه را شبکه عصبی فرا گرفته است و چون غلفه پر عصب بسیار حساس با فرج مواجه شد هنوز آمیزش کامل نشده تحریکات شدید ایجاد و سبب انزال زودرس می گردد.

(۸) هنگام جدا کردن غلفه یعنی با عمل ختنه یک حلقه نازکی از غلفه در مجاورت تاج باقی می ماند که انتهای شبکه شدید عصبی در آن حلقه است این اعصاب که وسعت قبلی خود را از دست داده اما محل اتصالشان باقی است سبب گردد با آنکه انزال زودرسی رخ نمی دهد اوج لذت و ارگاسم نیز موجود باشد.

(۹) توجه فرمودید چگونه آلت ختنه نشدگان مستعد پذیرش عفونت هاست حال اگر عفونتی یافت باید گفت و تجربه نیز نشان داده است که درمان سوزاک نزد ختنه نشده ها سخت تر و بدتر می باشد.

(۱۰) آنچه فوق العاده مهم است و باید از آن بحثی شود اینکه ختنه کردن سبب آزاد گردیدن حشفه می شود و حشفه ای که حاوی سلول های لذت برند می تواند بزرگ شود و رشد کند و در نتیجه باید گفت آمیزش برای ختنه شدگان لذت بخش تر است به علاوه در اینجاست که باید تعظیم مجددی به دستورات اسلامی بلکه به دستورات الهی کرد که چرا امر به ختنه در دوران مخصوص نوزادی می فرماید و بجاست جمله ای را که یکی از اساتید بزرگ دانشگاه اصفهان (۱) [\(۱\)](#)



در کتاب خود (رازهای جنسی و فرهنگ آن) نوشته است بدون تغییر بیاورم:

«امروز علاوه بر سنت پسندیده ختنه که در بین مسلمانان بدعت گذاشته شده بیش از ۰/۰۸۰ امریکائی ها فرزندان خود را ختنه می نمایند. گرچه تا قبل از بعثت حضرت محمد به این مسئله که از هزاران هزار سال قبل توجه مردم کره خاکی را به خود جلب کرده بود دستور اکید و سفارش مطلق داده نشده بود با وجود این حضرت ختمی مرتبت و پرچمدار دین مبین اسلام با دانش و بصیرتی واقع بینانه که ملهم از الطاف خداوندی بود بر این امر صحه گذاشته آن را امری واجب الزامی و سنتی مقبول برای کلیه افراد جهان به ویژه مسلمانان جهان قائل شدند و امروزه پس از گذشت قرن ها فوائد و منافع ختنه آشکار گردیده است.»

(۱۱) وجود شبکه عصبی و التهاب و خارش و ... نزد کسانی که ختنه نشده اند و به همین علت سبب می شود دستشان برای خاراندن یا نگریستن یا ... بیشتر به طرف پایشان دراز شود آمار مبتلایان به استمناء چنین نشان می دهد که نزد ختنه نشده ها به مراتب بیشتر از ختنه شدگان است.

آری ختنه را باید در دوران نوزادی به عمل آورد و جا دارد به خاطر اهمیت موضوع بحث مستقلی از آن نمود از این رو عنوان:

چه وقت باید ختنه کرد؟

گرچه عنوان غلطی است و باید گفت چرا دستور داده اند روزهای اول تولد باید ختنه کرد ولی برای جلب نظر بود:

رشد همه اعضاء نوزاد سریع است حشفه اش هم نباید محبوس بماند حشفه ای که سلول های مخصوص آن را می سازند که درک لذت با آنهاست و ختنه در روزهای اول سبب می شود حشفه آزاد بماند و سریع رشد کند همان سرطان آلت که گفته شد در بین مسلمانان و یهود دیده نمی شود به ندرت بین کسانی که دیرتر ختنه شده اند دیده شده است (۱) و علتش را چنین بیان می دارند:

در آن مدت که غلفه بجاست تحریک شیمیائی مترشحاتی که به جای می ماند و تحریکات مداوم مکانیکی Smegma که خشک شده از طرف دیگر سبب سائیده شدن سطوح ظریف می گردد.

تأثیر عوامل محرک مذکور از چهار تا نه سال امکان هرگونه عکس العمل سلولی و بافتی را جهت تهیه زمینه مساعد بعدی به خوبی نمایان می سازد و به همین علت می فهمیم چرا باید در روزهای اول تولد ختنه نمود.

تحقیقات متعدد نشان داده است که تمایل به سرطانی شدن در مواردی بیشتر است که پوست پیشین آلت سخت و محکم می باشد و عقب رفتن آن به سهولت انجام نمی گیرد و رعایت نظافت مشکل می شود در این هنگام یک سلسله تحریکات مزمن روی می دهد که به موقع خود موجب بروز لکه های سفید روی آلت می شود و این حالت شرایط

پذیرشی قبل از سرطان است و با گذشت زمان به تدریج با وضع خاصی به سرطان مبدل می شود. اما به این سهل و سادگی نباید درباره تعیین وقتی که اسلام کرده گفت و گذشت بلکه باید به جنبه

اعجاز علمی تعیین وقت

ختنه از طرف اسلام نیز اشاره کرده مطالبی را ذکر کرد

وقتی از پرفسوری درباره ختنه کردن پرسیده شد نکات جالبی جوابی که داد این چند جمله بود:

زمان پروترومیین نزد نوزادان در روز چهارم از همه وقت پائین تر است (در چهار روزگی احتمال خونریزی بیشتر از سایر اوقات می باشد).

برخی پزشکان ختنه را در روز اول تولد انجام می دهند و ظاهراً عوارض نامطلوبی مشاهده نمی کنند عقیده عمومی بر اینست که به جز در مواردی که شرایط و مقتضیات عمومی کودک تعیین زمان سیلان و انعقاد را ضروری سازد این روش ها در مقدمه ختنه (تعیین زمان انعقاد و سیلان خون) لازم شمرده نمی شود.

برای مزید اطلاع گفته شود که بعد از یک هفته فاکتورهای انعقادی خون در نوزاد به حد اکمل می رسد و هم اکنون کتابی که در اطاق دارید و آداب و سنن اسلامی نوشته بردارید ملاحظه خواهید کرد:

از حضرت صادق است: ختنه کنید فرزندان خود را در روز هفتم که بیشتر پاکیزه می کند بدن طفل را و گوشت بدن او زودتر می روید و زمین کراهت دارد از بول کسی که ختنه نکرده باشد (روز

هفتم روزی است که فاکتورهای انعقادی کامل شده احتمال خونریزی به حداقل رسیده و اولین روزی است که با توجه به کمال فاکتورهای انعقادی سرعت رویش نسج از روزهای بعد بیشتر می باشد و چرا زمین از ادرار ختنه نکرده که کانون احتمالی عفونت هاست کراهت نداشته باشد.

سنت است روز هفتم ختنه کردن پسر و اگر روز هفتم نکنند سنت است تا بالغ شدن طفل (توجه به بلوغ و احتلام و ارتباط حشفه و غلفه با آمیزش را که تاکنون شرح دادم فراموش نفرمائید) و بعد از بالغ شدن بر خودش واجب است و برخی گفته اند نزدیک بلوغ بر ولی طفل واجب است (۱).

نبی گرامی فرمودند: زمین نجس می شود از بول کسی که ختنه نکرده باشد چهل روز و باز فرمودند زمین ناله می کند به سوی خدا از بول ختنه نکرده.

از حضرت کاظم است: ختنه کردن پسر در روز هفتم سنت است و اگر جلو اندازند باکی نیست برای مزید اطلاع گفته شود که ختنه در نزد زنانی که بظر بزرگ دارند در اسلام وارد شده و علت آن را لذت بردن بیشتر موقع آمیزش دانسته اند و به ختنه زن خفص گویند (بظر نیز در زن موقع تحریک التهاب می یابد و در برخی بزرگ و ملتهب می شود که آلت مرد را برای یکی دو ثانیه محکم نگه می دارد).

بدون شک توجه به این اصل بسیار جالب فرمودید که دستور داده شد تا روز هفتم و بالاخره تا روزگار بلوغ (یکی از علائم آن

احتلام است) ختنه کردن را جزو سنت ها محسوب دارند اما از بلوغ به بعد بر صاحب آلت یعنی بر کسی که با مختون شدن قسمتی از سلامتی خود را تضمین می کند و از بلوغ به بعد است که می تواند قسمتی از سلامتی همسرش را نیز تضمین نماید آری از بلوغ به بعد ختنه کردن بر او واجب می گردد.

مطلب دیگر توجه دادن است به این که همان باقیمانده ختنه نزد مرد و زن سبب حظ بیشتر در زمانم آمیزش می گردد و نبی گرامی به ام حبيب نامی که دخترها را خفص می کرد فرمودند لاتنهکی ای لاتستاصی واشمی فانه اشرق للوجه واحظی عند الزوج (از بیخ ختنه مکن بلکه کم گیر که صورت را تابان می کند و نزد شوهر بسی حظ دارد).

#### ختنه حیوانات

پستانداران مخصوصاً آنها که بیشتر در ساختمان های مشترک تناسلی با مردان نزدیکی دارند با آلت ختنه شده دنیا می آیند ولی آنها جز میمون ها بقیه فصل معینی فحل می شوند و برای آمیزش آمادگی پیدا می کنند گوسفندان اصیل در آبان و اسفند و دسته دیگر یا در آبان یا در اسفند. اغلب گربه ماندها در اسفند به علاوه آمیزش همه و همه آنها تابع مقرراتی است و بیماری های مشترک با ایشان که جنبه تخصصی آمیزشی داشته باشد وجود ندارد وانگهی غلاف شدن حشفه ذکور شناور در مایع آمینوس پر از ترشحات مادینه ای و دستور آزاد گذاردن حشفه پس از اینکه محیط شناوری خود را از آب تبدیل به هوا می نماید مطلب جالبی است که چیزی یا چیزهائی علاوه تر از

رشد بعدی حشفه دارد که فعلاً نمی دانیم یا دیگری می دانند و من اطلاع ندارم به علاوه اگر قرار این بود که حشفه خر و گاو و میمون و ... هم غلفه داشته باشد و به انسان بگویند اگر از غلفه آزادش کنی جنس نرینه آن حیوان لذت بیشتری می برد (برحسب اینکه سلول های حشفه همه پستانداران و از جمله انسان عملی مشابه داشته باشند) به نسبت اینکه حیوان نرد و ماده از یک صاحب با صاحب های مختلف بوده باشد اختلاف های اجتماعی و صرف نیروهای انسانی در راه لذت بردن حیوانات جزو کارهای صددرصد بیهوده خلقت محسوب می شد و ستمی بر حیوانات وحشی بلاصاحب بود که کسی بدادشان نمی رسید و لذت بیشتری با مختون ساختنشان بهره اشان نمی ساخت.

### شاهکار خلقت

همه چیز خلقت شاهکار است اما چون به آن عادت کرده یا به همه چیزش اطلاع داریم متوجه نیستیم آیا هوا- آب- خورشید- درخت- انسان و حتی آفرینش خاک شاهکار نیست؟

اینکه عنوان را شاهکار خلقت گذاشتم شاهکار خلقت از این جهت تلقی می شود که موجودیتی است که می بایستی به آن متوجه شده باشیم و نشده ایم.

شاید این سؤال برای شما مطرح شد که پروردگار حیوانات را ختنه شده آفرید زیرا اگر با غلفه متولد می شدند ختنه کن پیدا نمی کردند یا باید غلفه داشته باشد و عوارض آن را متحمل شوند و

کمتر لذت جنسی ببرند و از جانب خلقت ستم‌دیده باشند یا ختنه شوند یا خلقت اضافی پیدا نمایند اما:

به موازات تکامل اتصالی تدریجی انواع می بینیم در جنس نر به تدریج اثر غلفه و در ماده پرده بکارت پیدا می شود و هرچه چین های مغز بیشتر می گردد غلفه نیز بیشتر خود را ظاهر می سازد مغز سگ و گربه از گاو و خر به نحوی نسبت تکاملی دارد و به همان اندازه پرده بکارت هلالی کوچکی در قسمت پائین مهبلش قرار گرفته و اثر غلفه در سگ و گربه ظاهرتر از خر و گاو است و به همین نسبت پیش برویم در میمون اثر تکاملی در جنس نرد و ماده بیشتر است ولی چه ارتباطی بین غلفه و پرده بکارت با تکامل مغز وجود دارد؟ هنوز توجهی به آن نشده و آنقدر هم نشده که شاید قبل از من (نویسنده) کسی به ارتباط مغز و بکارت توجه نکرده است و به نظر می رسد غلفه که باید در مرد پاره شود و بکارت در زن به همین دلیل که ارتباطی ازدواجی فوق العاده ای در حظ و لذت بردن دارند خلقت هر دو علاوه بر جریان امور مربوط به بهداشت جنبه نیرومند اجتماعی را حائز بوده باشند.

تذکری به والدین درباره ختنه

تذکره لازمی که به پدران و مادران داده می شود توجه کامل به ختنه فرزندانشان است اولاً باید سخن عوامانه زشت و زیبا شدن آلت که با ختنه پیدا می شود فراموش نموده این فکر ناوارد را طرد نمایند در عوض مراقبت کلی و کافی نمایند که کوچک ترین صدمه ای

به سوراخ آلت وارد نیاید که در غیر این صورت عوارض ناهنجاری را به وجود خواهد آورد یعنی اگر مقداری از سر حشفه بریده شود یا بد بریده شده و زخمی پیدا نماید به محض آلوده شدن مجاری استعداد عجیبی برای پس زده شدن ادرار عفونت یافته به مثانه و حالب و کلیه به وجود خواهد آمد یا صدمه ای به لجام وارد آید و آلت را در حالت نعوظ اندکی کج بدارد.

آدمی سوراخ های وارد کننده یا صادر کننده ای دارد و گاه در هر دو عمل مشترک است آنچه را صادر می کند اگر فضولات جسم است که قابل درک و احساس می باشد از بخار آب و ادرار و مدفوع و اشک و عرق و چرک گوش و ... و اگر صادرات از فضولات ماوراء جسم باشد به وجود آن می توان بدون درک و احساس وقوف یافت چون لذت چشم یا زنای چشم.

فضولات یعنی آنچه زیادی و فضله و زیادتی است و نباید بماند و اگر بماند برای بدن سم و زهر است اما هر جایی نمی توان فضولات را تخلیه کرد: در اطاق، در راه، در برابر مردم، (حتی به وسیله نظر برزنی که صاحبش نیست)

گاه عضو نیرومندی چون گوش است که در معیت چشم جنبه وارداتی قوی به مافوق جسم دارند و صادرات آنها قابل اغماض است چون چرک گوش برای دفاع از ورود حشرات به گوش یا اشک چشم که شرح داده شد و چون واردات آن دو به جان فوق العاده سنگین و دگرگون ساز است انرژی های حاصله به صورت صادراتی های غیر قابل درک و احساس که اغلب تشکیل دهنده خصائص و صفات می باشد جلوه گر است و تمام صفات و خصائص ساخته عصاره های از خاک و



محیط در اجداد یا خود شخص یا وارداتی های از گوش و چشم می باشد که در بهداشت نسل آن را شرح خواهم داد.

گاه سوراخی چون بینی است که صادرات و وارداتی جسمانی و مادی دارد هم می رساند و هم دفع می کند به هر صورت مطلب را سنگین و ناپخته نکرده هدف و قصدم را بیان دارم:

یک سوراخ کوچک دفع کننده ادرار و اسپرم اگر زهر و سمی جسمانی که باید دفع کند باز پس زند و به طرف بدن بفرستد چه غوغاها که نمی شود و چه سلامتی ها که به خطر نمی افتد اما مراقبت از راه های به جان کشیده شده (گوش - چشم - دل) هر چه رسید هر صدائی هر سختی هر عقیده ای وارد شود هر منظره ای هر شکلی هر فرمولی وارد شود هر قانونی هر تشکیلاتی هر فتح و قهری وارد شود وای بر این گوش و وای بر این چشم و وای بر این دل که باز باید شعر بابا افضل کاشی که در جلد ۱۴ از آن شرح مفصلی دادم تکرار نمایم: گر در طلب جوهر کانی کانی - و در پی عمر جاودانی جانی من فاش کنم حقیقت مطلب را هر چیز که در جستن آنی آنی. آیا گوش و چشم و دلت ترا چه خواهد ساخت از گوش پول از دل پول وارد می شود پس تو پولی. از چشم چشم چرانی از گوش عشوه گری از دل دلبری وارد می شود پس تو عورتی. اگر از گوش علم از چشم علم از دل علم وارد می شود پس تو علمی از گوش خدا از چشم خدا از دل خدا وارد می شود و چیزی در وجود تو نیست تو تسلیمی تو راضی به رضای اوئی میل تو میل خداست پس او می خواهد برگ بيفتد تو خواسته ای او می خواهد ماه و خورشید بتابد تو خواسته ای او می خواهد... تو خواسته ای ... پس تو مثل خدائی (مثل بر وزن عسل)

## پرده بکارت

فلاینی ابتکار دارد یعنی کاری انجام داد دست نخورده و بلکه کاری که قبل از دیگران ابتدا دست او انجام داده است. فلان زمین بکر است یعنی دستی به آن نرسیده و عملی بر آن انجام نیافته است. مبتکر اولین کسی است که بکارت عمل را برد و بعد به دست اختراع و اکتشاف دیگران بدهد تا نطفه تحقیق و تجربه را در آن بارور سازد و نتیجه و محصول بردارند و پرده بکارت نیز به همین قیاس و سنجش عضوی بلکه حائلی است که دست نخوردگی و بکر بودن را رسانده و اگر مقصود پرده بکارت دختران باشد یعنی هنوز عملی بر آن انجام نگرفته و عامل مبتکر آن فقط شوهر و همسر اوست.

پرده بکارت چیست و انواعش کدامست بعد خواهیم آورد.

آیا دختر باید با پرده بکارت به خانه شوهر رود یا خیر؟

پرده بکارت نزد دختران از انواع تشریفات بیش نیست! از آنجا که خدای متعال همه نوع جنبنده ای دارد آنکه در ۵۰ درجه سرمای زیر صفر سیبری زیست می کند تا آنکه در ۵۰ درجه گرمای صحراء الکبیر افریقا به سر می برد در میان انسان ها نیز انواع و اقسام عقاید نسبت به داشت و نداشت پرده بکارت نزد دختران که از این به بعد آن را پرده می گویم وجود دارد اما پیدایش عقاید مختلفی ناشی از ارتباطات فامیلی و عقاید دست اولی است که درباره ازدواج و نکاح و تولید و نگهداشت نسل به عنوان سنت ها و مقررات بر جان افراد مسلط و حاکم است.

خداوند متعال انسان هائی دارد که در مرفی ترین کشورها

زندگی می کنند و چنین فهمیده اند که دختر قبل از ازدواج حتی با پسری که می خواهد با اخلاق و رفتارش آشنا شود باید آموزش کند تا پس از ازدواج چون به مرحله فیزیولوژیکی ازدواج هم رسیدند از آموزش یکدیگر راضی و بهره مند باشند یعنی قبلاً یکدیگر را برای تمام مراحل به بوته آزمایش در آورده و سنجیده باشند و نیز انسان هائی دارد که در ولایتشان زنهای یکدیگر را عوض کرده یا به یکدیگر قرض می دهند و انسان هائی که عقیده دارند مردها نمی توانند چند زن بگیرند اما زنان شایستگی این را دارند که همزمان چند همسر داشته باشند.

در همان کشور متجدد و مرفعی که هر پسر و دختری خیال ازدواج کردند باید به اخلاق و رفتار (که آموزش هم جزئی از رفتار است) یکدیگر آشنائی قبلی حاصل نمایند آری در همان کشور نزد برخی پرده ارزشمند، و جوان، دختر پرده دار می خواهد.

در اینجا خارج از موضوع سرگذشت مختصر قابل توجهی را ذکر نمایم: دکتر اقتصادی با همسرش به یزد آمده بودند اهل همان کشوری که بیشتر از هر جا باید قبل از ازدواج همسران آینده بدانند آمیزشی هم که خواهند داشت پسند یکدیگر است یا خیر.

یکی از دوستان آشنا به زبان از وی پرسید عقیده شما درباره پرده بکارت چیست؟ گفت پرده بکارت چیست! باز پرسید گفت نمی دانم! به همسرش روگرداند و گفت تو میدانی پرده بکارت چیست؟ گفت.... و در آخر افزود که در برخی خانواده های روحانی عقیده دارند دخترشان باید آن را داشته و با آن به خانه شوهر رفت که در اینجا سؤال دیگر پیش می آید: آیا پرده بکارت

که نزد خانواده های روحانی اهمیت دارد یک موضوع مذهبی است یا خیر؟ اگر هست چرا بقیه مردم جزئی از مذهب را محترم نمی شمارند و اگر نیست چرا به روحانیانی که به خرافات تا این حد حتی برخلاف عقاید همگانی معتقدند احترام می نهند؟! در اروپا کشوری چون یونان وجود دارد که پرده دختر بزرگ ترین سرمایه اوست (از قدیم هم در یونان به این مسئله اهمیت داده می شده و حتی خدای عروسی به نام هیمن یعنی پرده بکارت داشته اند) و در همان اروپا کشور .... که دختر پرده دار را بی عرضه و پرده در را روشنفکر می شناسند اما در همین کشور که تبلیغات سکسی آن بیشتر در دست فریدویسمی ها بود امروز بیشتر در اختیار شکارچیان دخترهاست (دقت فرمائید)

از قرار آنچه آوردم پرده داشتن تشریفاتی بیش نیست بدین قیاس که عامل مبتکر یعنی شوهر داشتن هم تشریفاتی بیش نیست یعنی می توان هم شوهر یا شوهرانی دلخواه داشت هم شوهری دلخواه و قانونی و هم شوهری برای تمتع یا تولید نسل و شرح قسمت اخیر که برای عده ای ناآشنا به نظر می رسد با کسانی می باشد که مختصر آشنائی به روابط خانوادگی برخی متجددین غربی دارند.

سابق بر این حرف اضافه تری هم بود که امروز آورده نمی شود: بسیاری از متخصصین زنان اگر شکم زنی را باز می کردند و کاردان هائی که شکم مرد را جراحی می نمودند هرچند عضو دیگری باید مورد عمل قرار گیرد آپاندیس را هم برمی داشتند و چون علت پرسیده می شد می گفتند لوزه ها، آپاندیس، پستان مرد از زوائد آفرینش است که هیچ به کار نیاید و طرفداران بلاشکال نداشتن پرده هم به زوائد

آفرینشی اضافه کرده پرده بکارت را نیز می افزودند اما پس از شناخت اعمال چندگانه لوزه ها و آپاندیس و اثر فیزیولوژی مهم آنها بر سلول ها و انساج دیگر حتی کسی از پستان های مردان نیز سئوالی نمی کند چه رسد اینکه بگویند پرده بکارت برای چه مقصد و مقصود آفریده شده است.

اشکال ناوارد دیگر مقایسه بین پرده بکارت و غلفه مرد می باشد که چون این زائد است و ختنه باید کرد آن هم را باید برداشت و آنقدر ناوارد مطلبی است که شما هم حق دارید اعتراض کنید که چرا از آن نامی آورده شد.

دسته ای گویند پرده حائل ورود میکرب هاست و سوراخ های طبیعی پرده همانند تمام سوراخ های بدن قوای دفاعی طبیعی کاملی را در اختیار دارند و اینکه حائل توسط همسر برداشته می شود به همان علت که ورود اسپرماتوزئیدهای گوناگون و اشخاص مختلف سبب می شود بدن پادزهرهای مختلف تهیه کند و مجموعه ای از تهیه شده ها هر نوع اسپرم وارد شده را خواهد کشت و به همین علت فواحش نازا و عقیم می شوند حائل و مانع ورودی متجاسرین یعنی پرده پس از دریده شدن به وسیله همسری که قوای دفاعی خاص و مخصوص خود از دیگران دارد همسر را نیز از این راه بهره مند می سازد.

آنچه طرفداران فراوانی دارد اینکه پرده سد طبیعی عفت است و اینکه مرد ندارد چون که نه قاعده می شود نه حامله و دختری که می گوید با خوردن قرص های جلوگیری یا به کار بردن ابزار و آلات از آبروریزی (در صورتی که آبستنی نامشروع برای آنان آبروریزی باشد) جلوگیری می نمایم باید گفت خوردن قرص و

جلوگیری نوعی مبارزه ضعیف بلکه مبارزه موقت با طبیعت است که در نوع شدیدتر و دائمیش در بستن لوله های رحم یا در آوردن تخمدان ها می توان جستجو نمود.

کسانی که به تکامل اتصالی تدریجی انواع عقیده دارند می گویند اعضاء غیرقابل استفاده در انواع متکامل هرچه به طرف بالا برود تحلیل یافته تا سرانجام از بین رفته یا خواهد رفت و اعضائی که مورد استفاده باشد با تکامل حیوان رشد بیشتری پیدا کرده و به شکل کاملتری در نوع بالا-تر ظاهر می شود همانند مغز در انسان که لب های فرنثال و ... که مرکز تعقل و تفکر و لازمه زندگانی موجود برتر یعنی انسان است به تدریج از رده های پائین به بالا تکامل یافته و چین خوردگی های بیشتری پیدا می نماید همین طور است تکاملی که گذشت زمان بر پرده بکارت انواع از راه پائین به بالا اعمال داشته و نوع کامل تر از همه را در انسان به وجود آورده است.

آثاری از وجود پرده بکارت را در قسمت انتهائی خارجی مهبل حیوانات حدس می زنند و پرده نزد هیچ کدام جز سگ و گربه که به صورت هلالی و سطحی و نصفی در قسمت پائین یافت می شود وجود ندارد و نزد میمون ها نیز تکامل نیافته و همانند انسان نیست (۱) و به همان نسبت که مغز پیشرفته است پرده بکارت نیز با انحرافات که باز نسبتی با اجتماعی بودن حیوان نیز شاید داشته باشد پیدا می کند تا به انسان برسد از این قرار:

---

۱- نزد کره اسب کمی نمو کرده و در گوساله بیشتر است و شکل حلقه دارد.

اگر خر و گاو و ... ختنه کرده به دنیا می آیند و آدمی ختنه باید کرد. حیوانات به وسیله بال و پر و پشم و مو گرم می شوند و انسان لباس لازم دارد و هر چیزی از انسان را در نظر آورید تا آنجا که به پرده بکارت برسیم می بینیم نوعی ارتباط و وابستگی بین اعضاء آدمی با اوضاع و تحولات اجتماعی وی برقرار است که خواه و ناخواه باید بر خودش نیز ثابت شود یک موجود اجتماعی آفریده شده که باید پوستش، مویش، پرده بکارتش، آلتش همه و همه او را از اجتماع متأثر سازند و خود نیز بر اجتماع وارد باشند یعنی اجتماع فراموششان نکند.

دختری که در اجتماع خاص آورده شده زندگی می کند و اگر هنگام اولین آمیزش با شوهرش پرده داشت حتی او را سرزنش می کند و بی عرضه می خواند همین خود نوعی ارتباط منفی پرده با اجتماع است که اگر آن را از دست نداده باشد بی عرضه تلقی می شود و گفتم این از قراردادهای اجتماعی است که دو کشور در جوار یکدیگر هر دو دارای دانشمندانی و صاحب خردمندانی است یکی کمونیسم را می پسندد و دیگری با آن ضد است یکجا سرمایه داری آنقدر عزیز است که چون به هم رسند سلام و تعارفشان در کلمه «چند می سازی» یعنی درآمدت چه پایه است خلاصه می گردد و همسایه اش نقطه عکس و مقابل به عقاید سرمایه داری مانند دشمنی می نگرد که ضد بشر است. پرده داری و پرده دری هم یک جا خوب و جای دیگر بی عرضگی است اما طبق تحقیقاتی که به عمل آمده کلیه دختران حتی نزد آن مسلک و مرامی که گفته می شود بکارت به چه کارت آید چشمداشت خاصی

نسبت به آن رفیقی دارند که ازاله بکارتشان کرده است یعنی در ضمیر باطن کلیه دختران ارزشی برای پرده وجود دارد و پسرانی که بدون انتظار و توجه به نامزدی و قصد ازدواج ازاله بکارت کرده اند کمتر حاضرند دختر ازاله شده را به همسری برگزینند یعنی در ضمیر باطن پسرانی که در محیط آزاد یعنی در محیطی که پرده فقط به کار معرفی بی عرضگی می آید زندگی می کنند باز برای پرده ارزشی به حساب خود می آورند ممکن است بگوئید در آنجا که مانند ولایت دکتر اقتصاد نام آورده شده است و نمی دانند پرده بکارت چیست مسئله را چگونه تلقی می نمائیم؟ باید گفت در مونت کارلو هرگز کسی نسبت گناه به قمار نمی دهد! و نوع عامیانه اش که ابلهی سر در آب می نوشید گفتند اینگونه آشامیدن عقلت کم می شود گفت عقل چیست؟ گفت بیاشام! و اگر در محیطی بوده باشد که پرده سرمایه دختر محسوب گردد همانگونه که دزد ستمگر به قصد پاکباز کردن سرمایه داری کارگاهش را آتش می زند پسر یا مردی که ازاله بکارت کرده به قیاس و سنجش می آید و در هر صورت از طرف کلیه ادیان آسمانی پرده بکارت سنت عفت و در حصین و حصار بودن فرج زن محسوب گردیده و در تورات و انجیل هر جا نامی از آمیزشی و ازاله بکارت شده اظهار تنفر گردیده و معرفی مریم عذرا که قرآن نیز معظم لها را تحت عنوان «والتی احصنت فرجها» (۹۱ الانبیاء) نمونه اعلائی عفت و پاکدامنی و سیده زنان جهان عصر خویش معرفی می فرماید و در برابر آنقدر نصارا افراط کردند که چون حضرت مریم به بکارت ماندن و راهبه شدن و طرد تمایلات جنسی را مدح و ثنا کردند و زمانی برای مادران روحانی برای اینکه از یاد خدا دور نمانند



داشتنش را واجب دانستند اما اسلام پرده بکارت دختر را که باید به وسیله همسر عزیزش از دریچه عفت و عصمت به کناری زده شود هرگاه دیگری چنین کاری کرد به شوهرش اجازه می دهد در صورتی مایل به زندگی با دختر باشد باز اختیار تصمیم دیگری دارد که مهریه اش را پردازد یا خیر یعنی پرده ای که از طرف دیگری دریده و اینک به شوهر رسیده شوهر را نیز می رسد نسبت به مهریه ای که بوی روا داشته هرگونه تصمیم مقتضی و لازم را بگیرد اما اسلام عزیز دو مکتب دارد مکتب اخلاق و مکتب مقررات و بدون آنکه شرحی دهم با ذکر مثالی آن را پخته و قابل هضم می نمایم:

دوست شما که بسیار نزدتان محترم است به شما می گوید رفیق از زندگی در خانه اجاره ای خسته شدم شما که او را دوست دارید و صاحب چند خانه اید می گوئید خانه فلان محل مرا دیده ای؟ آری. مشتری داشت که چهل هزار بخرد ندادم و به تو می دهم شما می روید و هرچه دارید حتی لباس ها و کتاب ها را می فروشید و برمی گردید که اینک چهل هزار اما دوست شما می گوید نمی دهم! چرا؟ فقط صحبتی شد پشیمان شدم صیغه که جاری نگردید! در اینجا مقررات که باید تحت شرایط مخصوصی به استحکام و قدرت واقعی اجرا گردد شما را گنهکار نمی شناسد اما مکتب اخلاق اسلامی شما را سرزنش می کند.

دختری ازاله بکارت شده گرفتید و مهریه دادید یا ندادید باید رعایت مکتب اخلاق اسلامی هم نمود و به خاطر خدا چون هرکس به قدر کفایت رنج دارد و دار بالبلاء محفوظه هم به اندازه لازم گرفتاری دارند شما باید سعی کنید اگر رنج بردار نیستید لااقل رنج به گزار نباشید و بر گرفتاری کسی نیفزائید. شما تصمیم خود را

لحظه اول بگیریید نه آنکه عمری دختری را سرزنش کرده او را در قلابه زخم زبان خود زندانی و به تازیانه جلوگیری از آبروریزی وی که تن بدلت ها می دهد مدام مجروح سازید.

با وجود آنکه همانند اسب دیوانه افسار گسیخته ای روابط جنسی رو به خانه فساد به سرعت روان است و روز به روز وضع روابط جنسی زننده تر و رو به تزاید می باشد اخیراً در کشورهای اروپائی و امریکائی تمایل بیشتری بین جوانان پیدا شده و مایل هستند حتماً با دختر «دست نخورده» ازدواج نمایند امروز به وسائل مختلفی پرده بکارت درست می نمایند یا پاره شده را بخیه می زنند و اخیراً روشی که دکتر زیلو زایدل (Sillo-Seidl) مجارستانی متخصص بیماری های زنان و زایمان در فرانکفورت ابداع و به جای دوختن با چسب پلاستیکی مخصوص در عرض دو دقیقه پارگی را به هم می چسباند (از همین چسب امروز برای اتصال بافت ها و عصب های جدا شده نیز استفاده می شود)

پرده بکارت ممکن است با آنکه پاره می شود خونریزی ندهد.

پرده چند جور است: حلقوی، هلالی، غربالی، عمودی، لوله ای، دوکی، دندانان ای که نوع اخیر قبل از آمیزش تصور پارگیش می رود که همواری و منظم بودن کنارهای مضرس پرده سبب روشنی آن می گردد.

سوراخ پرده از نوک سنجاق تا کلفتی انگشت و گاه دو انگشت با هم می باشد.

در جلد ۱۴ مربوط به ورزش گفتم اغلب ورزش ها امکان دارد پارگی پرده بدهند.

پارگی پرده بیشتر در بخش پائین آن است.

پرده بدون سوراخ نیز وجود دارد که با قاعده شدن دختر و جمع شدن خون در پشت آن درد ایجاد می گردد. گاه پرده آنقدر محکم و غضروفی است که باید با عمل جراحی پاره شود.

در نزد برخی از دختران حتی اثری از پرده نیست و نزد بعضی آنچنان خاصیت ارتجاعی و سوراخی که قطورتترین آلت شوهر هم وارد و خارج می شود بدون آنکه قطره ای خونریزی کند و چه بسا در اثر سانحه یا حادثه ای بکارت پاره شده باشد و خودم برای یک دختر چهار ساله بینوائی که بر شاخه ای از درخت افتاده و پارگی داده بود کمیسیون پزشکی کردم و به پدر و مادری دادم که اشک می ریختند و مومی کنند تا زمان ازدواج به مدعیان بدهند!

به افتخار کسانی که طرح این بحث برایشان جالب بود که پرده بکارت همانند رشد مغزی نوع کاملش در انسان دیده می شود آری به افتخارشان این مطلب را اضافه نمایم تا اگر مورد سئوالی قرار گرفتند که انسان در آمیزش همانند پستانداران دیگر عمل می نماید بگوئید: اختلاف آنقدر هست که حتی گذاشته شدن عانه به عانه (زهار به زهار) در انحصار و اختیار انسان است و اعمالی مشابه آن که .....

## استمنا

گاه سرکشی و طغیان انسان ها در مقام سنجش کمیته و مقیاس کیفیتی از آسمان ها و آنچه آفریده شده سنگین تر و نابکارتر می باشد.

چه بسا تمام سفر او فرستادگان الهی بر امری اتفاق کرده اند که زشت است. پلید است. حرام است اما بنا بر مصالح و مقتضیاتی همان آلودگی از طرف انسانی یا اجتماعی حتی مفید و ضروری شناخته گردیده و با چنین وضعی گفته می شود که برای نابکاری هیچگونه دریغ و قصوری نشده است:

آدمکشی را همه بد دانسته اند اما به عناوین: پاسداری و حفظ صلح، پایان دادن بداختلافات، برقراری امنیت و ... قتل های دسته جمعی را به صواب و صلاح بشریت قلمداد و اقدام می نمایند و سر آخر هم به قول یکی از دانشمندان کسی که بر یک نفر غلبه کرد و وی را کشت قاتل محسوب است اما اگر اجتماعی را نابود ساخت و بر آنها غالب شد و هزاران نفر را کشت فاتح شناخته می شود.

لواط چون دستگاه های انتظامی و قضائی را معطل ساخته و سبب گسترش و امتلای زندان ها شده و بودجه مملکتی را تهدید به کاهش و کمبود می نماید قانونی و به صلاح عمومی است و حتی مقالاتی به نفعش نوشته و از عمل شنیع مذکور تعریف ها می نمایند.

شراب، قمار، دزدی و .... و هر گناهی تصور شود که بالاتفاق پیامبران الهی آن را مذموم شمرده حرامش کرده اند باز طرفدارانی دارد و از جمله مطلب مورد بحث یعنی استمنا و جلق زدن می باشد که هرچند کتاب های فراوانی علیه آن قلمی گردیده اما گوشه و کنار

جمالاتی به نفع آن نوشته می شود و عجیب آنکه نویسندگان موافق اغلب همان کسانی هستند که گناهان دیگر را هم با شرایط و ضوابطی صواب بلکه صلاح معرفی نموده اند و از آنهاست آنکه می گوید: صرف اندکی مشروبات الکلی مفید می باشد و سخنی مشابه که استمناء کردن با فواصل زیاد زیان بخش نیست و اگر جلد هفتم اولین دانشگاه قسمت مربوط به الکل را خوانده باشید یقین حاصل کرده اید که خوردن حتی قطره ای مشروب مضر است و با ادامه مطالعه در این قسمت باور خواهید نمود که حتی یک مرتبه استمناء زیان بخش می باشد.

کسی که حکم خدا را دگرگون ساخت تنها در زمره کسانی نیست که منکری را معروف کرده است بلکه غیر از خودش نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و همه پیامبران الهی صلوات الله علیهم همه و همه را در اتفاق به حرمت گناه (العیاذ بالله) چنین معرفی کرده که در اشتباه بوده اند و چه کسی نابکارتر از ستمکارانی که در برابر پیامبران الهی مکتب باز کرده و حاضر نباشند پذیرند که روزی با پیشرفت علم جنبه های زیان بخش تازه ای کشف و به استمناء نسبت داده شود همان گونه که بسیاری از مطالب علمی مدت ها مسیری برخلاف آنچه پیامبران آورده بودند داشت و امروز مشاهده می کنیم به مسیر اصلی بر فطرت و موافق انبیاء برگشته است.

خدای متعال جماد را آفرید و اشعه های تابناکی در آنها قرار داد که نوعی دفاعشان است در برابر متجاسرین و ...

نباتات را آفرید که تا زنده اند و اعمال شیمیائی در آنها انجام می گیرد علیه قارچ ها و انگل ها و باکتری ها و عوامل متجاسر قدرت دفاعی داشته باشند (در جلد دوم آنجا که از دستور حضرت یوسف

مبنی بر ذخیره کردن گندم های در خوشه برای سال های قحطی بحث شده و همه از قرآن است شرح داده شد)

حیوانات را به پادزهرها و گلبول های سفید و متحرک و ثابت و سلول های همبندی و ... مجهز ساخت تا باکتری ها و عناصر متجاسر و اجسامی که برای کشور بدن خارجی و بیگانه تلقی می شوند بهر نحوی است نابود سازند (در جلد اول آنگونه جالب از جنگ بدن با میکرب ها بحث شد که یکی از مجلات پزشکی وزین کشور(۱) دو مرتبه آن را به نقل از کتاب منعکس ساخت)

اجتماع ملت ها، میمون ها، دلفین ها را راهنمایی فرمود بلکه آفرید و به روش مادر شاهی یا طریقه دیگر وسیله دفاع و دوری از بدی ها آموخت و زنبورعسل و مورچه و موریانه و هر جنبنده دیگری چه به روش اجتماعی آفریده شده چه نشده باشد هر کدام را به طرزی خاص دوری از پلیدی ها و زشتی ها یاد داد.

برای انسان اجتماعی تر از همه پیامبرانی فرستاد تا همانند نسوج همبندی و گلبول های سفید که به جان دردها، رنج ها، بیماری ها، پلیدی ها می افتند و از خود گذشتگی و فداکاری می نمایند آری همانند مدافعین سلول های بدن و عناصر بدن و اعضاء بدن پیامبران نیز با فداکاری و از خود گذشتگی و به شهادت رسیدن گناهان، پلیدی ها یا زشتی ها که بیماری ها و رنج های اجتماع اند همه و همه را از بین ببرند و کشور اجتماع را خالی از شیطان ها و زهرها نمایند.

پادزهری که پیامبران تهیه می نمایند آنچنان پادزهری است که دشمنان را خسران و دوستان را شفاء می باشد که همان آیات

الهی است (و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمومنین ولا یزید الظالمین الا خساراً- ۸۲ الاسراء) و عجا که برای دوستان هم شفاست هم رحمت هم بدن را به سلامت دارد و هم اجتماعشان هم این سرایشان و هم آن سرایشان.

باز به یاد جلد ۱۱ افتادم آنجا که نظریه هائی داده و از دانشگاه تهران درخواست کرده بودم حافظ حقوق علمی نویسنده، شاگرد خودش باشد و به نظریات قبلی می افزایم مطلب دیگری را که نشان مجددی است از برهان یکسان و یکنواخت بودن عالم آفرینش و اینکه سازمان دهنده همه و تربیت کننده همگی ذات مقدس عالم مدبر حکیم یگانه ای است که سلطه و حکومتش بر سراسر آنچه آفریده از کوچک ترین ذرات تا بزرگ ترین اجرام مستولی و مقبول می باشد و نظریه فعلی که آن را به دست توانای محققین و پژوهشگران می دهم چنین است: گیاهان نیز در ساختمان خود و هم برای دفاع خود دارای پادزهرهائی هستند همان گونه که بسیاری از آنها زهر دارند. مار که مار را می زند و مسموم نمی شود چون ساختمان شیمیائی بدنشان خاص خودشان بوده و برای آنها و جهت زنده ماندنشان ساخته شده و مفید است اما همین که زهرمار وارد محیط شیمیائی انواع دیگری شد مانع به انجام رسیدن اعمال شیمیائی و فعل و انفعالات حیاتی موجود نیش خورده به طور طبیعی می شود.

گیاهان زهردار هم اگر حیوان را بزنند و چه بسا گیاه زهردار دیگر را همین گونه که می توانند طرف را زهر آگینش سازند و اعمال شیمیائی جثه اش را مختل کنند حاشا و کلا که پروردگار وسائل دفاعی در آنها قرار نداده و پادزهرسازی را به آنها عطا نفرموده باشد

یعنی به همان دلیل که گیاه زهر دارد پادزهر هم دارد و شاید خواص درمانی گیاهان از همین قسمت (وجود زهر و پادزهر) شروع می شود. سلول ها، گلبول ها، عناصر بدنی همه و همه با متجاسر می جنگند و در صورت لزوم پادزهر تهیه می نمایند اما آلوده شدن آدمی به گناه که برخلاف فطرت ساختمانی آفرینش است سبب نمی شود بدن عکس العملی نشان دهد و پادزهری تهیه نماید و آیا گناه و بدن با یکدیگر ارتباطی دارند و خلاصه خصایص یک گناه چیست؟

میکرب متجاسر به بدن حمله می کند بدن به دفاع برخاسته سربازانش را بسیج می نماید و در صورت لزوم پادزهری تهیه و به مقابله با دشمن می شتابد اما گناه، میکرب مخصوص یک بدن نیست که بتوان با از بین بردن متجاسر یا دور ساختن بدن یا به وسیله قطع رابطه بین متجاسر و بدن برای حفظ سلامتی بدن کاری انجام داد بلکه گناه به همان نسبت که جان بر بدن برتری و افزایش دارد قدرت آلوده کنندگی اش بیشتر و وسیع تر است یعنی میکرب کشور جسم را مورد حمله قرار می دهد و گناه مملکت جان و اجتماع انسان ها را و به همین لحاظ سربازان فداکارش پیامبران و پادزهر تهیه شده اش که با توجه به موجودیت شیطان به صورت آیات و مقررات مهیا و آماده شده است خصایص یک گناه بلکه عوارض گناه را به صور گوناگون زیر معرفی می نماید؛ خصایصی که به وسیله پیشوایان اسلام برشمرده شده و به ویژه در نهج البلاغه به عالی ترین وجه مورد مذاقه قرار گرفته است و به تفصیل در جلدهای مربوط به روان بحث خواهد شد:

۱- گناه عامل زیادت طلبی دارد از کم شروع می شود و به تدریج افزایش می یابد.



۲- ارتکاب به گناه قبح آن را برمی دارد و علت اینکه عامل زیادت طلبی در گناه نیرومند است همین برداشت قباح از گناه می باشد که در نتیجه گرایش به طرف گناه را با هر مرتبه تکرار بیشتر می گرداند و به تدریج ملکه آدمی گردیده سرشت ها جزوی از انساج در می آیند.

۳- عامل به گناه حاضر به شنیدن اینکه عامل گناه بوده نیست تا آنجا که نمی توان وی راحتی به همان نام خواند: بزانی گفته شود زناکاریا به کسی که دزدی کرده بگویند دزد عصبانی می شود و همه دوست دارند اجتماع آنها را مقدس و تکریم کند.

۴- زمان لذت از گناه کوتاه و زودگذر است اما سرزنش ها و اندوه فراوان را به دنبال دارد (قال علی علیه السلام: العیش اولها طرب و آخرها عتب؛ و روایات دیگر)

۵- يعرف المجرمون بسیماهم: شناخت گناهکاران هم به وسیله نیکوکاران انجام می گیرد و هم توسط گناهکاران. به وسیله نیکوکاران که تاب هم نشین شدن، هم سخن شدن و هم ... شدن آنها را ندارند تا آنجا که چون پای به مجالسشان گذارند در دهشت و وحشت به سر می برند و مترصد فرار از آندو روایت: المنافع فی المسجد کالطیر فی القفس مصداق خوبی از آن است و نیز روانشناسان ثابت کرده اند شناخت مجرمین به وسیله مجرمین آسان تر صورت می گیرد و یک نفر زناکار یا لواط کننده، فاعل و مفعول زودتر از هر کس می توانند طرف خود را در میان جمعیت بشناسند و گناهکاران دیگر به طرزی خاص.

۶- چند مرتبه تکرار شد که قرآن فرماید هرچه نیکی

است از خدا می رسد و هر بدی است از نفس خودتان می باشد از این رو اثر گناه که ریشه انسانی دارد باطل می باشد و باطل زهوق و رفتنی است (ان الباطل کان زهوقاً- ۸۱ الاسراء) اما خوبی که ریشه الهی و ابدی دارد برجای می ماند و نسل اندر نسل تا پایان جهان آیندگان را متأثر می نماید و اینکه اجتماع آینده را چگونه می سازد و چسان پرورش می دهد چند مرتبه شرح داده شد.

۷- گناه عامل زیادت طلبی دارد و گفتم علتش اینست که قبح عمل کم می شود و لذا کمیت در برابر کم شدن کیفیتش زیاد می گردد و بدتر اینکه برای عامل، کششی به سوی لذت گناه جزو عادت می شود و در نتیجه کنترل تقوا اندک اندک کاهش می یابد و در روایت است که نقطه سیاهی در قلب آدمی است که با افزایش گناه وسعتش افزون می گردد تا همه دل را سیاه می کند.

۸- خدای ممکنست توبه از گناه را بپذیرد ولی گناه توبه گناهکار را قبول نمی کند مثلاً خدا توبه زناکار را می پذیرد اما سفلیس توبه کسی را نمی پذیرد و شخص را مبتلا می سازد.

۹- خطرناک ترین عوارض گناه کم شدن ظرفیت افاضه از فیاض است یعنی به فرض آنکه رو به کمال رفتن انسان یا خواب دیدن یا علم آموختن و مهم تر از همه باتقوا شدن و بالاتر از همه با خالی کردن دل از غیر خدا قطعی باشد و با این وضع خدای ناکرده گناهی صورت عمل گیرد و بلافاصله عامل توبه کند اما به فرض قبولی توبه رو به کمال رفتن نقص می پذیرد و آنگونه که باید و شاید دریافت ها به کمال نمی رسد و مثال عامیانه اش همانند اتومبیلی است که پنچر کند اما زاپاس بگذارد و به راه افتد که هرگز راننده در مورد ماشین

خود در وضع دوم همانند وضع اول فکر نخواهد کرد.

حتی اگر القاء شبهه ای شود و بلافاصله از نیت دور و طرد گردد باز رو به کمال رفتن را متأثر می سازد و نمونه اعلایش بدین مضمون است: دو نفر با هم به جهاد شتافتند و سعادت شهادت یافتند یکی وجه شبه آن دو را که در درجات مساویند نزد نبی گرامی نقل کرد حضرت فرمودند: آن یکی بر دومی برتر و مقامی والاتر دارد. پرسیدند چرا؟ فرمودند: در میان راه برای دومی القاء شبهه شد که نکند در اشتباه است اما بلافاصله تصمیم قاطع بر جهاد کردن گرفت و سپس به درجه رفیع شهادت رسید در صورتی که اولی به سرعت و بدون القاء شبهه به سوی کمال می رفت و رسید.

۱۰- نمی خواهم درباره کسی که معتاد به استمناء شده و با دیدن رنگش، چشمش، ضعفش، وضعش، حالش و ... بهترین معرفت نسبت به عوارض استمناء حاصل می گردد مطالبی بنویسم و از اینکه مبتلایان به لرزش دست، سوء بینائی، کاهش قوه باه، تغییر صدا، لاغری، رنگ پریدگی و ... مبتلا می شوند (۱) بحث کنم زیرا هنوز کسی جرئت نکرده از کسانی که معتاد به استمناء شده اند استمالت نماید و از آنها دلجوئی به عمل آورد و بگوید پایان شب سیه سپید است (۲) و کتاب ها پر از ذکر بیماری های ناشی از استمناء

۱- ابتلای به بسیاری از مواردی که می گویند جز نزد معتادان عاری از حقیقت است.

۲- جز در ایران که خانم هنرمندی کتابی نوشت. هنرمندی که پس از چندی در حال مستی تصادف کرده و درگذشت اما در اروپا و امریکا نویسندگان چندی در مجلاتی وابسته به جمعیت های طرفدار استمناء و لواط و زنا و ... این کار را دارند.

می باشد و ... بلکه مقصودم از ذکر عوارض مترتب بر گناه در پاسخ کسانست که در برابر ادیان الهی مکتب باز کرده و بالاترین سخنی که به گمان خودشان بزرگترین دلیلشان است چنین آورده اند:

خود جلق نیست که زیان آور می باشد بلکه ترس از آن در نتیجه شایعات نادرست است که پر شکنجه و جانکاه است و سخن دیگر که سرلوحه مکتب اخلاقی آنها بلکه برهان همان یک نفر به نفع استمناء معتدل است: جلق معتدل به خودی خود به هیچ وجه نه زیان بدنی دارد و نه زیان جانی.

ناگفته نماند زمانی که روانشناسان و روانکاوان و تحقیقات جدید پزشکی معلوم نکرده بودند یک مرتبه جلق زدن چه زیان هائی دارد و از جمله چه در جلق معتدل و چه در آمیزش مشروع با هر انزال مقداری اکسیژن از اعضاء رئیسه بدن (مغز- قلب- کلیه) برداشت می شود جلق معتدل تجویز می شد و گذشت آن زمان و همان گونه که بارها گفته شد علم در پایان به آنجا می رسد که از اول پیامبران الهی رسیده بودند.

شما گرچه مختصر معلوماتی داشته باشید می توانید مبتلایان را متوجه برداشت اکسیژن از اعضاء رئیسه بدن نمائید. نبض کسی که مثلاً ۷۲ ضربه در دقیقه دارد بلافاصله پس از استمناء بیشتر می شود برای جبران کمبود اکسیژن در اعضاء رئیسه و لذا در اوائل حتی برداشت اکسیژن از روی نبض معلوم می گردد کم کم با جلق زدن بیشتر احساس سوزش در مغز و ... می شود که علت مراجعه بعضی مبتلایان را به پزشک تشکیل می دهد.

دهمین عارضه مترتب بر هر گناه و از جمله جلق زدن کم شدن

توانائی عامل برای لذت بردن از همان گناه است یعنی کسی که استمناء می کند بدون شک اهل تقوا و در سطح والائی از ایمان نیست و به ندرت نزد معتقدین مبتلایان به عمل مذکور را می توان سراغ گرفت بلکه بیشتر کسانی آلوده می باشند که جوان نرسی بوده و کشش حتی معتدلی هم به سوی مذهب نداشته اند یا نزد کسانی یافت می شود که به بی بند و باری دیگری هم علاوه بر استمناء دچارند از این قرار:

همان گونه که هر گناه بالاخره روزی عامل را دفع می کند و سرخور می سازد یعنی زمانی پیش می آید بهترین مشروب برای مشروب خوار آماده است اما کبدش اجازه شربش را به وی نمی دهد عالی تر وسیله برای زناکار مهیاست و توانائی ندارد و به همین قیاس و سنجش مبتلا به استمناء

به فرض کسی که  $N$  مرتبه جلق زده یا آمیزش مشروع کرده و در ۴۰ سالگی از پا درآمده است! باید توجه داشت که اگر  $N+100$  عمل کرده بود حتی چند روز یا چند ماه قبل از ۴۰ سالگی ناتوان می گردید و در صورتی که  $N-100$  مرتبه بود زمانی پس از ۴۰ سالگی بیمار بود (با در نظر گرفتن استعداد، بنیه، سلامتی قلبی و شرایط و ضوابط دیگر) و به همین قیاس و سنجش به تدریج از رقم  $N$  بردارید خواهید دید هیچ عمل و گناهی نیست که یک مرتبه انجام دادنش عمل یا گناه نباشد و همان یک مرتبه هم اثر رو به کاهش رفتن یا اثر سوء خود را ندهد.

از این رو باید دید استمناء یک عمل است یا یک گناه و چه بهتر که عنوانی باز کنیم برای:

استمناء فقط برای یک مرتبه

کسی که استمناء می کند و تازه شروع کرده بلکه برای اولین مرتبه می باشد که دستش را به طرف پا برده است یا پیروی یکی از ادیان آسمانی می باشد یا معتقد به دینی نیست و کسی که اطلاع بر حرمت استمناء ندارد در همین قسمت مربوط به استمناء جزو دسته دوم محسوب است گرچه متدین جغرافیائی و منطقه ای بوده باشد (صرفنظر از استمناء تکلیف نرسیده ها که خواهم گفت)

از آنجا که هیچ دین آسمانی استمناء را تجویز نکرده است و پیروانشان به همین لحاظ آن را گناه و عاملش را گناهکار می شناسند از این رو حتی برای یک مرتبه، استمناء کننده احساس گناه می کند و احساس گناه همان نیروی تبدیل شده به تنفر از خود است و کسی که حتی یک نوبت از خود متنفر شود جسم خود را به راهی دون رضایت روانش رها ساخته و در نتیجه دچار تزلزل شخصیت شده و اگر عمل مذکور تکرار شود مبدل به اسکیزوفرنی (شیزوفرنی) که ما آن را جنون جوانی می گوئیم می گردد که عاری از هرگونه فعالیت انسانی است.

درست است که اکثریت قریب به اتفاق جمعیت همان گونه که آمار نشان داده حتی برای یک مرتبه استمناء کرده اند و در برابر اشخاص مبتلا- به جنون جوانی بسیار رقم کمی را نشان می دهد اما مسئله ای را که اخیراً شناخته شده و همانند کلیه مسائلی که در زیر گفته خواهد شد متدین و بیگانه را مشمول آن خواهد ساخت به شرح زیر می باشد:

قبل از جنون جوانی مرحله درون گرائی است و کسی که استمناء کرد چه معتقد و چه بی اعتقاد همین که از خودش به جای همسری که باید آرامش بخش وی بوده باشد استفاده نمود برداشت از خود به جای همسرش سبب در خود فرو رفتن و از خود برداشتن و انتخاب عزلت می شود که تشدید کننده آن هم مهیاست زیرا محل پنهانی برای انجام استمناء عمل را بهتر و گواراتر جلوه اش خواهد داد و بدون مزاحم کار به لذت و بلکه به نظر وی به ثمر می رسد.

هرچند کسی که یک مرتبه استمناء کرده بدون شک با جنون جوانی و درون گرائی نمی توان پیوستگیش داد اما:

هر عمل یا گناه برای اولین مرتبه کلید خانه آن عمل یا گناه محسوب می شود و ظرف سالم را شکسته می سازد:

شما از آنجا که برای مادر خود احترامی قائلید و هرگز حاضر نمی شوید بوی دشنام دهید با آنکه یک مرتبه دشنام دادن بوی نه زیان جسمی وارد می سازد نه روحی آیا حاضر به دشنام دادن وی خواهید بود؟ حتی ممکنست به شما ارفاق کرده اجازه دهیم قبلاً از مادرتان هم اجازه بپرسید و پوزش خواهی نیز بنمائید و سپس دشنام دهید! آیا حاضرید؟

اولین ارتکاب به گناه کلید خانه گناه است و آنقدر اثر فتح البابی دارد که ناراحت کننده و گاه کمرشکن می باشد کسی که اتومبیل زیبا و قشنگ خود را از کمپانی تحویل گرفته و مدت هاست در آن لمیده و هرکجا خواسته رفته همین که گناه را از اتومبیلش دید یعنی اولین عیبی که از ماشین سر زد، دلش می شکنند و می گوید ای وای که خرج شروع شد و سد شکسته گردید. بدن بر فطرت

آرمیده و بر نواری از اعتدال چرخیده اینک فقط یک دست دهنده و عطابخش که بوی ارزانی داشته اند به پایش دراز شد و استمناء کرد ای وای که ماشین خرجش و کسرش آغاز گردید و بوی آلودگی ها بعدی به مشام رسید. برای آزمایش یک عده جوان نارس را که هرگز استمناء نکرده بودند انتخاب کرده به دو دسته مساوی تقسیمشان نمودند به صد نفر از یک دسته پس از آنکه روزهای متوالی از عادت به استمناء و زیان های جسمی و روانی مترتب بر آن شرح داده شد و گوشزد گردید که چه زیان هائی دارد ضمن آنکه از همه قول گرفتند استمناء را تکرار نکرده و فقط برای یک مرتبه عمل نمایند پس از مدت کوتاهی مشاهده گردید در میان کسانی که یک مرتبه آزادی عمل یافتند اشخاص مبتلا فوق العاده بیشتر از دسته دیگر است و قبلاً شرح دادم همان اولین ارتکاب قبح عمل را از بین می برد و عامل ملاحظه خواهد نمود نه تنها زیان های جسمی و روانی را نمی بیند بلکه لذتی هم می برد و کاری موافق طبع بر عصیان آرمیده اش صورت انجام می پذیرد اما از عاقبت آن بی خبر است.

فرد در برابر اجتماع انسانیت ناچیز است و مسئله گناه، آلوده کردن اجتماع است و اگر می توان اجازه داد به یک فرد که اجتماع بزرگ هم از افراد تشکیل می شود آری همان یک نفر معتاد شود می توان به یک نفر هم که اجتماعی از سلول های تناسلی است اجازه داد جلق بزند.

ممکنست گفته شود یک مرتبه جلق زدن برای کسی که شب های متوالی احتلامی برایش رخ می دهد چگونه تلقی می شود؟ فقط می توان فرض نمود یک مرتبه بیشتر محتمل شده است!



باتوجه به اینکه قطعی و مسلم گردیده است بسیاری از حیوانات حتی ماهی و گربه و ... خواب می روند و خواب می بینند و خواب دیدن از اصول مسلم تکامل مغزی است احتلام شبانه صورت دیگری دارد مغز سیر تکاملی خود را می پیماید که انزال صورت می گیرد اما مبتلا به استمناء انرژی عقلانی خود را در زمان اشتغال به راه سدکننده تکامل کشاننده و در حالی که دارنده آمال و آرزوهای شیطانی و مخالف مسیر عمل خواب دیدن است برداشت می کند و چه بسیار زیبا و عالی فرموده اند نبی گرامی که چون آلت سفت شد دو ثلث عقل از دست رفته است (اذا قام الذکر ذهب ثلثا عقله) (۱) یعنی اگر ثلث مانده توانست عقلی به پای عامل بزند موفق به جلوگیری می شود و الا به دنبال نعوظ یا جلق است یا زنا یا ... و به هر صورت نوعی بی عقلی.

هیچ اجتماعی اجازه می دهد یک نفر که جزئی از اجتماع است حتی برای یک لحظه دو ثلث عقلش را از دست بدهد؟

زنا برداشت از طرفین است، لواط برداشت از طرفین است، استمناء برداشت از خود، و نمی توان آمیزش که حق فطری اجتماع است با استمناء که ضایع کردن حتی حق خود به طور مستقیم و حق دیگران غیرمستقیم است مقایسه نمود!

مصیبت بارترین استمناء حتی برای یک دفعه آنست که خدای ناکرده برای شخصی روی دهد که در تلاش دور شدن از گناه و درصدد انتخاب راه کمال و سعادت بوده است که ناگاه متوجه می شود توقفی در پیشرفتش با ارتکابی که از آن خلاصی نتوانسته روی داده

است (البته این مسئله نزد کسانی که استمناء را گناه می دانند معتبر است و دیگران به طرز ناخودآگاه دور می سازد)

اولین استمناء نه تنها فتح باب گناه است بلکه جستجوگر انتخاب راه گناه می باشد و روایتی بدین مضمون داریم که در بهداشت روانی از آن بحث خواهیم کرد: مردی گناهکار که ادعا داشت برای اولین مرتبه است که آلوده به گناه شده نزد امام اقرار به ارتکاب نمود امام فرمود خدای متعال ستارالعیوب است و به زودی عیب کسی را آشکار نمی سازد و کمتر کسی در ارتکاب اول گرفتار می گردد. کسی که می خواهد برای اولین بار زنا کند نه تنها فتح باب کرده بلکه جستجوگر بوده و در تهیه مقدمات و تشریفات گناه کوشیده و راه گناه کردن را هموار ساخته است یعنی برای دفعه اول لرزیده و ترسیده و پنهان شده و تاریکی راه رفته و به پدر مادر دروغ گفته و به دوستان حقه زده تا به گناه رسیده اما برای دفعات بعد راه مراجعه را هموار ساخته است:

اولین استمناء هم گناه است هم مقدمه گناه و هم از تشریفات گناه و عجیب اینست در بین کسانی که حتی یک مرتبه استمناء کرده اند و طی در دبرزن را خوشایند است زیرا مهبل نمی تواند فشاری که برای اولین استمناء به آلت وارد آمده و لذت بخشیده وارد سازد و مگر در روان شناسی به اثبات نرسیده اولین برخورد لذت بخش همیشه پایه و زیربنای لذت بخشی های بعدی است تا آنجا که برای شخص اگر اولین معاشقه با زنی که چشم معیوب مخصوص دارد بوده باشد همیشه انتخاب چشم مشابه برایش آرزو و امید است و کسی که برای اولین مرتبه به جای جنس مخالف خود را برای استمناء انتخاب

کرده یعنی برداشت لذت از خودش بود به همان اندازه درون خودش فرو رفته و حتی برای یک مرتبه تا یک اندازه درون گرائی را انتخاب کرده و موضوع درون گرائی آنقدر اهمیت دارد که حتی مکتب داران سواى مکتب های آسمانی هم آن را نوعی ابتلای خطرناک برای بشریت محسوب داشته و می گویند در نتیجه درون گرائی شخص دور از اجتماع، ترسو، حساس و ... بار خواهد آمد.

از آغاز تا پایان که مرد و زن خود را آماده آمیزش می نمایند به هر قسمتی و حتی جزئی از رفتار و اعمالشان چه ارادی و چه غیر ارادی توجه شود می بینیم همه و همه برای آمیزش مشروع در نهادشان بودیعت قرار داده شده است. نعوظ را بنگرید در هر حیوان به تناسب ابزار و آلت آمیزشی هر دو جنس نر و ماده آفریده شده تا آنجا که عمل مخصوص سگ که پرش منی به طرف رحم لازم نمی باشد حیوان بدون وزیکول سمینال خلق شده است اما آدمی دارای عضو مذکور می باشد تا منی به طرف رحم با جهش ریخته شود و در موارد احتمالی که آلت های کوتاه یا ... از آن جمله است باز هم قانون صیانت از نسل برتر باشد و آلت کوتاه یا ... را با پرتاب منی به دهانه رحم جبران کند و اگر عیبی در کار نبود باز هم نطفه به سوی جایگاه مخصوصش سوق داده شود اما از کسی که یک مرتبه جلق زدن را عیب ندانست باید پرسید نعوظ و جهش و انزال برای این خلق شد که تو با دست نوازش دهی و لذت ببری و پیرانی؟! و کجای ساختمان اعضاء تناسلی مجوزی برای یک مرتبه جلق زدن است؟

در بحث بسیار مختصری که از لواط خواهم کرد به اثر ضد

میکربی مایع پروستات اشاره خواهم نمود اما مگر ضد میکربی بودن آن برای حفاظت کرمک ها از متجاسرین است یا برای اینکه جلق زده شود یا ... .

باز به شما بگویم: یک مرتبه جلق زدن یعنی کلید عمل مذکور را به کار بردن و راه همان عمل یا همان گناه یا گناه بزرگ تری را هموار ساختن و قبح عمل را از بین بردن و راه کمال و تکامل را سد شدن و عملی برخلاف فطرت انجام دادن و صدمه به جسم و جان وارد ساختن و روح عصیان در برابر مقررات را پرورش دادن و به درون گرائی تمایل یافتن و اگر شخص معتقدی است به علت بی ضرر معرفی کردن آن به وسیله نفراتی از همه مهم تر گناه بزرگ را ناچیز انگاشتن.

انعطاف پذیری انسان از یک طرف که عقل را در مواردی از دست بدهد مانند مستی از خمر - مستی از نعوظ - مستی از هوا و هوس - مستی از مکننت و ریاست در برابر آنچه از عقلش خواسته اند آیا کافی نیست که درباره استمناء حتی برای یک مرتبه گفته شود نبی گرامی فرمودند اذاقام ذکر الرجل ذهب ثلثا عقله (۱) و در مقام مقایسه با شخص مست از الکل که در حال مستی به کلی عقل ندارد یا شخص مست از موارد قلمداد شده دیگر که سراسر سال را در وضعی که عقل را به غل و زنجیر کشیده به سر می برد شخص در حال نعوظ اگر ثلث باقیمانده عقلش توانست او را مهار کرده نجات دهد که هیچ والا برای بد معرفی کردن حتی یک مرتبه استمناء که نعوظ بلائمر هر ضرری را در بر دارد همین حالت ذهب ثلثا عقله و از دست دادن دو ثلث عقل اگر برای چند ثانیه هم هست کافی می باشد و باز این قسمت را با بحث چند مرتبه تکرار شده خود پایان دهم.

در رحم شناور بودی دست و پا داشتی که به کار شنا نمی آید و در محیط تنگ رحم زائد و اضافی به نظر می رسید بعد معلوم شد که در این جهان آنها را لازم داری اما نه برای استمنا! در این جهان تنگ که فرصت نیست از آن فرار کرده به ماه و مریخ به روی باز فکر و عقلی زیادت داری بعد معلومت خواهد شد عقل برای جهان دیگر بوده است تا تو را به سعادت برساند (العقل ما عبد به الرحمان واكتسب به الجنان) به یاد دو روایت حضرت باقر به اوضاع و احوال خودت و آنچه با ثواب و عقاب ارتباط داری و از پیش فرستاده ای بیندیش که فرمود: عجباً لمن یحتمی من الطعام مخافه الداء کیف لایحتمی من الذنوب مخافه النار (درشگفتم از کسانی که از غذای فاسد پرهیز می کنند که نکند بیمار شوند اما از گناه نمی پرهیزند که خوف در آتش افکندشان می رود) عجباً لمن یتفکر فی ما کوله کیف لایتفکر فی معقوله (عجباً که آدمی به خوردنی هایش و آنچه رشد جسمی اش را درخور است توجه می کند اما درباره آنچه رشد روانیش را سبب می شود نمی اندیشد).

آیا دست را در رحم از پیش برای تو خلق کردند که بیائی و چون رشید و بالغ شدی آن را به کار جلق زدن ببری.

اصولاً فرمول کلی اسلامی است که مرد نباید به شکل و وضع زن درآید از اندکشی که زیور و زینت کردن و لباس زنانه پوشیدن است تا جایی که خودش را به جای زنی به کار استمنا گرفتن باشد و در نوع بسیار دور از حق و فطرت بودنش خود را به جای همسر در اختیار دیگری قرار دادن!

زن خود را مردنما کردن یا مرد خود را نامرد نشان دادن

استمناء نیست که طرفدارانی داشته باشد حتی همه روانشناسان متفق القولند زن مبتلا به استمناء بلکه استشهائا و مرد مبتلا اگر تمایل به نمائی طرف دیگر داشت یعنی اگر مثلاً دختری بود که لباس مردانه می پوشید یا جوانی که موی زنانه داشت درمان کردنش سخت تر است و عوارض دیگر که شرح خواهم داد.

### درمان پزشکی

ممکن است پرسیده شود راه نجات از استمناء چیست؟

با آنکه جلد درمان شناسی و اسلام بعدها خواهد بود به طور استثناء به اشاره ای راه چاره و درمان گفته می شود:

بزرگ ترین راه جلوگیری توجه به جهاد اکبر که جهاد با نفس و داشتن همت عالی است می باشد اما اگر توفیق نیست و نشد: عامل باید همیشه کسی را با خود داشته باشد و چه بهتر که با پدر و مادر یا برادر بزرگتر خود باشد حتی در حمام به تنهائی نرود و در اطاق مطالعه به تنهائی ننشیند و ...

شکایات نماز فراگرفتن برای کسی که در نماز هرگز شک نمی کند هیچ فایده ای جز افزایش معلومات ندارد اما بر کسی که در نماز شک می کند فراگرفتنش واجب می شود به همین نحو کسی که ازدواج نکمرده تا زمانی که به همین علت چشم چرانی ندارد، جلق نمی زند و ... خواست داماد شود نخواست مختار است اما اگر ابتلائی پیش آمد ازدواجش واجب می گردد و بسیاری از مبتلاشدگان به استمناء از این راه نجات یافته اند چه ازدواج دائم چه موقت.

دور شدن از زمان ها و مکان های مفسده جو و محرک چون

سینماهای مبلغ و مجلات مبلغ شهوت و دوستان ناباب و ... تهیه برنامه های سالم تفریحی، تقویت عمومی جسمی و روانی از راه تلقین به خود، خسته به بستر رفتن و از همه مهم تر استمداد از مواهب و انرژی های دینی است که مختصری شرح داده می شود: (ناگفته نماند جلق روحی نزد دختران وجود ندارد یعنی ممکن است پسران شخصی را در نظر آورده عمل نمایند اما دختران جلق روحی ندارند و یک عضو را انتخاب می نمایند)

باز برای چندمین مرتبه تکرار می کنم: دولت می خواهد یکی را رئیس کند خودش می داند عرضه ندارد ناتوانی خود را به عرض می رساند پاسخش می دهند معاون یا معاونان با عرضه ای برایت می گذاریم.

شما می خواهید اول آقای خودتان باشید و خود را در برابر هوای نفس و شهوات محفوظ بدارید یعنی میل دارید تقوا داشته باشید و از جمله در یک مورد مثلاً مایلید جلق نزنید اما نه می توانید آقای خودتان باشید نه آقای دیگران و کسی که نتواند رئیس خود باشد به طریق اولی نمی تواند بر دیگران ریاست کند رئیس دزد قمار باز شرابخوار چگونه بر دیگران آقائی کند او در استخدام هوای نفس است اما اگر حاضر شدید دست از اعمال زشتتان بردارید اما عرضه و همت آن را ندارید خدای متعال دو معاون خوب برای چنین کسان تعیین فرموده است *واستعينوا بالصبر والصلوه (صبر و نماز - روزه و نماز را معاونان خود سازید)* و اگر نتوانستید دست از گناه بردارید روزه بگیرید نماز نافله مخصوصاً شب بخوانید و صبر و شکیبائی اختیار کنید بدون شک موفقید زیرا در این دو عمل همه

چیز هست از تلقین به نفس - تمرکز قوای دفاعی، دوری از مفسد (ان الصلوه تنها عن الفحشاء والمنکر) و .... و بدون شک نماز و روزه شما را از هر گناه باز می دارد.

بر پدران و مادران است که فرزندان را ختنه نمایند تا خارشوی ایجاد نشود و دست کودک به آلتش از راه خاراندن آشنا نگردد.

هنگام باز و بست کردن کودک به آلتش ور نروند و اگر کلفت یا نوکری است مراقب باشند آلتش را نوازش ندهند و مخصوصاً اگر در بیمارستان بستریش کردند چنین عملی با وی نشود و از کمک پرستاران و بهیاران بخواهند که کودک را به دست پزشک آرام کنند نه .....

هر وقت دست کودک حتی به قسمت بالای رانها متوجه شد باید او را به تدریج آموزش داد که موضوع وحشتناکی به سراغش نیاید و .....

واستعینوا بالصبر والصلوه

بفکر تان رسید که جوان نارس اما تکلیف نرسیده مسئله ای جدا از روزه و نماز دارد و فکر درستی است.

اگر به فرزند بگوئید مادرت از اینکه تو به جلق زدن مبتلای بیچاره شده - تو پسر بد عملی و از ما نیستی - برادرت از تو بهتر است - کاش تو دختر بودی (یا به دختر که کاش پسر بودی) تو نمی توانی بعداً داماد (عروس) شوی - آخر کور یا دیوانه می شوی تو را همه مردم زشت می دارند - بالاخره آلت را می بریم .... هر چه از این قبیل بگوئید یا هر گونه خشونت پیش گیرید اثر



نامطلوبی روی فرزند خواهد گذاشت و شاید درباره اثرات نامطلوب هر قسمت به تدریج بحث شود به عنوان مثال اگر به دخترت بگویی کاش پسر بودی سعی می کند لباس مردانه بپوشد و زلف ها را مردانه و یا حالت مخصوص آرایش دهد و سینه بندهای محکم به بندد که پستان ها پیدا نباشد و سخن از آشپزی و خیاطی و بچه داری ننماید و در نتیجه همان شود که تا به حال بارها گفته و باز هم خواهم گفت که زن مردنما شود یا مرد زن نما تا اگر والدین پسر دارند پسر نما داشته باشند و این عمل چه عوارض خطرناکی به دنبال خواهد داشت و هنوز مردم وقتی دختری را می بینند که شلوار به پا کرده و عینک زده می پرسند فلانی چند دختر دارد این عینک زدن ها و شلوار پا کردن ها وسیله شوهریابی است در صورتی که مرد زنی را دوست می دارد که زن باشد و تمام حالات زنانگی را داشته باشد و اگر عینک زد و تسبیحی یا عصائی به دست گرفت مرد از او می گریزد (استثنا فقط دختر شلواری برای برخی هم جنس بازان مطلوب است) بلکه علت پسر نما شدن دختر اینست که پدر یا مادرش دائم در برابر دخترش هوس پسر داشتن کرده و دختر مطابق دلخواه والدین عمل کرده و پسر نما شده است و همین جاست که اهمیت دستور اسلام که مبنی بر شکرگزاری از داشتن فرزند سالم شناخته می شود که خود نوعی دیگر بلکه جنس مخالف را خواستن ناسپاسی است

جوان تکلیف نرسیده مبتلا به استمناء را اگر به نماز و روزه به اجبار و خشونت بدارند آنچنان نسبت به دین خواهد نگریست که به ستمگران می نگرد پس واستعینوا بالصبر والصلوه برای والدینش چنین تکلیف است؟

همان گونه که سابق اشکال می کرد و امروز سر تعظیم فرو می آورند در برابر این فرمایش نبی گرامی که اطلبوا العلم من المهد الی اللحد یعنی چه مگر نوزاد می تواند بیاموزد و امروز می گوئید نوزاد است که باید پرستار و مربی داشته باشد و در بهداشت نسل شرح دادم واستعینوا بالصبر والصلوه هم برای نوزاد است هم الی اللحد برای پیران فوت.

صبر و صلوه پدر و مادر در برابر فرزند اینست که به نحوی اسلامی با وی رفتار کنند و با اخلاق خدایسندانه با فرزندان تماس داشته باشند برای آنان تنها عقده ای را بلکه ایمان و عقیده ای که می توان ایجاد نمود که با مفاد و مفهوم واستعینوا بالصبر والصلوه موافق است اینکه حس احترام به پیامبران و امامان و بزرگان و دانشمندان دیندار را در فرزند قوت دهند و با و بفهمانند تمام کسانی که نزدش محترم و معتبرند از جلق زدن تنفر دارند و مهم تر آنکه عقده بلکه عقیده ای را که لازم است در هر فرد ایجاد کرد ترس از عذاب الهی و به ویژه از جهان دیگر است و هر پیامبری بر این دو امر (بشارت و انذار) بشارت دادن و ترساندن اعزام و ارسال شده اند آری به همین عنوان که ادامه دادن به گناه موجبات سخط و غضب الهی را در دو جهان فراهم می سازد فرزند را از گناه بازدارند که خود نوعی نماز و روزه و رعایت مفاد دستور واستعینوا بالصبر والصلوه برای به تکلیف نرسیدگان است و در عین حال وعده عذاب در سرای دیگر دادن فرصت دادن و ایجاد عقده نکردن و بلکه رحمت کردن می باشد و عقده ایجاد شدن بازتابی از پدیده های همین جهان محصور در ماده است.

تکرار می شود که با وسایل جدید توانستند انگشت مکیدن، ادرار و مدفوع کردن، حرکات جنینی را بر صفحه تلویزیون آورده نشان دهند و صدای گریه اش را نیز به گوش ها برسانند و از جمله نشان دهند در نزدیکی های تولد آلتش نیز نعوظ پیدا می نماید.

در کودک شیرخوار ممکنست روزانه چند مرتبه نعوظ دست دهد و اغلب زمانی است که مثانه از ادرار پر شده و تحریک مضیقه شروع می شود تا راه ادرار باز شود و در چنین حالت است که نعوظ روی می دهد. نزد بعضی زمان شاشیدن، نزد عده ای در پایان ادرار کردن نعوظ روی می دهد.

اثر سوزآور آمونیاک ادرار به تنهائی سبب نعوظ می شود و دختران و پسرانی که در کهنه شاش کرده و دیر باز و کهنه اشان عوض می شود مخصوصاً اگر علقه یا فرج و مهبل ملتهب شود که اثر تشدیدکننده بر نعوظ دارد و حتی کودک ران ها را در این حال ممکن است به هم بمالد و لذت ببرد اما نمی دانند لذت بردن اطفال چگونه است و چون قشر مغز کودک قبل از یک سالگی فعالیت قابل توجهی ندارد و تا زمان به کار افتادن غده های آمیزشی که اثر بر غدد دیگر دارند رویدادهای محیط همانند زمان بلوغ درک و احساس نمی شود و جلق تکلیف نرسیده ها قاعدتاً بدون انزال می باشد اثر سوئی که بعد از به کار افتادن غدد در زمان تکلیف و بلوغ بر بدن دارد غیر قابل مقایسه با زمان کودکی است و احتمالاً یکی از علل جدا بودن سرنوشت غیر مکلفین در برابر گناه همین بوده باشد.

استشهاء نزد دختران فراوان است. حالت التهاب به بفرجشان و نواحی مجاور رخ می دهد اما بدون انزال است. نسبت به پسران کمتر بین آنان شایع است. دختران حاضرند رسوائی های بزرگتری را به روانپزشک بگویند اما کمتر حاضرند استشهای خود را با کسی در میان بگذارند و هنوز نتوانسته اند بفهمند علتش چیست.

(به نظر نویسنده باتوجه به اینکه باید رعایت حقوق علمی ام بشود چون جلق زدن روحی نزد دختران وجود ندارد یعنی پسران ممکن است زمان اشتغال یک نفر دلخواه را در نظر آورده باشند اما دختر هرگز برای عشقبازی حز یکی از اعضای خود و بیشتر ان خود را انتخاب نمی کند و چون جلق زدن نوعی بهره برداری از عشقبازی بلکه به اوج لذت رسیدن است نوعی از عشق انتخاب شده است دختران حاضر با قرار محرومیت کشیدن خود به صورت های متضاد که شخصیتشان را متزلزل می سازد نیستند که سخت تر از همه اینکه: پسر اگر خودش را به جای همسرش انتخاب کرده یا دیگری را در خیال و آرزو به عنوان همسر گرفته و سپس خود را باقناع تمایلات جنسی رسانده اما دختر حتی حاضر نشده در آرزو و افکار خود بی عفتی را وارد ساخته همسر خیالی انتخاب کرده باشد لذا به قرار اینکه خیلی از مسئله پرت است حاضر نمی باشد)

نزد پسران مکیدن آلت به وسیله خودشان (در صورت امکان) که نوعی جلق دهانی گفته می شود بسیار نادر بوده اما دختران با

مکیدن پستان خود رقم بیشتری را نشان می دهند در عوض جلق روحی که شرح دادم پسران دختری را زمان عمل در نظر آورده مشغول می شوند دختران هرگز حاضر به چنین عملی نشده و انتخاب یک عضو خود را که زیباتر از لحاظ سکس تصور می نمایند نزد آنان معمول است.

نزد پسران به ندرت کسی پیدا می شود که با وارد کردن قلم یا چیز دیگر به آلت مشغول شوند بلکه عده ای که سخت مبتلایند آن را وارد مقعد می سازند و بدین طریق استمناء می کنند اما وارد ساختن قلم و ... در مجرای ادرار نزد دختران باکره و در مهبل و مجرای ادرار نزد بقیه زنان نسبتاً فراوان می باشد و به کار بردن اشیاء و اسباب که علاوه بر زیان های گفته شده موجب پیدایش عفونت ها نیز می گردد از همه ناپسندتر و خطرناک تر می باشد.

مکتب موافق انبیاء

بی انصافی است گفته نشود: همان گونه که برخی نویسندگان اصرار دارند قلم برداشته از امور و مطالبی که پیامبران الهی آن را زشت و گناه معرفی و نهی کرده اند بدون اطلاع به حرمت آنها تعریف و طرفداری کنند و نوع بدترش که مکتب در برابر پیامبران باز کردن است نویسندگانی که با اطلاع کار مذکور را می نمایند اما در برابر کسانی را معرفی ننمایم که ناخودآگاه یا بهتر کاملاً آگاه قلمشان به راه حق و حقیقت می چرخد نوعی بی انصافی است.

من پیش از آنکه از نویسندگان مذهبی و مطالبشان لذت می برم از کار نویسندگان آورده شده مسرور می گردم به همان نسبت که

زایل کردن گناه بر اشتغال به صواب برتر است مثلاً کسی که اخیراً کتاب رؤیا را به فارسی ترجمه نموده و به طرفداران پر و پا قرص فروید نشان داد یک پایه اساسی و اصیل مکتب فرویدیسم متزلزل شد و گرایش به جانب سخنان اسلامی یافت و تعبیرات رویای علمی دانشمندان روز و تعریف و توجیه و استنتاج از آن اسکلت قرآنی یافت به همان اندازه که برخی نویسندگان از نوع اول مکتبی در عرض خواسته های الهی باز کرده اند چنین نویسندگان یا مترجمانی که به اثبات می رسانند سخنان مربوط به خواب و رویای فروید نیز در حدود اضغاث و احلامی که قرآن متذکر است (سوره یوسف) مقبول و بقیه اش همان گونه که نبی گرامی فرموده اند رقمی از پیغمبری کردن می باشد به راستی چنین نویسندگان یا مترجمان کمک به مکتب راستین فرستادگان الهی کرده اند و به زودی درباره خواب و رؤیا با یکدیگر صحبت خواهیم کرد.

دانستنی هائی از استمناء

استمناء بالید- جلق زدن خضخضه- Qnanisme Masturbation و اسامی دیگری که بر عمل مورد بحث گذاشته معرف بلکه سیمای همگان پسندانه بلکه همگان آلوده شدن به آن است چنانچه برخی روانشناسان عقیده دارند ۹۵ درصد افراد اگر برای یک مرتبه هم بوده آزموده اند. (۱)

---

۱- صفحه ۱۸۱ الزواج المبكر عامل مهم في شفاء الامراض. (ناگفته نماند در برخی ممالک رقم کمتر و در بعضی آمار صد درصد داده شده است)

اصلاح فنی استمناء یعنی انانیت را به اونان پسر دوم یهودا منسوب و ماخوذ می دارند.

یهود با دختر کنعان ازدواج نمود از سه فرزندش (هر- اونان- سقولا) اولی با دختری تامار نام ازدواج کرد و پس از مدت کوتاهی از دنیا رفت و طبق قوانین روز که اگر زنی بدون داشتن فرزند شوهرش می میرد بر برادر متوفی واجب بود زن برادر را بگیرد و فرزندان خود را هم به نام برادر متوفی کند اونان مامور ازدواج با تامار شد و چون کراهت داشت فرزندانش به نام برادر شوند برخی نوشتند استمناء می کرد ولی طبق تحقیقات بعدی و حتی اثباتی که ولتر فیلسوف قرن ۱۸ نموده اونان عزل می کرده که در بهداشت نسل آن را شرح خواهم داد (عزل یعنی کنار کشیدن خود که نطفه وارد مهبل نگردد)

استمناء گرچه به نظر برخی به اونان منسوب است اما شکی ندارد سابقه تاریخی آن در تاریکی تاریخ فرو می رود زیرا بشر از آن روز که هنوز قابل ذکر نبود و تاریخی نداشت یعنی قبل از خلقت حضرت آدم نبی بزرگوار (شرح آن را در جلد اول دادم) با مشاهده بلکه با برخورد خود به اشیائی که سبب احتلام یا انزالش می شد به استمناء مخصوصاً در مواقع تنهائی آشنائی داشت و حتی اگر بگوئیم عمل وی مغزی و از روی آگاهی نبوده اشتباه نکرده ایم و در این وضع است که می توان گفت انسان از حیواناتی چون اسب، فیل، گربه، موش سفید- خرگوش، شتر، زرافه و مخصوصاً سگ عمل تحاعی بیشتری نداشته و استمناء نمی کرده است و از همه میمون ها.

باز شما را متوجه مراحل تکاملی مغزی و ارتباط آن با داشتن غلفه، بکارت و توجه به استمناء می‌نمایم که سگ حتی با چسباندن خودش به صاحبش و میمون با یک درجه نزدیک تر به انسان‌های مبتلا، کار گفته شده را انجام می‌دهند.

استمناء کلمه‌ای که نمی‌توان آن را به دست نزدیک یا محدود نمود بلکه قلمرو وسیعی حتی نزدیک به آمیزش داشته می‌توان گفت استمناء درک لذت توام با انزال یا بدون انزال است در آنجا که جماع طبیعی صورت نگیرد.

همان گونه که گفتم کتاب هائی چند درباره مسئله مورد بحث نوشته شده و لذا به اختصار هرچه تمام تر آن هم سعی در اینکه مطالبی آورده شود که از آنها کمتر بیان شده می‌پردازم:

استمناء از غریزه نیست و کسی که همیشه به پشت خوابیده و آلتش در اثر مالش به فراش یا زین یا ... تحریک نشده و ... که امکان آن بسیار کم است، از آن بی‌خبر می‌ماند و نیازمند نیست.

استمناء به وراثت منتقل نمی‌شود و همانند زنا هم نیست که سرایت فامیلی داشته باشد و دلیلی لازم ندارد.

استمناء همانند گناهان دیگر عامل زیادت طلبی دارد و روزگاری می‌رسد که یکی از اعضاء اجازه ادامه آن را نمی‌دهند و ...

بین ۱۳- ۳۰ سالگی زمان شدت و رواج عمل مذکور بوده و در سنینی کمتر و سنینی بالاتر و نویسنده نزد متجاوز از ۹۰ ساله که به مطب مراجعه کرده بود دیده است.

استمناء اقسامی دارد: استمناء ذهنی یا روحی - استمناء دستی - استمناء عضوی - استمناء با به کار بردن اشیاء - استمناء



با فرو کردن چیزی در سوراخ آلت تناسلی- و نوعی بسیار نادر وارد کردن چیزی در نشیمنگاه است (استمناء عضوی به صورت مالیدن رانها به یکدیگر نزد دختران بیشتر و دست به کار بردن نزد پسران فراوان تر است جلق نزد دختران به جای استمناء کلمه استشهاء را آورده اند و به آن نزد پسران جلق و دختران طبق زدن گفته می شود، و جلق بدون انزال مخصوص کودکان نابالغ است). جلق نزد پسرانی که به شرب دخانیات دچارند بیشتر است.

اطلاع دیگر آنکه جلق زدن نزد ابلهان و سفیهان زیاد بوده تنها جنبه حیوانی و نخاعی آن حتی به شکل بسیار وحشیانه دیده شده است.

در پزشکی قانونی علائمی را یاد می دهند که می توان از آنها شخص مبتلا را شناخت زیرا جلق های مکرر حالت لمسی و نرمی و وضع غارهای نسوج اسفنجی و تشکیلات شبکه ای وریدی حوالی آلت و بیضه ها را دگرگون ساخته علائم التهاب به ویژه در سوراخ آلت که با سرخی و مایع بی رنگ یا سفید مرطوب دائمی همراه است شناخته می شود و در کسانی که زیاد دست به پا می زنند و خون از آنها خارج می شود احساس سنگینی بیشتری در بیضه ها می نمایند.

روایات در مورد استمناء

ان الخضخضه الاستمناء اثم عظیم نهی الله عنه فی کتابه الحکیم فاعله کنا کح نفسه و لو علمت بمن یفعله لما اکت معه فقال السائل: فبین لی یابن رسول الله من کتاب الله نهیه فقال قوله تعالی فمن ابتغی وراء ذلك فاولئك هم العادون و هو مما وراء ذلك فقال السائل ایما

اکبر الزنا ام هی فقال هی ذنب عظیم (حضرت صادق فرمود: استمناء گناه بزرگی است خدای متعال در کتاب حکیمش این عمل را نهی فرموده و استمناء کننده همانند کسی است که با خود ازدواج نماید و اگر بدانم کسی چنین عملی را مرتکب می شود هرگز با وی غذا نمی خورم.

شخصی که سؤال می کرد پرسید: ای فرزند رسول خدا بفرما در کجای قرآن از این عمل نهی شده است حضرت فرمود: آنجا که حق تعالی می فرماید فمن ابتغی وراء ذلك فاولئك هم العادون، و استمناء را انتخاب راه منحرف از معمول و طبیعی معرفی فرموده است باز پرسید: بفرمائید آیا زنا از نظر گناه بزرگ تر است یا استمناء؟ حضرت فرمود: استمناء گناه بزرگی است.

ثلاثة لا يكلمهم الله تعالى ولا ينظر اليهم ولا يزكهم ولا لهم عذاب اليم الناتف شبيه والناكح نفسه والمنكوح، من دبره (حضرت صادق فرمود: سه کسند که خدای تعالی نه با آنها سخن گوید و به آنها ننگرد نه پاکشان از گناه گرداند و آنها را عذابی دردناک است آنکه ریش خود را بکند و کسی که با خود نکاح کند (استمناء نماید) و کسی که بر او لواط گردد (یعنی مفعول شود) و روایات دیگر که از ذکرش خودداری می شود:

تنها چیزی که ذکرش لازم به نظر می آید اینکه: یک مرتبه جلق زدن یا چند مرتبه یعنی قبل از اعتیاد ابتلائی که ظاهری نمایان داشته باشد برعکس آنچه بعضی متذکرند پیش نخواهد آمد و حتی باید بگویم چه بسا بیماری هائی که می بینیم در چند مورد از عواقب شوم و وخیم مبتلایان به استمناء آورده شده و حال آنکه عاری

از حقیقت است.

آنچه با خواندن همین چند برگ بر شما یقین حاصل گردید که مورد قبول اتفاق روانشناسان و پزشکان است اینکه: چون شخص مبتلا از خودش به جای همسرش برداشت آمیزشی می نماید و این همان سخن امام است که فرمود فاعله کناکح نفسه (استمناء کننده همانند کسی است که با خود ازدواج کند) و نکاح با ازدواج فرق دارد و نکاح مرحله فیزیولوژیکی ازدواج است و می توان ولی طفل را دید و دو کودک را به عقد ازدواج درآورد ولی نکاح در نزد اسلام باید در سن و سالی صورت گیرد که صدمه ای برای یکی از طرفین به وجود نیاورد و اینکه امام کلمه نکاح و مرحله فیزیولوژیکی برداشت از همسر را به استمناء نسبت داد فوق العاده جالب است.

درون گرائی که محصول نکاح با نفس خویش به جای نکاح با همسر است و نتیجه حتی یک مرتبه استمناء درون گرائی به همان اندازه برآورد می شود که شخص علاقه به آن عمل پیدا کرده است و محصول اعتیاد که شخص را مجسمه درون گرائی می سازد و بالاتفاق علماء آن را از عوارض استمناء می شناسند از اینکه امام متجاوز از یک هزار سال قبل از طرفی به ذکر نتیجه استمناء پرداخته و از طرف دیگر عارضه مهم آن را برشمرده حائز بسی اهمیت می باشد.

تضاد خوب است و قدرت خلاقه در دست تضادهاست، شیطان دنیای متضادی در برابر رابطه بین فرشتگان و آدم است و در این میان آدمی عالم بااخلاص و تقوا به وجود می آید. قطب مثبت و منفی اشعه آفرین است و پرتن و الکترون تولید ماده می کند و ماده و ضد ماده و انرژی سازها و سرد و گرمی ها که مولد باد، و فقر و غنی ها که موجب انقلاب و بیماری ها و سلامتی که مسبب پیدایش علوم می چون شیمی و درمان شناس می گردد هم ارتضاد است.

اما تضاد در نتایج حاصله از نظرات و فرضیات مخالف موجب پیشرفت علم هست یا خیر؟ تا آنجا که با مانع فطری و غریزی تعارضی نداشته باشد پیش می رود و سپس متوقف شده معدوم می شود و دانائی مربوط به استمناء یکی از اینگونه موارد شرح داده شده می باشد.

دسترسی به کتاب در هر شهرستان تناسبی مخصوص به خود دارد در تهران بیشتر از اصفهان است و در اصفهان افزون تر از یزد، اما در همین شهر برای مطالعه مطلب مورد بحث به تناسب فوق العاده تری توانستم مطالعه کنم چه از موافقین ابتلای بااستمناء و چه آنکسانی که مخالفت کرده بودند و آنچه از دسته اخیر به رشته تحریر در آمده بود همه انتخاب راه مشابهی بود و نزد بعضی حتی رونویسی از مطالب یکدیگر و آنچه در هیچ یک از آنها دیده نشد توجه به یکبار در عمر جلق زدن یا چندبار مبتلا شدن و بحث و چگونگی از آنها بود که من در خور استطاعت علمی ام اقدام کردم اما هم اکنون که می خواهم

از مراحل بالاتری از شناعة و قباحت سکسی یعنی درباره زنا و لواط مطالبی بنویسم چون بسیار کسان نوشته اند و خوب و محققانه آورده اند و منبعی جهت مراجعین فراهم است از این رو به اختصار هر چه تمامتر با سعی در اینکه سخنان تازه ای ذکر شود برگزار می نمایم.

## زنا

می خواستم از زنا بحث نکنم و احتمالاً عده ای از خوانندگان هم پس از خواندن خواهند گفت ای کاش به قصدش عمل کرده بود اما نکاتی هست مربوط به زنا که می پرسند و با توجه به اینکه قصد خدمت است و خدا بر دلها و نیت ها آگاه به اختصار به ذکر پاره ای از مسائل مربوط به آن می پردازم.

بحث از زنا محصنه و زن و مردی که در حصار و حصیند و صاحب دارند (زن شوهر دارد شوهر زن دارد) نیست زیرا حکم فنا و نیستی چنین کسان توام با چهره درهم کشیدن اسلام در برابر شناعة و آلودگیشان بر همه روشن است.

در بهداشت نسل که راجع به صیغه و متعه بحث است خواهم گفت متعه بهترین روش جلوگیری از فحشاء و بازداشت از زناست که به تازگی بعضی از کشورهای مرفقی روشی که اسکلت متعه اسلامی را دارد به مورد اجرا و عمل گذارده و پلیس را دستور مراقبت داده دانسته اند روش مذکور بهترین راه انتخاب شده جلوگیری از مفساد مربوط به سکس می باشد.

زنای محصنه حرام و گناه بزرگ - زنای غیر محصنه حرام اما راه اقناع و ارضای تمایلات جنسی برای افرادی که محظوراتی دارند به وسیله متعه باز است از این رو بجاست آیاتی که درباره زناکاران وحی شده قبل از هر چیز آورده شود و در اسرع وقت ستم زناکارانی که راه فطرت بر آنان مسدود نیست روشن و ذکر شود.

ولا يقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق ولا يزنون ۶۸ الفرقان (در بیان خصایص عباد الرحمن می فرماید و نفس محترمی را که خدا حرام کرده به قتل نمی رسانند و هرگز گرد عمل زنا نمی گردند)

بیایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا ولا یسرقن ولا یزنین ۱۲ الممتحنه (سخن از زنان مومنه ای است که به قصد بیعت با نبی گرامی می آمدند پروردگار در وصفشان فرماید با تو بیعت کنند که دیگر هرگز شرک به خدا نیاورند و سرقت و زنا نکنند) ولا- تقربوا الزنی انه کان فاحشه و ساء سییلا ۳۲ الاسراء (و هرگز نزدیک به عمل زنا نشوید که کاری بسیار زشت و راهی ناپسند است).

الزانیه والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائه جلده ۲۵ النور (زن و مرد زناکار هر کدام را به صد تازیانه مجازات و تنبیه کنید) دو نکته جالب در آیات چشمگیر است یکی به ردیف آوردن زنا بلافاصله پس از دو گناه عظیم شرک به خدا و دزدی و دیگر آوردن زنا پس از قتل نفس که اهمیت و عظمت موضوع را رسانده و شدت بدبودنش را نزد دین متذکر است.

مسئله دوم اینکه (آیه ۲ سوره النور) باید زناکاران را صد

تازیانہ زد و جالب تر آنکہ در برابر چشم عدہ ای از اہل ایمان باشد و ہمین جاست کہ پرسش ہائی چند طرح می شود:

۱- چرا باید مجازات زناکاران تازیانہ زدن باد.

۲- چرا باید عدہ ای از اہل ایمان ناظر صحنہ باشند.

گناہکار را می توان بہ مجازات های زیر رساند: اعدام- قطع عضو- زندان- نفی بلد- شلاق زدن- جریمہ

مجازات باید متناسب با گناہ باشد همان گونه کہ برای لواط و زنا محصنہ فنا و نیستی توام با خواری و تحقیر مقرر گردیدہ است.

در صورتی کہ برای زناکاران جریمہ معین می گردید زنا در بین ثروتمندان کار آسانی بلکہ تجویز می شد و نسبت بہ فقرا تحمیلی بود کہ اسلام آنان را با اغنیاء فرقشان گذاشتہ بود کہ روح مساوات و برابری بلکہ با روح اصالت اسلام ناسازگار است.

بہ علاوہ اشکال بزرگتر در این کہ مرد جریمہ بدهد یا زن و اگر مرد جریمہ می دہد بہ چہ کسی بدهد و اگر زن مثلاً مورد تجاوز قرار گرفتہ جریمہ ہم باید پردازد و بہ کدام قسمت یا بہ چہ کسی پردازد و در صورتی کہ جریمہ بہ ہر دو تعلق می گرفت و ہر دو ثروتمند بودند یا فقیر موضوع ستمکاری پیش کشیدہ می شد و باز ہم مورد پرداخت و محل پرداخت و شخص گیرندہ ناشناختہ می ماند و ...

اعدام و قطع عضو ہر کدام بہ طرز خاصی در اسلام جزو دستورالعمل قرار گرفتہ و جز انگشتان دزد کہ قطع می شود و مواردی از قتل نفس یا زنا محصنہ و لواط کہ حکم سنگسار و کشتن دارد بہ ندرت حکم اعدام صادر گردیدہ است.

شلاق زدن: قبل از هر مجازاتی باید متوجه بود اسلام برای حفظ آبروی خانواده ها آنچنان تمایل و انتظار دارد که نه تنها بدون جهت به کسی تهمت زده نشود بلکه تا سرحد امکان از شیوع فحشاء و بر زبان آمدن زنا و ریختن آبروی فامیل ها جلوگیری به عمل آید تا آنجا که هر جا شهادت خواسته دو نفر شاهد عادل را کافی دانسته و پذیرفته جز دو مورد که هر دو مربوط به عمل زناست چهار شاهد را خواسته است:

زنی خونریزی می کند خونش لخته می شود در نتیجه متهم به سقط جنین می گردد تاکنون بر شوهر و خویشاوندانش مسلم بوده زن حامله نیست چه باید کرد و دستور اسلام چیست؟

اینجا باز پای نوعی زنا میان آمده چهار شاهد باید شهادت بدهند اما مگر اسلام به غیر متخصص اجازه می دهد دخالت کند؟ هرگز، بلکه در اینجا باید شاهد ها در رشته مامائی وارد باشند تا بتوانند در میان لخته ها جنین را بیابند و نظر تخصصی خود را بدهند و در مورد زنا نیز باید چهار شاهد تخصص نوع دیگر داشته باشند در عدالت و باید عدالت را به اختصار معنی کنم تا نظر بلند و صائب اسلام تا حدودی معرفی شده باشد.

عرب همین که بر شترش بار می بست از جمله نامی که بر محمول می گذاشت به هر قسمت از دو طرف یعنی به هر نیمی از محمول که نصفش بر پهلوی دیگر حیوان بود عدل می گفت و عقیده داشت نباید از لحاظ کیفیت و کمیت دو نیمه مذکور تفاوتی داشته باشد که در غیر این صورت ستون فقرات حیوان صدمه خواهد دید. او نمی پذیرفت که یک طرف عدلی از پنبه باشد و طرف دیگر به همان وزن بسته ای



از سنگ، یک طرف گندم باشد و بی حرکت و طرف دیگر مشک آب باشد و تلق تلق کند و حیوان را آزار رساند.

شاهد عادل هم کسی است که باید سهمی از اخلاقیات خود را در مورد مربوطه از قوه به فعل رسانده به شهادت گذارد نیمه کند نیمی برای یک طرف و نیمی جهت طرف دیگر تا ستون فقرات اجتماع صدمه نینند و آزار نکشد و در مورد زنا باید به همان چشم که به مرد و خویشاوندانش می نگرد به تساوی به زن و اقوامش بنگرد و هرچه دارد سهمی به نیمه جهت طرفین منظور بدارد.

زنا به چند چیز ثابت می شود:

۱- چهار مرتبه اقرار کردن.

۲- شهادت چهار شاهد عادل

۳- شهادت سه مرد و دو زن عادل

اگر دو مرد و چهار زن شهادت دادند مجازات زنا غیر محصنه یعنی فقط تازیانه حتی بر هر نوع زنا دیگری اجرا می گردد یعنی سنگباران نخواهد شد.

زنا به کمتر از آنچه گفته شد ثابت نمی شود و اگر سه نفر یا دو نفر شهادت دادند علاوه بر اینکه شهادتشان بلا اثر است باید حد قذف بر آنجا جاری گردد یعنی بر شهودی که نفرات کامل برای شهادت کاری که نباید آبروریزی شود نداشتند و اقدام نموده اند باید هشتاد تازیانه (با شرائط و ضوابطی دیگر) زده شود.

توجه فرمودید اگر شخص متهم در چهار مرحله اقرار کرد یعنی حاضر شد همه چیز را از دست بدهد خودش کار خود را کرده است اما اگر اقرار کرد و سپس انکار نمود یا اقرار کرد و توبه نمود

در صورت اول باز سنگسار کردن از او برداشته می شود و در صورت دوم اختیارش با حاکم است که او را ببخشد یا مجازات کند. اما اگر شهود به تمام شهادت دادند و توبه کرد اثری نداشته باید حد جاری گردد و اگر باز زنا را تکرار نمود باید حد زده شود و تکرار سومین حکمش اعدام است و در هر صورت بر زن باردار و مریض قبل از وضع حمل و پیش از بهبودی حد اجرا نمی گردد.

صد تازیانه زدن مجازات مرد عاقلی است که از روی علم و عمد با زن بیگانه ای آمیزش نموده و در شرایطی یک سال نفی بلد دارد که هنگام نفی باید سرش را تراشید و اقدام کرد.

زن نیز اگر از روی رضا و اختیار تن به آمیزش دردهد اگر محصنه باشد به هر دو (تازیانه و سنگسار) و در غیر این صورت با تازیانه تنها مجازات خواهد شد.

زنا با محارم نسبی یا رضاعی یا زن پدر یا اینکه کافر ذمی با زن مسلمانی زنا کند و یا به عنف و اجبار با زنی عمل انجام گیرد حکمش اعدام است. (۱)

شلاق چرا؟ گفتم چرا برای زنا اجرای حکم دیگری تناسبی ندارد برخلاف آیا شلاق اثر مثبتی در مجازات کردن دارد؟ اغلب بلکه قریب به اتفاق مبتلایان به بیماری های آمیزشی در اثر آمیزش های مشکوک و غیر مشروع بوده که دچار شده اند ولو به فرض آنکه بهداشت بین الملل هم دخالت کند و به زنان مبتلا پروانه زنا یا ... ندهد در عمل دیده می شود که موفقیت شایان توجهی کسب نکرده است علیهذا موارد ابتلا برای آمیزش های مشکوک فراوان

بوده و انتقال میکرب های بیماری های آمیزشی در سطح همگانی به آسانی صورت می گیرد.

از یک طرف می دانیم اقدام به اینکه مبتلا به بیماری های آمیزشی اگر به تب کوچکی دچار شود چه به طور طبیعی چه مصنوعی حداقل میکرب های چند بیماری آمیزشی که ظریف و غیرمقاوم بوده در برابر گرمای مختصر تلف می شوند و با همین اندک گرما از بین می روند و در عمل نیز می بینیم تزریق شیر یا آمپول های مخصوصی که فقط ایجاد حرارت در مبتلا می نماید امروز معمول بوده و اگر درست انجام گیرد مخصوصاً اگر اوائل ابتلا باشد نتایج رضایت بخشی به دست خواهد داد.

از طرف دیگر می دانیم کسی که باید در انتظار عده ای از مؤمنین درازش کنند و بدون رفت او را صد تازیانه بزنند آن هم برای اولین مرتبه یا دومین مرتبه بدون شک حرارت بیشتر از گرمای محصول تزریق (۲۲۲) شیر برایش ایجاد می شود.

به قرار مذکور شلاق زدن در انتظار نتایج زیر را خواهد داشت:

برخی از میکرب های متجاسر از بین خواهد رفت.

ناظرین که به نام مومنین نامیده شده اند و حتی در مواردی گفته می شود کسی که خود یک مرتبه زنا کرده حق ندارد برای اجرای حکم کمک کند و این خود درس عبرتی است و اگر غیرمومنین حاضر باشند می توانند شیطنت نمایند که لازم به ذکرش نیست فقط در پاسخ کسانی که چنین مجازات را نوعی آدرس نشان دادن تلقی می کنند کافست گفته شود مؤمنین حاضرند نه شیاطین (دقت فرمائید)

کتک خورده یا کتک خورده ها هر کدام باشند اگر تقصیر

با دو طرف است و هر دو تازیانه خورده اند به عنوانی که یکی سبب رسوائی شده یا دیگری او را لو داده و یا به بهانه های دیگر که در رسوائی از هر گناه همیشه وجود دارد طرفین نسبت به یکدیگر از خوشبینی دور می شوند و اگر یک طرف مجازات شد همیشه طرف مقابل از مجازات شده به علت ترس فرار می کند و تازه اگر مجازات موضوعه اسلامی را نپذیریم در مقابل مقایسه و سنجش آیا اقدامات عصر فضا در برابر عصر درخشان صدر اسلام خود بهترین آمار به تجربه رسیده ها نیست؟

ناگفته نماند آنچه را از مطالب اسلامی به آن جنبه علمی می دهم و به ذکر علت یا حکمتش از دیدگاه علوم طبیعی می پردازم بفرض آنکه درست باشد در برابر امتیازات معنوی که به آن تعلق می پذیرد ناچیز و به حساب نیامده باید پذیرفته گردد.

وجه شبهه ای در تمام مراحل ساختمانی، ذهنی، روحی، علمی، اجتماعی بین زن و مرد در زمان آمیزش وجود دارد هر دو نعوظ دارند، هر دو را مکانیسم تنظیم کننده عصبی است، دستگاه تناسلی هر دو پر خون می گردد، واکنش های لذت بخشی در هر دو وجود دارد و ... اما تفاوت بزرگ بین آن دو رسیدن به اوج لذت و ارگاسم است که در مرد به سرعت و آسانی صورت می گیرد اما مرد تا برای زن به اثبات نرساند که مرد است به ارگاسم نخواهد رسید. برای مرد کافی است زن را فقط زن حساب کند اندام های آمیزشی زنانه و رفتار زنانه و به همین جهت است که مرد از زنی که پستان کاملاً مردانه دارد یا ریش و سیلی بیرون آورده خوشش نمی آید و بدتر از همه تمکین نکردن اوست که مرد را با ناراحتی شدیدی

روبه رو می سازد، و چنین زنی نزد اسلام مذموم خطاب شده است و برتر از همه که مرد زن را مرد حساب می کند و از روح زنانگی و روحانیت مادری دور می بیند و آن در مواردی است که زن بر مرد مسلط باشد و در نوع شدیدش آنکه شوهر را کتک بزند که در این صورت مرد را می توان گفت اگر آمیزشی آن هم به اکراه صورت گیرد فقط به وسیله تحریک فیزیکی به ارگاسم رسیده و انزالی صورت گرفته است ولی زن از مرد مردانگی می خواهد و با وجود این بین دو حد همه و هیچ را می پیماید یعنی گاه آمیزش سبب خشم و نفرتش می شود و زمانی به اوج لذت می رسد و اگر آنچه را مرد برای ارگاسم لازم داشت و تقریباً در تحریکات فیزیکی خلاصه می شد برای زن برعکس دخالت عوامل روانی و فیزیکی هر دو لازم بوده و حتی می تواند فقط با تخیل و تجسم به اوج لذت جنسی برسد.

اگر مرد از زن لطافت و عفت و ظرافت و نجابت و خلاصه زن بودن را می خواهد و بر خوردش با دستگاه تناسلی زن با سادگی کار را به پایان و اوج می رساند زن نمی تواند با عوامل فیزیکی و دستگاه تناسلی آرام و ساکت مرد به لذت جنسی برسد بلکه باید آلتش در رفت و آمد مهبل و لب های کوچک و بظر و ... را تحریک نماید و زن بدن مرد با فشار و تماس و ... و عوامل روانی هم باید مردانه باشد یعنی مرد در زمان آمیزش صدایش شبیه به این نباشد که ناله و آه می کند بلکه صدایش عشق آفرین باشد، عملش غالب و مغلوب کننده باشد و بالاخره زن بفهمد که با هیجان و صورت و سیرتی که مرد به خود گرفته تصرفش کرده و او را به تصاحب درآورده است و در هر مرحله از شئون زندگی الرجال قوامون علی النساء

به قوت خود باقیست و از جمله زمان آمیزش.

آنقدر اثر روانی و تخیل و تجسم برای زن جهت رسیدن به ارگاسم اهمیت دارد که اگر زنی را که دستگاه تناسلیش برداشته و از پوست بدنش مشابهینی درست کرده اند فقط کافی است زن بفهمد از لحاظ روانی به تصاحب مرد درآمده است بلاشک او را به ارگاسم می رساند.

گفتم در اغلب موارد که قرآن به مرد و زن خطاب می کند اگر نام یکی برده می شود صفت غالب مذکور مورد تذکر است مانند کتب علیکم الصیام و ... علیکم و ... که ضمیر «کم» برای هر دو است و بر شما واجب شد (شما مردها) روزه یا ... شامل هر دو می شود و اگر نامی هم از هر دو برده شود باز معلوم می شود در عوامل روانی مرد از زن عاقل تر و در جای صفت غالب است مثلاً در السارق والسارقه فاقطعوا ایدیهما ... و تنها موردی که نام زن در قرآن با توجه به عوامل روانی و انگیزه های غالب در زن جلو آورده شده در این جاست که از زنا بحث گردیده است (الزانیه و الزانی فاجلدوا کل ...) و اگر همین زنا با آن همه نیروی فعاله آمیزش و عوامل و ضوابط مربوط به واکنش های جنسی خود بخواهد پای ایجاد مرحله فیزیولوژیکی آمیزش (نکاح) را به میان بیاورد تفوق نیروی مردانگی باز در قرآن قبل از زنانگی است (الزانی لاینکح الا زانیه او مشرکه و ... ۲ النور) زیرا اگر زن بخواهد زنا ندهد به همان نیرو و قدرت است که مرد نخواهد همسر معینی را انتخاب نماید و اینجاست که باز اهمیت تعیین مجازات شلاق زدن را درک می نمائیم زیرا اگر زن

بخواهد و به عنف و اجبار زنا واقع نشود شکایتی و آثاری و مجازاتی کمتر در بین خواهد آمد و در غیر این صورت مجازات زن مقدم است و الزامیه باید قبل از الزانی ذکر شود که شده است و اگر تجاوز به زور انجام گرفت و مرد باید شلاق بخورد زنی که بین هیچ و همه چیز به اوج لذت می رسد نیاری به مردی که مردانگی خود را با شلاق خوردن از دست داده احساس نمی کند و سعی دارد هرگز تسلیمش نشود.

نزد تمام ملل حتی کسانی که عمل لواط را قانونی کرده اند این مسئله قاطع و مسلم است که زن عامل اصلی سکس طبیعی است و در برابرش باید مجسمه عفت هم بوده باشد و به همین لحاظ پلیس تمام کشورها اگر مردی را ببیند که از پشت پنجره خیابان به زن لختی می نگرد او را جلب می کند و اگر زنی را مشاهده کند از پشت پنجره مرد عریانی را می نگرد باز مرد را جلب می نماید بدین معنی که در هر دو صورت زن ناموس است و جریحه دار شدن عفت عمومی با بودن زن صورت می گیرد و عنوان مجازات باز کردن پای زن را مقدم از مرد به میان می کشد هرچند فقط مرد به مجازات برسد و در قرآن نیز هرچند مجازات فقط شامل حال مرد شود باز هم نام زن را مقدم ذکر فرموده است.

این را هم گفته باشم که در قدیم هندوان زناکاره را جلو سگ های گرسنه انداخته زناکار را می سوزاندند- مصری ها زن را می کشتند- یونانی ها بینی زن را قطع و مرد را صد تازیانه می زدند آشوری ها مرد را غرق می نمودند- بحرانی ها زن را سنگسار می کردند.

برخی روایات مربوط به زنا

نبی گرامی فرمودند لایزنی الزانی حین یزنی و هو مومن (شخص زانی هنگام عمل زنا، ایمان ندارد)

و فرمودند: اذا كثر الزنا من بعدی كثر موت الفجاء (پس از من زمانی که زنا شیوع یابد سگته ها فراوان شود)

و نیز: ان فی الزنا خمس خصال: یذهب بماء الوجه، و یورث الفقر، و ینقص العمر، و یسخط الرحمان، یخاد فی النار و نعوذ بالله من النار (در زنا پنج خصلت است آبرو را می برد، فقر به وجود می آورد، عمر را کوتاه و خدای متعال را غضبناک و جایگاه آدمی را آتش قرار می دهد و پناه به خدا می بریم از آتش)

و: لن یعمل ابن آدم عملاً اعظم عند الله تعالی من رجل قتل نبیا، او اماما، او هدم الكعبه التي جعلها الله قبله العباد، او افرغ مائه فی امراه حراما (فرزندان آدمی کاری نمی کنند که نزد خدای متعال بزرگتر باشد از اعمالی که شرح داده می شود: کشتن پیامبر یا امام، خراب کردن کعبه که خدایش قبله بندگان قرار داد، ریختن آب منی در زنی به حرام).

حضرت علی فرمود: ان فی الزنا ست خصال: ثلاثه فی الدنیا و ثلاثه فی الاخره اما اللواتی فی الدنیا فیذهب بنور الوجه و یقطع الرزق و یسرع الفناء و اما اللواتی فی الاخره فغضب الرب، و سوء الحساب والوصول فی النار لا-الخلود فیها (در زنا شش خصلت است: سه تای آن مربوط به دنیا و سه تای دیگر وابسته به آخرت می باشد)



سه تایی اول رفتن آبرو، قطع روزی، مرگ زودرس و سه تایی مربوط به آخرت غضب پروردگار، بدی حساب، رسیدن به آتش (نه مخلد بودن در آن) می باشد.

و از آن حضرت است: الا اخبرکم باکبر الزنا قالوا بلی قال هی امراه توطی فراش زوجها فتاتی بولد فتلزمه زوحها فتلکک هی التی لا- یکلمها الله ولا- ینظر الیها یوم القیامه ولا یزکیها ولها عذاب الیم (آیا خبر ندهم شما را به بزرگ ترین زناها؟ عرض شد بفرمائید فرمود: آن عمل بی عفتی زنی می باشد که در خانه شوهر مرتکب شود و از زنا بچه ای پیدا کند و آن بچه را هم به گردن شوهر خویش بیندازد، این زنی است که خداوند اصلاً با او تکلم نمی کند و روز قیامت به او نمی نگرد و از گناهان پاکش نمی نماید و برای اوست عذاب دردناک)

از حضرت باقر: اذا زنی الزانی خرج منه روح الایمان و اذا استغفر عاد (زانی در موقع زنا روح ایمان از وی سلب می شود و هرگاه طلب آمرزش کرد برمی گردد)

از حضرت صادق: ان الله اوحی الی موسی لا تزنا فیزنی نسائکم و من وطی فراش مسلم و طی فراشه و کما تدین تدان (خدای متعال به حضرت موسی وحی فرستاد که زنا نکنید که با زنان شما زنا می کنند. کسی که با زن مسلمانی زنا کند با زنش خواهند کرد و از هر دست بدهی از همان دست خواهی گرفت)

بدیهی است هر گناهی مقدمات و مقارنات و تشریفات دارد که در هر قسمت و هروهکه و هر مرحله و هر کدام بدون شک سر و کله رفیق بد هویداست و چون پایه و اساس مصالح ساختمانی

حقیقت و انسانیت به وسیله پدر و مادر و برادر و خواهر و دبیرستان و دانشکده و اجتماع و رفقا تهیه می شود یکی می گوید دروغگوئی بد است دیگری بهداشت را درس می دهد سومی درس اخلاق می گوید باید از آنچه عامل پایه گزار یا سبب مستعد کننده یا حتی ناظر بدون اعتنای گناه است هر کدام از نامبردگان خواهد بود

پرهیز نمود و از جمله عواملی که نبی گرامی آن را مقدمه نزدیک شدن زن و مرد به یکدیگر دانسته اند غنا و موسی است (الغنا رقیه الزنا)

### بهداشت نشیمنگاه و لواط

در اینجا مقصود تخلی و بهداشت نواحی نشیمنگاه نبوده، فقط به اختصار هر چه تمام تر درباره بیماری همجنس خواهی مختصر بحثی می شود:

این عمل را اگر بین مرد و مرد باشد لواط گوید، زیرا ارتباطی با قوم حضرت لوط دارد که اولین قوم شناخته شده اند که عمل مذکور در میان آنها به طور دسته جمعی و به تصور خودشان قانونی! در شهرستان، بدون توجه به قبح و شناعة آن انجام می گرفت و شرح مفصل آن را می توان در کتاب هائی که به نام خود آن قوم «الواط» نوشته شده یا از شهرهایشان «سدوم-عموره» نام برده خواند و اگر این عمل بین دو زن صورت گیرد سحق نامیده می شود.

عمل همجنس خواهی چنین به نظر می رسد که به طور انفرادی سابقه بسیار قدیمی دارد اما آنچه آنچنان که بین ساکنان دو شهر مذکور شیوع داشته است و موجبات سخط و غضب الهی را برانگیخته تا

آنجا که می فرماید چنین روشی (دسته جمعی) که سابقه قبلی نداشته (اتاتون الفاحشه ماسبقکم بها من احد من العالمین - ۸۰ الاعراف) در انحصار همگانی بودن دو شهر قلمداد شده ثبت تاریخ شده است.

سابق بر این یادآور شدم آگوست دانشمند روشی با وسائل مخصوصی که داشت به وجود مواد رادیو اکتیو در اطراف دو شهر سدوم و موریه واقف شد و شگفت این بود که هرچه به شهر نزدیک می شد وجود مواد مذکور شدت می یافت و عجیب تر آنکه سکونی در نزدیکی آنها یعنی در نواحی کوه های بعلبک آنچنان ساخته شده دید که حدس اینکه بشری بتواند آنها را بسازد نمی رفت و تصورش را نکرد تا همان را گفت که تقریباً کتاب های آسمانی می گویند: شاید یک نفر یا چند نفر از کرات دیگر آمده و سکوی به این عظمت را برای فرود آمدن یا پرواز درست کرده و ماموریت تخریب دو شهر عموره و سدوم را که داشته اند به انجام رسانده باشند و قرآن داستان را چنین خلاصه می فرماید: (قالوا یا لوط انا رسل ربک لن یصلوا الیک فاسر باهلک بقطع من اللیل ولا یتفت منکم احد الا امراتک انه مصیبا ما اصابهم ان موعدهم الیس الصبح بقرب فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها و امطرنا علیها حجاره من سجیل منضود...- از آیه ۶۰ و لقد جائت رسلنا شروع می شود از سوره هود که چگونه می فرستد فرستادگانش را خدایمتعال تا آنجا که شهر زیر و زبر می شود و طالبان می توانند به قران هائی که خوب ترجمه شده مراجعه نمایند یا اگر امکان دارد به تفاسیر)

امروز بسیاری از شهرها جانشینی آن دو شهر را پذیرفته اند بدین طریق که چه بسا کشورهائی که عمل لواط را قانونی کرده اند

با این تفاوت که اصالت سکسی قوم لوط در اینجا به صورت تمام وجه در انحصار اقتصاد درآمده بدین معنی که رسیدگی به شکایات مفعولان و هزینه در زندان نگه داشتن فاعلان بودجه کشوری را سنگین می کرد سبب اقدام به قانونی نمودن آن گردید.

امروز عده زیادی از بیماران همجنس خواه سازمان هائی تشکیل داده اند تا دولت ها را مجبور سازند قوانینی به نفع لواط وضع نمایند یا حداقل آزادی بیشتری برایشان قائل گردند و در این باره از پای نمی نشینند و انتشار جزوات و نشریات و فیلم ها جزئی از تبلیغات آنهاست.

بدو علت سحق کمتر از لواط شایع بوده و گسترش و اشاعه آن کمتر می باشد زیرا مبتلایان به سحق سخت در مخفی کردن کار خود می کوشند و شناخت دختران مذکور نیز به وسیله دختران مبتلای دیگر مشکل است در صورتی که یک نفر ملوط مفعول با یک نگاه در میان صدها نفر به سهولت می تواند فاعل را بشناسد یا یک فاعل مفعول را، به علاوه استادان روان شناس نیز قبل از آنکه بتوانند تحقیقات لازم را از دختران بنمایند کمتر موفق به شناخت آنان شده فقط توانسته اند این دو مطلب را متذکر شوند که بیشتر مبتلایان به سحق دخترانی هستند که ادای مردان را درمی آورند، مخصوصاً اسافل اعضاء را مردانه می سازند شلواری می پوشند آن شلواری که نزد پسران مد است و ضمناً سعی دارند وسط آن فرو رفته و چروکی هم نگردد.

دختران مبتلا کمتر به پزشک مراجعه می کنند و چون سحق با دو امتیاز! فوق مزاحمتی برای عدالت اجتماعی که در این جمله

خلاصه می شود: بیداری عدالت اجتماعی با شاکی است ندارد لذا دولت ها هرگز کلمه سحق وارد قانونشان نشده و نخواهد شد و بیداری عدالت اجتماعی با شاکی است همین جا بهتر شناخته می شود که تا کسی شکایت نکند قانون مداخله ای نمی کند اما ادیان آسمانی چنین نیستند: ازاله بکارت یا عمل لواطی واقع شود و پدر مادر مفعول جرئت شکایت نداشته باشند یا فرزند یتیم باشد و صدایش درنیايد دولت سری را که درد نمی کند به دستمال نمی بندد و دولت های جهان روز را همه بر این عدالت اجتماعی پایه و اساس قانونی نهاده شده است ولی ادیان زیربنای عدالت های انفرادی، عقیده ای، اجتماعی است که تا به حال چند مرتبه گفته ام.

سر و سامان بخشیدن به روابط جنسی امروز به نظر اتفاق روانشناسان مهم ترین وظیفه اخلاقی محسوب است و تمام نویسندگانی که از لواط بحث کرده اند قانونی کردن آن را در قلمرو اخلاقی درآوردن یک عمل جنسی به شمار نیاورده و حتی حاضر نشدند آن را جزو آنگونه روابط جنسی محسوب دارند که باید سر و سامانی به آن بخشید و اگر کسانی مانند ایزنیک روان شناس انگلیسی که به نفع لواط کتابی نوشته است با توجه به اینکه قبل از قانونی شدن عمل مذکور در کشورش به رشته تحریر درآمده معلوم می شود از همان روز فکر بکر دستگاه با چنین امر سازگار بوده است.

کتابی که روانشناس قلمداد شده آن را قبل از قانونی شدن لواط در کشورشان نوشته است و شاهکار دلیل خود را بر آزادی عقیده بنیان نهاده است و گرفتاری روزگار بسیار زیاد شده و بزرگتر از همه اش آزاد بودن هر عقیده ای است در تمام کشورهای

جهان بنابر آنچه در منشور ملل متحد است (به شرط آنکه دولت عضو هم در داخل کشورش آن عقیده را آزادمنشی بداند) و از جمله اینکه آدمی اختیار اعضاء بدنش دارد که ...!...

چند مرتبه تکرار کردم که تا به حال آنچه را سازمان ملل آزاد گذاشته از اختیار مسکن، همسر، شغل، لباس همه بر فطرت و دین پسند است اما آزاد گذاردن هر نوع عقیده ای نباید آزاد تصور و قانونی شود و یکی از آن موارد که همه به یاد داریم قحطی شدید هند در چند سال قبل بود که وزیر کشور رقت نمود و چنین سخنرانی نمود: همکیشان عزیز گاووان محترمند و ... از آنها که پیر و فرتوت و ناراحتند بکشید و فرزندان مشرف به موت خود را نجات دهید مردم غوغا کردند وزیر کشور مجبور به استغفا گردید دیگری انتخاب شد کشوری برای کمک به قحطی زدگان کشتی های گندم روانه هند کرد. اولین کشتی در ساحل لنگر انداخت باز غوغا شد چه خبر است؟ مردم تقاضا دارند اول گندم به معبودهایشان گاوهای مقدس داده شود سپس ... اینجا بود که سازمان ملل دانست هم عقیده ای درست نیست و نباید آزاد بود و ... و آن آزادی که بشر را به سوی فنا و نیستی سوق می دهد یا استعدادهای نهفته درونی را که خواهان رو به کمال رفتن است محترم نمی شمارد ناپسند و ناوارد است.

صرفنظر از آیات و اخبار فراوانی که درباره لواط و سخت نکوهش کردن آن و احکامی که بر فاعل و مفعول مترتب است از سنگسار و سوزاندن و ... و علاوه بر آنکه کتاب های فراوان در

نکوهش و زیان های حاصله از همجنس طلبی به رشته تحریر درآمده که ذکر آنها لازم به نظر نمی رسد و کتب مربوطه در دسترس می باشد توجه به اینکه عمل مذکور عمل برخلاف فطرت است و مقعد مجرای دفع فضولات است نه دفع شهوت و شاید یک علت اینکه اسلام مفعول را پست تر از فاعل می شناسد همین باشد که آلت منحصر به فرد دفع فضولات را برخلاف فطرت به کار واداشته بوده باشد به علاوه فرویدیسیم ها هم که می گویند مفعول ها در مرحله مقعدی باقی مانده اند (به عقیده فروید نوزاد ابتدا مرحله، دهانی دارد که از مکیدن لذت می برد سپس مرحله مقعدی که از دفع فضولات لذت می برد و ...) و در سنین بالا-تر خود را در یک نوعی از نیروی فطری تمایل جنسی متوقف ساخته اند خود تحقیر مفعول را می رساند یعنی فاعل حداقل به دنبال غریزه اش انجام داده اما مفعول غریزه خود را متوقف ساخته و ترکیباتی را برای ورود به مقصد خود پذیرفته و آنها را مجاور فضولات قرار داده که در ساختمانش متجاوز از سی عنصر از دماستازها، مواد معدنی، مواد آلی عناصر میکرب کش شرکت دارد و به طوری که ملاحظه خواهید فرمود منی مجموعه ای از ترشحاتی است که از چند موضع جدا شده و به هم آمیخته و فقط به کار مهبل و رحم و تخمدان بلکه به کار نسل و تولید و صیانت آن می آید و قرآن شریف چون فرماید نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم (۲۲۳ البقره) باید توجه داشت که و طی باد بر حرث نیست و محصول نمی دهد! به طور کلی عواطف جنسی زن و مرد که به یکدیگر متعلق نباشد و هر کدام به طور نامحدود از تمتعات نظری و جنسی و آمیزشی دیگران بتوانند بهره بردارند سبب می شود حکومت

عواطف تاج افتخار خود را برداشته از خانه عشق خارج شده عشقی پاک که انسان به انسان داشت و مقدمه عشق های معنوی دیگر بود جای خود را به عشق های فقط انسان به انسانی ببخشد که تاج افتخار را بر سر حکومت لذائذ و هوس ها گذاشته و از محدود مادیت خارج نگردیده باشد و در اینجاست که عدالت اجتماعی برای سر و سامان بخشیدن به روابط جنسی و عورتی حق حاکمیت بیشتری خواسته و اعمال می کند و کمتر نیاز به عاطفه و محبت نشان می دهد؛ و وای بر آن وقت که زنان بین خود معامله کنند و مردان بین خودشان که نه حکومت عاطفه معنی دارد نه حاکم عادل اجتماع و دیگر نسل در خطر است و نوعی آدمکشی و انحراف و برخلاف مسیر طبیعت راه حیات پیمودن؛ عجبا همه چیز نر و ماده دارد گیاه نر با گیاه ماده عشق می ورزد حتی پست ترین آنها قارچ ها موادی دارند که تعیین کننده جنسیت است دو شریک جنسی را هم جلب می نماید (در قارچ آشلیا، هورمونی به وجود می آید که حالت ناقل جنسیت به نام انتریدین را برمی انگیزد. این انتریدیول مشابه اسکلت ساختمانی «استرین» در هرمون های جنسی حیوانات است و مسبب یک سلسله تأثیرات متغیر جنسی و ایجاد و پرورش اعضاء جنسی مونث در گیاهان).

بالاخره به این نتیجه رسیده اند که جلب کننده مشابه تأثیر عطر است و در واقع هورمون های مذکور نوی مواد معطرند که اثرشان تا فواصل معینی مشاهده شده است آری گیاه نر و ماده عشق می ورزند یکدیگر را می خوانند حیوان سالم نر و سالم ماده یکدیگر را می طلبند و اگر حیوان نری با حیوان نر دیگر آمیزشی داشت



تا آنجا که در شتر به تحقیق رسیده برای مغلوب و منکوب کردن مفعول حتی در دایره هستی و حیات در تلاش می باشد:

هرگاه شتر نری و چند شتر ماده بیابانی را مرتع داشته باشند صاحب شتران شتر نر دیگری را به آنها بیفزاید دو شتر نر به یکدیگر حمله ور می شوند و آنقدر می جنگند تا یکی کشته شود یا تسلیم گردد اما اگر تسلیم گردید شتر غالب با شتر نر تسلیم شده آمیزش می کند ولی شتر مغلوب پس از این عمل فرار می نماید و صاحبش نخواهد توانست با چوب و چماق هم او را برای نوبت دیگر به آن بیابان ولو اینکه شترهای دیگر هم در آن نباشند باز گرداند و اگر چنین موضوعی را نزد پستانداران بر فطرت جنسی بین ماده و نرشان تعمیم دهیم می بینیم در بین انسان ها نیز مفعول و فاعل با آنکه هر دو گنهکار اجتماع و دین شناخته شده اند شرمندگی از آن مفعول است و همیشه فاعل توقع دارد مفعول نسبت به وی همانند شتر مفعول منکوب و مغلوب احساس نماید و بدین طریق انرژی هائی را که باید نزد هیچ بنی آدمی جز برای پیمودن راه تکامل مصرف دیگری نداشته باشد به اجبار کردن می نهد که با نام فاعل یارویت فاعل آن را تخلیه کند یا بگذارد و از شهر بگذرد و از آن مرتعی که برخلاف فطرت در آن عملی انجام شده بگریزد و اگر در آن شهر که بر او لواط شده حتی سکنه ای نباشد و جنبنده ای نماند بدیده نفرت بنگرد و بر اجتماعش بدیده بی اعتمادی نگاه کند و از این راه که اعتمادها از یکدیگر سلب می شود اجتماع پراکنده گردد و اوضاع اقتصاد کساد و احوال سیاست پریشان شود و در صورتی که شهری آنچنان آلوده گردید چون سدوم و عموره شهرهای قوم

لوط از آنجا که به اثبات رسیده اغلب فاعلان خودشان نزدیک به صد درصد روزگاری مفعول بوده اند و فرزندانشان نیز امکان زیادی بر مفعول واقع شدنشان نه از راه ارث بلکه از راه تاسی و سرایت مترتب است، آری در شهری که عمل لواط همگانی شود دیگر یک شتر از مرتع گریختن و یک نفر از شهر خارج شدن معنی نداشته فرمان کلی بر این صادر می شود که بر قوم لوط شد که بالاخره بر افتادن و نیستی آنها قطعی ترین راه انتخاب شده است به هر وسیله ای که مد روز و بهتر تلقی می شود و چرا نشود چونکه برخی را عقیده بر این است هر امر معنوی اصل و پایه طبیعی دارد و هر امر مادی یک گسترش و بسط معنوی و چون برخلاف فطرت مسیری انتخاب شد اصلها و بسطها به هم می ریزد و جز انهدام نتیجه ای به بار نمی آورد.

در جلد اول به اثبات رساندم آدمیان فراوانی بودند که مدت ها بر زمین زیست داشتند اما همان گونه که قرآن می فرماید قابل ذکر نبودند و تاریخ نداشتند، زمانی فرا رسید مغز انسان تکامل آنچنان یافت که لیاقت یافت پیامبری و رهبری پیدا کند و حضرت آدم انتخاب گردید و به همین نحو که مغز بشر تکامل می یافت پیامبری با قانون تکامل یافته تری مبعوث می گردید تا آنجا که آنچنان مغزها تکامل یافت که به پیامبری به وسیله محمد پایان داده شد و دین و دانش در اختیار مغزهای پیشرفته و تکامل یافته ای قرار گرفت که در مرتبت پیامبران محسوبند (علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل) و باز به محاذات تکامل مغزی بشر و در نتیجه وضع قانون تکامل یافته تر، برای هر گناهی که بزرگتر محسوب بود قبل از دیگری دستور تحریم می رسید و ممنوع می گردید در قرآن کریم ابتدا یعنی

همزمان با حضرت آدم سخن از قتل نفس است و باز هم به وسیله هابیل و قابیل از آن قاتل نفس که با آلت قتاله همراه با نقشه کشی و هدف گیری از روی حسادت به وقوع پیوست سخن است زمان حضرت ابراهیم و خواهرزاده ایشان حضرت لوط می رسد در دو شهر بودند یکی قتل نفسی را به عنوان تعصب و انحراف مذهبی داشت که نخست زادگان را در برابر بعل قربان می کردند و در شهر دیگر قتل نفسی و جلوگیری از ایجاد نسلی که آمیزش مردان با مردان آن را سبب می شد آنها که مذهب خود را غلط فهمیده و خدای خود را آفتاب و ماه پنداشته و بعل را مظهر بزرگ دانسته و نخست زاده را به پایش سر می بریدند حضرت ابراهیم پس از اثبات اینکه خدای واقعی حقیقی خدای آفریدگار علیم قادر است عملاً نشان داد نخست زاده را نمی توان حتی برای آنچنان خدای قربان کرد و این گوسفند است که باید قربان نمود اما در آنجا که قتل نفس با جلوگیری از ایجاد نفس معمول بود چون یک امر عقیدتی گسترش یافته بود راهی جز توسل به دخالت تکوینی و انهدامشان با سرنگون کردن زمین بر آنها وجود نداشت و عشقبازی با زن دیگری در مرتبت بعد از آن به فاصله کوتاهی به وسیله حضرت یوسف بد و پلید معرفی و نشان داده شد و با آن مبارزه گردید که باز خود نوعی آدم کشی بلکه اجتماع کشی محسوب می شد که دنبال عمل لواط قرار داشت.

برای مزید اطلاع گفته شود از ذکر زیان های بهداشتی لواط (آلودگی های مخرج و عفونت های فاصله و ...) و زیان های اجتماعی و اقتصادی و حتی سیاسی مربوط به عمل مذکور صرفنظر گردید و کتاب ها به قدر کافی برای طالبان در دسترس می باشد.

آنچه در پایان این قسمت تذکرش لازم است اشاره به ریشه پیدایش همجنس خواهی است: امروزه پسر یا دختر علل مهم اینکه به بیماری همجنس خواهی مبتلا می شوند چنین می دانند:

- پدر و مادری که از داشتن پسر یا دختر اظهار ناراحتی کرده و در برابر دختر تظاهر و آرزوی داشتن پسر یا در مقابل پسرشان کلمات نیش دار و برخوردی مبنی بر اینکه کاش دختر داشتیم می نمایند.

- دختر را سرزنش کردن که عقل ندارد استعداد ندارد نمی تواند مانند برادرش باشد و یا پسر را عتاب نمودن که خواهرت از تو عقلش بیشتر و استعداد و پیشرفتش زیادتر است که به زودی دختر را به جنس پسر و پسر را نسبت به دختران متنفر ساخته توجه را از جنس مخالف به هم جنسان معطوف می دارد.

- دختر و پسری که آشنا به سکس و جنس شدند قبل از آنکه با هم بخوابند و در یک خانه تنها بمانند و یا نزدیک شدن درک مسائل جنسی نمایند باید آنان را از نزدیک شدن مراقبت کرد و مسائل جنسی را به زیانی که پذیرنده استعدادی آنهاست مطرح ساخت.

- مادری که دائم فرزندان را امر و نهی می کند و بیش از اندازه امر و نهی می کند و بیش از اندازه در کوچک ترین کار آنان دخالت می کند یا پدری که کمتر با زن و فرزند خود تماس داشته و در منزل است فرزندانشان به بیماری های روانی و از جمله همجنس خواهی مبتلا می شوند.

- بازی در محیط کثیف و آلوده به وسیله همبازی ها و همکلاسان

کثیف و بیمار و همجنس خواه.

- عدم توجه به ارتباط فرزندان با همبازی ها و معلمان (به اتفاق کلیه روانشناسان معلمی که به شاگرد خود تجاوز نماید از تمام بیماران همجنس خواه پست تر و بیمارتر است زیرا در امانتی هم که به او سپرده اند تربیتش کند خیانت کرده است) (۱)

ناگفته نماند پزشکی (دکتر رابرت هیث از دانشگاه تولین تئو اورلثان) توانسته الکترودهائی در ناحیه مخصوصی از مغز بیماران هم جنس خواه گذاشته با برقرار ساختن جریان الکتریسیته ضعیف قسمت را که مربوط به سکس و لذت از جنس مخالف یعنی از راه فطرت است تحریک و آنان را کاملاً درمان نماید.

سرکوب نکردن غرائز یعنی آزاد گذاشتن میلها یعنی رفع تمام قیود و مقررات و به زبان دیگر خود را در اختیار دل و دل را در اختیار هوا و هوس قرار دادن همان سرکوب نکردن غرائز است اما اگر همین غرائز انحراف دیگری نیز پیدا کرد یعنی غریزه نبود و شخص خود را در اختیارش نهاد می شود هم جنس خواهی.

امروز فریاد برخی بلند است که چرا زن که باید در قلمرو عشق وارد باشد برای بهتر به فروش رسیدن کالاها و ... از او استفاده شده به حال ابتذال و مستعمره درآمده است اما اگر مرد را نتوان حتی برای بهتر به فروش رساندن کالا به جای زن گرفت می شود همه، هم جنس خواهی و هم بی ارزش نشان دادن مرد همجنس طلب:

در محیط های آزاد عشق سوزان کم پیدا می شود اما اگر زن

۱- کتاب کندوکاو در مسائل تربیتی ایران به برخی از علل که معلمان را به چنین گناه بزرگی می کشاند اشاره شده است.

را برای مدتی از محیط آزاد جدا کنیم عشق سوزان پیدا می شود اما با برگشتن مجدد زن به همان محیط به اثبات رسیده اگر آمیزش فطری هم صورت گیرد بین بیماران هم جنس خواه تصور ذهنی لواط پابرجاست و اگر زنان را به جای مردان بگذاریم در تمام شرائط و ضوابط مساویند تا آن زمان که اجازه برگشت مجدد مردان را در محیطی از زنان بدهند که هرگز زن هم جنس خواه قبلی ممکن نیست در زمان آمیزش فطری با مرد توجهی به عمل انحرافی سحوق خود بنماید مقصود این است عشق مرد بمرد که ابتدا و انتهای مادی دارد با وجود آنکه زن در اختیارش قرار گیرد از او جدا شدنی نیست و فروید علتش را مضیقه مخرج دانسته که با فشار بیشتری بر حشفه و آلت مرد را به ارگاسم و اوج لذت رسانده در صورتی که زن چنین توانائی را ندارد و اگر کلیتوریس (بظر- خروسک- آلت تذکیر زن) در شدت التهاب بتواند این کار را انجام دهد سریع می باشد و در نتیجه مرد تصور ذهنی اوج لذت را نمی خواهد از یاد ببرد در صورتی که امروز به اثبات رسیده پسران قبل از آمیزش نیز اگر بخواهند به تنهایی در فراش عشقبازی کنند و مبتلا به همجنس خواهی نباشند دختری را در نظر می آورند و دختر چون بخواهد با همان شرایط عشقبازی کند عضوی از بدن خود و بیشتران را انتخاب کرده با آن عشقبازی می کند از این قرار تفاوت همجنس خواهی در مرد و زن اینست که بیماری مرد برای همیشه ضد نسل بوده و عمل نسل ناخواهی تلقی می شود در صورتی که زن مبتلا به بیماری حادی شده که با وجود عوارض متعددی که دارد نسل ناخواهی از آنها نیست یک فرمول کلی در اسلام وجود دارد

که مرد را مرد خواسته و زن را زن یعنی شیوه مرضیه اسلام نگهداشتن هر چیزی است در همان حد اعتدال و بلکه فطری آن اگر زن لباس مردانه بپوشد تازیانه ادبش دراز می شود و اگر مرد بخواهد لباس زنانه بپوشد شمشیرش را به حوالت می فرستد و یکدر به بالاتر بخواهد همانند زنان زیور و زینت به خود آویز نماید و باز در مرتبت بیشتر آرایش زنانگی کند سرخاب و پودر و ابرو را هم به زیور و زینت بیفزاید و در درجه آخر خود را به جای زن قرار دهد و مفعول باشد.

اینکه نفرت اسلام نسبت به مفعول بیشتر است زیرا مرد فاعل به جای مرد به عمل شنیع و گناه کبیره آلوده شده است اما مرد مفعول جانشینی آن را در ارتکاب پذیرفته است و در هر صورت باید برای فع شهوت از راه فطرت مرد فاعل اسپرم دفع کند اما اسپرم فقط حاضر است همان گونه که یک چرخ دنداندار با چرخ دیگر جفت و قالب می شود یا اول (تخمک) جفت و جفت گردد اما در لواط اشتباه مرد فاعل اینکه اسپرم خود را در مجرای غیر فطری وارد کرده و به سوی کلی باسیلها و فضولات فرستاده ولی مفعول چند اشتباه دارد اول اینکه خود را به جای آنکه باید همانند زن، تخمک بفرستد تا با کرمک دیگری آمیزش یابد وی نسل را فاسد ساخته و مجرای دیگری را با تصور جانشینی زن در اختیار فاعل قرار داده است و دوم آنکه علیه فطرت قیام نموده گویا خواسته در آفرینش زن که باید مفعول باشد عملاً به وی ثابت نماید راه خطا رفته و از مرد نیز ساختگی و از عهده برآمدن و ایفای نقش زن را به اثبات برساند.

نطفه مرد در زمان آمیزش اگر خود عزل کند و خارج بریزد دیه ای ندارد اما اگر قرار بر این بوده که نطفه وارد مهبل زن کند و کسی با صدا یا داد و فریاد ناگهانی باعث شد مرد نطفه اش به خارج ریخته شود ده دینار دیه باید پردازد بدین سبب که مرد به زن وعده داده و دیگر نطفه صاحب پیدا کرده و دیه ای به آن تعلق گرفته است اما کسی که نطفه اش را وارد مخرج فضولات مردی می کند صرفنظر از اینکه به جای هر مرد مفعولی یک زن یا حداقل یک نوبت زنی محروم مانده است در این حال نطفه ای که در برابر زن امکان عزل و در نتیجه دور ریختن آن و یا دیه آن تعلق گرفتن داشت هم اکنون نباید به عنوان فضولات جنسی آلت مرد وارد فضولات دفعی مخرج مرد گردد یعنی یک عمل جنسی باریک عمل دفعی آمیزش نمایند.

مقصود اینست که اگر مردی آلت خود را در سوراخی از دیوار کرد و دفع منی نمود نوعی استمناء بوده به نظر اسلام و علم کار حرام و زشتی را مرتکب شده است اما تنها خود را خالی از اسپرم ها به حرام و غیر بهداشت نمودن است برعکس کسی که اسپرم خود را وارد محل دفع فضولات مردی می کند آیا انتظار دارد همانند سوراخ دیوار هیچگونه عکس العملی به وجود نیاید در صورتی که با همین عمل فسادهای اخلاقی - ناتندرستی های بغرنج - عدم اعتمادهای انفرادی و اجتماعی و خلاصه تباهی نسل را به دنبال خود می کشاند.

در غل لواط نه تنها مفعول را مردی به جای زن می گذارند بلکه استمنائی است غلط که مفعول هم جانشین زن است هم آلت محرک یعنی استمناء نوعی بی عدالتی انفرادی است و لواط بی عدالتی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و همه خلاصه در نوعی بی عدالتی در



اخلاقیات. بازی سکسی از حدود ۳ سالگی بین بچه ها شروع می شود و به صورت های ابتدائی چون نگریستن به آلت یکدیگر به انجام می رسد و در پنج سالگی اگر بچه سینما رفته ای باشد در آغوش گیری و بوسه های داغ را یاد گرفته و اگر نرفته باشد با پاهایشان بازی می کنند و به یکدیگر فشار می آورند و از همین سن است که باید بدون شک و تردید اجازه نداد فراش بچه ها یکی باشد و در کنار یکدیگر بخوابند و دستور اسلام نیز چنین است و اگر رعایت نشده باشد نزد کودکان سینما رفته اداهای خاصی دیده می شود گرچه هیچ کدام چه دختر و پسر نعوظی و تحریک اندام آمیزشی ندارند و اگر نعوظی بود مربوط به تمایلات جنسی نیست ولی لذت خاصی که اگر در لذت از رفع تنهائی خلاصه شود باز هم اثر سوء خود را در هر دو گذاشته و دوست دارند در سنین بالاتر هم پهلوی هم بخوابند و در نتیجه عواقب شومی به بار آید که مقدمه اش در همان سنین پائین با بالا زدن دامن دختر یا پائین کشیدن شلوار پسر آشکار است.

کودک تا سه سالگی با عروسک بازی و با تخت و دیوار حرف می زند و اگر با کودکی دیگر هم مکان باشد گاه با تقدیم یکی در اسباب های بازی به دیگری خود را از تنهائی نجات می دهد و الا در میان جمع کودکان هر کدام اغلب اوقات را به خود مشغولند.

از سه سالگی تا پایان شش سالگی دختر و پسر به طور تساوی با یکدیگر بازی می کنند و از هر موقع دیگر بیشتر بازی می نمایند ولی از ۸ سالگی بین دختر و پسر فاصله ایجاد می شود که در ۱۰-۱۲ سالی شدت می یابد و به جدائی می انجامد و دوباره نزدیک بلوغ گرایش به سوی هم در سایه قدرت غدد مترشحه به شدت برمی گردد.

دختر ۳-۵ ساله در برابر پسر پنج ساله یعنی در همان آغاز

کودکی رل منفی در برابر پسر مثبت را دارد یعنی اگر پسر مشغول پیراهن بالا زدن دختر و تماشا و حتی دست رساندن به وی شود دختر با تکبر و خاموشی و رل خاص بی تفاوتش وقت را می گذراند.

خطرناک ترین زمان هم جنس خواهی پسران در سنین ۸-۱۳ است که بهترین و عالی ترین و نتیجه بخش ترین درمان جلوگیری از فاعل بلکه بیشتر مفعول واقع شدن آنان باید نگذارند خلوتی بیابند یا در یک جا بخوابند و مهم تر از آن اینکه فرزند خود را از محبت و آسایش دور نسازند که اگر مختصر محبت و آسایش از همجنس بزرگ تری دید زود تسلیم وی می شود و درمان مهم تر اینکه اگر در خانه ای است که مادر تسلط بر پدر دارد و چه در خلوت و چه در برابر فرزندانش پدر را منکوب می سازد بدون شک عوارضی چند گریبانگیر فرزندان خاندان مذکور می شود و یکی از آنهاست تمایل به همجنس خواهی زیرا پسر از پدر متابعت می کند و در برابر دیگران عاری از غیرت و شجاعت و استقلال خود را تسلیم می نماید.

لواط نزد سیاه پوستان بسیار کمتر از سفیدپوستان است. ارثی نیست اغلب مفعولان در بزرگی فاعل می شوند، همان گونه که علت آن قبلاً بیان شد اکثرشان با همسر خود نیز نزدیکی در دبر زیاد دارند، در زمان بلوغ ۲۰ درصد همجنس بازان به رفتار خود ادامه می دهند. پیرانی که به ناراحتی عروق و مغز دچارند امکان دارد در زمان پیری به همجنس بازی بپردازند که اغلب نعوذ ندارند و اگر دارند با مختصر مقاومت به پایان می رسد، و اکثر نزدیک شدن پیران به صورت حمله و آن هم به سوی کودکان بی پناه بوده و ابتدا به عنوان نوازش و بغل کردن صورت می گیرد، جوان بالغ عزبی که زینده است در مخیله خود به بیند دست زن و فرزند خود را گرفته

در صورتی که به بیند آلت مرد دیگری به نحوی در برابرش می باشد فوق العاده باید مراقب خود باشد که به همجنس طلبی دچار نگردد. گاه تمایل به جنس موافق مقدمه و شروع بیماری های بزرگ روانی است. نزد الکل خوران که اغلب رابطه با همسر در تیرگی می گذرد تمایلات همجنس خواهیشان روشن است اما اغلب به عمل نمی انجامد.

معلمان ورزش که با ریاضیات و طبیعیات و سرگرمی های مغزی احتمالاً کمتر از دیگران سر و کار دارند و قوای بدنی پابرجا و هرمون های بکار در سراسر وجودشان در کار است باید برای جلوگیری از رسیدن به تمایلات جنسی خود بیشتر فداکاری و مبارزات فکری و از خود گذشتگی نشان دهند.

بار دیگر به گناه بیشتری که از مفعول سر می زند بلکه به یکی از گناهانش اشاره شود: در برخی حیوانات آزمایشگاه نیز توانسته اند با خارج ساختن غدد یا ترشحات نرینه ای وی را به مفعول شدن راغب سازند و مفعولی را که تخم و آلت و ترشحات مردانگی و آلات تناسلی جنس نر را دارد برخلاف مسیر خلقت تشریح تنها نرفته بلکه با آفرینش تکوین هم تعارضی نشان داده است و به طور خلاصه همان گونه که در احبار داریم و به زودی خواهیم گفت گناه لواط فوق العاده عظیم تر از زناست زیرا در زنا عوامل گرایش دهندگی نیرومندی بین مرد و زن یعنی نر و ماده موجود است در صورتی که مفعول و ملوط قرار گرفتن یعنی تحت تأثیر مراکز عالی مغزی قرار گرفتن اما مراکز عالی را به انحراف فرماندهی متهم ساختن و از آن به فطرت اطاعت نکردن است و عجیب نیست اگر توجیه

کامل آن به وسیله علی مرتضی به عمل آمده باشد که فرمود پرورش استعداد مفعول واقع شدن با مقدمات و تشریفات قبلی که همانا تسلیم ملعبه قرار گرفتن است می باشد یعنی گناه مفعول اینست که با فرصت و طول مدت و داشتن مراکز عالی مغزی که همه برای بهتر فکر کردن و توجه به کمال است طبق نقشه و با عقل و آزادی رو به مفعول واقع شدن پیشرفته است (قال علی علیه السلام من امکن من نفسه طائعا یلعب به القی الله علیه شهوه النساء)

مفعول گاهی به آرایش ظریف زنانگی می پردازد و بسیاری از آنها تزلزل شخصیت مردانگی دارند و حتی همانند زنان یکی را انتخاب کرده خود را تحت الحمایه وی قرار می دهند و برخی روانشناسان تا آنجا پیشرفته اند که می گویند حتی نزد مفعولانی که باهوشند این مسئله اهمیت دارد که همه مفعولان در زندگی بی اراده می شوند و سرپرستی می خواهند و پذیرفتن آلت یک مرد را جبران بی ارادگی و کمی شخصیت به عنوان نیرو گرفتن همانند کودکی که پستان می گیرد و اسپرم وی به جای شیر مادر است می باشد.

بزرگ تر بودن گناه مفعول از فاعل ناشی از ادامه کارش نیز هست که فاعل واقعی که داماد نشده از سی سالگی به بعد مرتب عملش کاهش یافته و حتی پس از مدتی قدرت انجامش را ندارد اما مفعولان معتاد (ابنه دار) تا آخر عمر تقاضا دارند به علاوه برای فاعلان پس از پایان جوانی در صورت پایداری قدرت به ندرت عمل صورت می گیرد در صورتی که مفعول می تواند روزانه چند نوبت عمل نماید به علاوه عادتی که در فاعل به ازمان در می آید در مفعول با شدت بیشتری از معتادین مزمز شده می باشد.

باز تکرار شود زن مسلط بر مرد به فرزند خود تفهیم می کند که جنس زن چنین است که آزاردهنده مرد باشد و صحبت از بی عرضگی شوهر در برابر فرزندان چنین وانمود می کند که مرد مورد طعن زن قرار خواهد گرفت و لذا در هر دو حالت که نوع سومی نیز دارد پسران را از جنس مخالف به همجنس طلبی می کشاند و نوع سومش ایجاد وحشت و اضطراب در پسران است که به زنان نزدیک نشوند و اگر شدند آلتشان خشک می شود یا آلت دختر دندانیشان می گیرد یا قفل می شوند و رسوا می گردند و از این قبیل سخنان.

والدینی که به پسر خود لباس زنانه می پوشانند نام دختر بر او می گذارند، آرزوی داشتن دختر به جای پسر در برابر پسر می کنند پسر سعی می کند برای جلب رضایت والدین اداهای زنانگی در آورد که قبلاً شرح داده شد و حتی در نوع شدیدش مفعول یعنی به جای زن واقع شود.

استعداد کسی که فاعل ولا- طی می شود گاه بدین علت ذکر شده است که در زمان کودکی یا نوجوانی چشم به مادر یا خواهر بزرگ یا عمه داشته و از یکی خوشش می آمده و اینک در سن بالا اگر به مادر چشم داشته پسری را در آنچنان سنی انتخاب می کند که تفاوت سنی بین خودش و مادر موجود بوده و اگر به خواهر علاقه داشته پسر را در سنی مناسب با اختلاف سن خود و خواهرش برمی گزیند و فاعل می شود.

فاعلان بلند قامت لاغر اندام برای اینکه حداقل به چند نفر از مردان بفهمانند که به خوبی از عهده نقش پدر شدن برمی آیند اقدام به لاطی شدن می نمایند و مخصوصاً سعی می کنند این عقده را

برای پسرانی چاق ثابت و بگشایند و به آنها بفهمانند لاغری و نحیفی چه بسا پدر شدن است و چاق و چلگی زن گردیدن.

فاعل و مفعول خطرناک و غیر قابل درمان آنهایند که از اجتماع دلخورند که چرا بر اعمالشان صحنه نمی گذارند تا بتوانند از خفا و پنهانی درآمده علنی و آشکار لواط کنند و در شهرهایی که این مسئله همگانی شد اغلب مردم خواه و ناخواه به مطلب مذکور گرایش پیدا می کنند و اظهار گلایه از قدرناشناسی اجتماع می نمایند و حتی در آشکار و انظار هم به جای عمل لواط اداهای تشریفاتی و مقدماتی از خود درمی آورند چشمک زیاد می زنند کلمات زنانه- مرده شور ریختت ببرد- الهی بمیرم- نباشم بسیار می گویند انگشت ها را زیاد به شکل آلت یا مقعد دراز و گرد می کنند همانند زنان راه می روند یا ساعد را چسبانده به بدن دست را حرکت می دهند یا ... و در نوع پیشرفته باسن را حرکت داده به جای دستبند زنجیر به دست می کنند و در نوع پیشرفته تر از همه آن است که در بین قوم لوط شایع بود و در اخبار اسلامی وارد شده که چون به هم می رسیدند از خود باد صدا دار خارج می ساختند و دائم در حال جویدن کتیرا یا سق (احتمالاً مخلوط با شیرینی) بودند و چون همان گونه که گفتم بیمارشان مزمن شده بود جز برگشت خلقت تکوین بر آنها و زیر و رو کردنشان چاره ای نبود. (علائم زیادی برای شناخت نامبردگان در کتاب ها ثبت شده که برخی از آنها اغراق گوئی بوده و آوردنشان موجبات تشخیص بی جا را فراهم خواهد ساخت)

یکی از عوامل مهم گسترش همجنس خواهی، محیط آماده

شده الناس علی دین ملوکهم است که در سطح بالایش همانند ابتلای بعضی از سلاطین گذشته است که هم زمان با آنها لواط شیوع کلی یافته بود و در تواریخ ثبت است.

اصولاً اگر در برگ های این کتاب گاهی نام فاعل و زمانی مفعول از یکدیگر جدا نوشته می شود باید توجه داشت قریب به صد در صد فاعلان حتی برای یک مرتبه هم اگر هست مفعول واقع شده اند و طبق پژوهش هائی که به عمل آمده فاعلان در برخورد با افراد سالم که فریبشان داده اند از ترس بی آبروئی تقاضای مفعول شدن فاعل را نموده اند و در نتیجه هر دو مفعول واقع گردیده اند.

گرچه در همجنس طلبان نیز جهانی چون دنیای فواحش وجود دارد و پسرانی هستند که برای دستمزد گرفتن فاحشگی می کنند و حتی در مواردی «نشانده» می شوند اما هنوز حتی یک مورد دیده نشده که «نشانده مرد» با کسی که او را نشانده، بتواند برای مدتی قلیل نزد هم بمانند و هیچ همجنس بازی برای مدت قابل ملاحظه ای رغبت به طرف نخواهد داشت.

بزرگ ترین خطری که متوجه فرزندان اجتماع است اینکه یکی از همجنس طلبان داوطلب می شود و به فرزندى پاک و سالم به هر قیمتی هست تجاوز می کند و سپس دوستانش مفعول را تهدید به افشاء سر نزد پدر و مادر و معلمانش می کنند و به او تجاوز می نمایند و مراکزی که برای پیدا کردن افراد سالم انتخاب می شود در هر کشوری مخصوص به خودش بوده و در ایران دکان های دوچرخه سازی یکی

از آنهاست زیرا سن و سال کسانی که دوچرخه سوار می شوند و به دوچرخه سازی می روند مقتضی است که خود دوچرخه ساز عامل فعل باشد یا ناخودآگاه یکی از الواط دکانش را پایگاه قرار دهد و پدر و مادر باید سخت از تماس فرزندانشان با افراد کنترل به عمل آورند و مخصوصاً اگر دیدند دوچرخه ساز فرزندشان را تعارف می کند مثلاً بدون درخواست دعوت به یاد دادن موتورسیکلت یا ... کرد اقدام مقتضی معمول دارند.

همجنس خواه مذهبی

موضوع جالب ارتباط همجنس خواهان با دینداری می باشد که نزد اکثرشان بدین گونه است:

همجنس بازان واقعی که تا پایان عمر داماد نمی شوند و همچنین آنها که مفعول واقع می شوند در صورتی که تصور نمایند مردم از کارشان بی خبرند در آن اجتماع به الواط جنبه قانونی داده نشده و پایه و اساس اجتماع بر اسکلت مذهبی است سعی می کنند خود را به تشریفات مذهبی بیارایند، به مجالس منسوب به مذهب زیاد می روند حتی اگر مطمئن باشند که شناخته نشده اند به جد و جهد خدمتگزاری می کنند و اگر در سنین بالا باور نمایند که با گذشت زمان علاوه بر آنکه شناخته مانده اند هم اکنون فقط در برابر خدا یا وجدان قرار دارند خدمتگزاریشان ممکن است با حقیقت و به خاطر جبران گذشته ها بوده باشد اما کسانی که می دانند شناخته شده اند احساس می کنند که مورد نفرت مردم قرار گرفته اند و اگر روزی یکی از آشنایان بدون توجه از او بگذرد تصور می کند او را شناخته و از او



بدین وسیله اظهار انزجار نموده است لذا متشبهت به تخیلات و افکار خود می شود و راهی را برای جلب نظر مردم به سوی خود انتخاب می کند و چون تصور می نماید اگر راه طرفداری از مذهب را برگزیند مردم بیشتر از او فاصله می گیرند و کمتر مورد توجه قرار خواهد گرفت و همه لاطی و مذهبی بودن را حقه بازی می دانند از این رو رل معاند مذهب را پیش می گیرد و اغلب فاعلان واقعی و کمتر از آن کسانی که برای مدت مدیدی مفعول بوده اند روابط جنسی خود را گرچه در خفا انجام می دهند اما عناد مذهبی خود را تلاش در آشکار کردن دارند و همیشه سعی می کنند نسبت به کسی که گوشه عبادت را انتخاب کرده دشنام دهند که چرا فعالیت ندارد و با آنکه فعالیت در جهت مذهبی دارد با عنوان کردن خرافات و روایات غیر معتبر با وی به جدال پردازند. اغلب افراد مذکور اگر به پزشک مراجعه نمایند یا به مهندسی کار رجوع کنند یا حتی به یک روحانی برخورد نمایند و ملاقاتشان در خلوت بوده باشند سعی می کنند بدانند طرفشان فاعل یا مفعول است یا خیر و اگر حتی یک حرکت نامناسبی از آنها به بیند- مثلاً حتی خنده بیجا- حاضرند روز بعد هر جا می رسند طرف خود را همجنس خواه معرفی نمایند- افراد مذکور اگر در مناظره و جدال در امور مذهبی به تصور خودشان فائق گردند به پاس آن چند مرتبه لواط می کنند یا مفعول می شوند و اگر باور کنند که شکست خورده اند باز برای رفع ناراحتی دست به دامان اعمال خود می گردند (مرتکبین به گناهان دیگر نیز کم و بیش ارتباط تقریباً مشابهی با مذهب دارند)

از جمله مسائل ارتباطی لواط با مذهب ما اینست که فاعل و

مفعول (در هر سنی صورت گرفته باشد) حق ندارند با یکدیگر ازدواج فامیلی محارمی نمایند یعنی مادر و دختر و خواهر پسری که لواط داده بر لواط کننده حرام است گرچه هر دو نابالغ بوده باشند ولی اگر شک کند دخول شده یا نه بر او حرام نمی شوند و اگر با مادر یا خواهر یا دختر کسی ازدواج کرده و بعد از ازدواج لواط صورت گرفته آنها بر او حرام نمی شوند و شاید تا حدودی بتوانیم علتش را چنین تعبیر کنیم که ازدواج پسر از لواط سبب جدائی و نفاق و جنگ اعصاب بین مفعول و خویشاوندانش می گردد یعنی در حقیقت مفعول همسر با همسر مفعول هووی یکدیگرند و اگر لواط پس از ازدواج باشد در صورتی که دستور تحریم صادر می گردید خانواده ای که استحکام یافته با ستمکاری مواجه و متلاشی می شد و علت ها و حکمت های دیگر که ما نمی دانیم.

## الدنيا مزرعه الاخره دليل تازه اثبات معاد

تاکنون می گفتند تخم هر گیاهی کشت شود همان نوع گیاه خواهد روئید و دنیا نیز مزرعه آخرت است از این لحاظ که هر کار در این دنیا کردی و هر تخمی از هر نوع عملی کشتی در آخرت از همان نوع محصول برخواهی داشت؛ خوبی کشتی خوبی میدروی و بدی کاشتی بدی درو می نمائی اما امروز معنای روانی گسترده تری هم از این فرمایش نبی گرامی (الدنيا مزرعه الاخره) فهمیده می شود که شاید يك علت و حکمت تعیین محل مجازات در سرای دیگر نیز بدین وسیله توجیه شود و در ضمن دليل دیگری بر دلایل اثبات وجود معاد افزوده گردد.

اسلام جز در مواردی معدود<sup>(۱)</sup> فمن يعمل مثقال ذره خيراً يره و من يعمل مثقال ذره شراً يره را بر هرگونه تخیلات یا توجیهات یا ... حکومت داده و اصالت تعیین نوع سرنوشت و حساب شد هرکس را در آخرت از جمله بر مفاهیم واقعی همین دو آیه شریفه که سخن پروردگار می باشد استوار داشته است که هرکس يك ذره خوبی کرد در آنجا به پاداش می رسد و اگر ناچیز گناهی از او سر زد عقوبت می بیند و خلاصه هر تخمی کشت همان محصول را برمی دارد اما معنای بزرگتری نیز از نهاد آنچه نبی گرامی فرمودند مفهوم می شود:

---

۱- پرداخت دیه- تعزیر- رجم- قذف و ...

اگر به دنبال ضمیر ناخودآگاه خویش به راه افتیم از ابتدا تا انتهای مسیری را که می پیمائیم و در افزایش از تولد تا به مرگ می باشد همه جا را پر از عقده ها، عکس العمل ها، پدیده ها می نگریم اما همین که مسیر قطع شد در صورتی که مسیر تازه ای آغاز گردید چه توقعی داریم؟ باز هم عقده ها، عکس العمل ها، پدیده ها؟ نه خیر متوقعیم ارگ در این جهان خوبی کرده ایم و بدی دیده ایم یا خوبی کرده ایم و هیچ نشده است در مسیر تازه عقده نباشد، عکس العمل نباشد، ناراحتی نباشد فقط یک چیز باشد و آن هم پاداش خوبی هائی که کرده و دریافت نشده است.

اما چنانچه بدی کرده ایم و به ظاهر به ما خوش گذشته در مسیر دوباره آغاز شده حداقل متوقعیم ما را ببخشند و شتر دیدی ندیدی و کسی که در سرای همیشگی حاضر باشد فقط او را ببخشند در عین حال که از عطایا و مواهب و نعمای الهی محروم مانده خود نوعی عذاب کشیدن را در برابر بدی هائی که کرده پذیرفته است از این قرار:

یا جهان دیگر را قبول نداریم که چون به ساختمان کیفیتی و کمیتی تشریحی و فیزیولوژیکی بدی بنگریم با آن همه نظم و ترتیبی که در آفرینش آنها بکار رفته می بینیم در اشتباهیم زیرا در قبال نظام ساختمانی جسمی مشاهده و قبول آن همه آشفتگی های روانی موجود که (باتوجه به عدم قبول معنویت) مآلا- محصول مادی بدن تصور می شود درست نمی آید و جای دیگری از کائنات را سراغ نداریم که نظم و ترتیب کاملاً حساب شده داشته باشد اما نتایج بیهوده بلکه محصول آشفته و سر و ته درهم داشته باشد پس بدن چرا داشته باشد؟

ممکن است گفته شود درست است بدن به نظم و حساب ساختمان شده اما تزلزل شخصیت و آشفتگی های روانی باید با پیشرفت علم

نظام درستی پذیرد که در پاسخ خواهیم گفت از خواص روان یکی هم انعطاف پذیری آن است که از جمله علم عاقلانه بتواند آن را حداقل وجه شبهه ای از منبع اصلی خود که بدن به نظام است در آورد و در این حال دانشمندان با روان چه خواهند کرد با آن قلمرو وسیعی که در هر رشته دارد؟ یعنی مثلاً در برابر گناه و یا یک عمل بد که حالت خاص روانی پذیرفته شده است دانشمندان روانشناس چه خواهند گفت و چه خواهند کرد؟

هر بدن در هر وضعی باشد دانشمندان در برابرش ایستاده بگویند اگر چنین و چنان با کودک یا بزرگ رفتار کنید عکس العمل بدی به وجود می آید ایجاد عقده می کند کسی را نترسانید کسی را سرزنش نکنید کسی را طرد ننمائید و کسی را ... و اگر کردید تزلزل شخصیت در آنان ایجاد می شود عقده پیدا می کنند بلکه سعی نمائید به چنین کسانی بفهمانید و حالیشان کنید که عمل بدشان با طبع و پسند عده ای از مردم سازگار نیست مردمی که از نیکان و پاکان بشمارند و تجربه آموخته و جهان دیده می باشند یعنی در حقیقت باید به آنها گفت اگر کسی را از اوضاع و احوالی که در آن واقع و گذران است ترساندی تزلزل شخصیت یا ناراحتی های روانی پیدا خواهد کرد اما اگر زمانی و مکانی و کسانی فاصله دار را به عنوان زمان و مکان و کسان پاداش دهنده و عقوبت کننده معرفی نمودی تنها ممکن است با دیدن معرفی شدگان انفعالی روی دهد و اگر همین اوضاع و احوال یعنی وعده و وعید از این مسیر برداشته و به زمانی و مکانی دیگر به نام سرای ابدی و حیات جاودانی که برای همه کس در پیش است حوالت

داده شود هر کس بدون تزلزل شخصیت قبل از آنکه انفعالی پیدا کند یا عقده و عکس العملی در وی به وجود آید برای همیشه در حال بین خوف و رجا که بهترین وضع روانی و رو به کمال رفتن است در خواهد آمد زیرا همه کس سعی در بهتر کردن وضع آینده خود دارد و به امید آینده ای موافق طبق نیکان حداقل امتیازی که به آن رسیده تلاش در دور شدن از بدی ها خواهد کرد و به امیدواری زنده خواهد ماند و زندگی خواهد نمود و اگر چنین معاد و سرائی نباشد تناسب بین نظام و ترتیب ساختمانی بدن با اوضاع و احوال روانی وی به هم می خورد یعنی آیا این همه حساب و فرمول و نظم و ترتیب در ساختمان بدن به کار رفته که کسی در طی گذشت این جهان بدون عقده و عکس العمل نماند؟

خلاصه تر بگویم: زندگی را از تولد تا مرگ مسیری است که بدن با آن همه به نظم آنرا طی می نماید و با آن همه بی نظمی در آنچه خارج از ساختمان تشریحی و فیزیولوژیکی بدن است.

آیا بدن منظم باید محصول نامنظم داشته باشد؟ اگر بگویم علم باید بیاید آن را منظم کند علم و عقل که تناسب مستقیمی دارند با افزایش هر کدام دیگری افزون می گردد و عقل همان چیزی می شود که اسلام آن را معرفی فرموده و بدن منظم در جوار روان به نظم را به سوی بندگی و سعادت سوق می دهد (العقل ما عبد به الرحمان و اکتسب به الجنان) اما مگر انتهای مسیر همین جهان هدف عقل و علم است در عمل و تجربه می بینیم نیست و هرچه پیر شویم بیشتر از زندگی دوریم و حتی زیادی شود خواهان مرگ و طالب آن. اگر گفته شود همین وضعیت پیری و گرفتاری را هم علم اصلاح خواهد

کرد می گوئیم تربیت روان در برابر ترساندن حتی علمی یا عقلی از عوامل دهشتناک همین مسیر از تولد تا مرگ نتیجه درستی نداده و نمی دهد و تنها برداشت صحیح از تربیت روان یعنی تنها راهی که برای تربیت روان و به سوی کمال راهنما شدنش شناخته شده اینست که در حین طی مسیر مذکور به وعده هائی در مسیر دیگر بشارت داده شود و از وعده هائی که در آینده وجود خواهد داشت انذار گردد همان دو کلمه ای که پیامبران بر آن دو اعزام و ارسال شده اند: بشارت و انذار (صلوات الله علیهم اجمعین) و بحث اثبات معاد کتاب جداگانه ای خواهد داشت که انشاءالله در بهداشت روانی خواهد آمد تاکنون چند مرتبه تکرار کرده ام: دادن دست و پا و چشم در محیط مایع رحم که در آنجا به کار نیاید دلیل بر وجود عالم بعدی است که در آنجا به کار آید یعنی در این دنیا که می نویسیم و می خوانیم و دادن فکر و عقل بیش از حد لزوم برای اداره امور مادی زندگی دلیل بر وجود عالم بعدی است و چه پیوند خوبی بین مطلب مورد بحث و این مطلب برقرار است که از یک طرف می بینیم فکر و عقل زیادی دلیل بر وجود عالم بعدی است و از طرف دیگر نظام دادن همین فکر و عقل و قرار گرفتنشان در برابر روانیات نشان دهنده مسیر دیگری جز مسیر تولد تا مرگ می باشد و سومین نتیجه آنکه به نظام و ترتیب بودن اوضاع و احوال فیزیولوژیکی و تشریحی بدن با داشتن آن همه فکر و آن همه روانیات که زیاده بر مصرف جهت گذراندن امور مادی است اما در زیادیش و با وجود فراوانیش به نظم و ترتیب بدنی نیست کسری و خللی به نام سرای مساعد و سازگار با این کمبود و بلکه برای جبران کمبود احساس می گردد.

شما یکی از چهار قسمت زیر را که مربوط به زندگانی در همین مرحله است بدون شک و به اجبار باید بپذیرید.

۱- تکامل سالم ضمیمه اضطراب

۲- تکامل ناسالم ضمیمه اضطراب

۳- تکامل سالم بدون اضطراب

۴- تکامل ناسالم بدون اضطراب

آثار تکامل که در پیشانی هر موجودی از جماد- نبات- حیوان پیداست و اگر ناسالم بود حداقل رو به علم رو به زیبایی رو به کمال رو به قدرت پیش نمی رفت و به همین دلیل ما می گوئیم تفاوت مقررات الهی و قوانین موضوعه بشری همین است که مقررات الهی یعنی وصول به مرتبه ای که صفات الهی آخر آن است و در نتیجه رسیدن به کمال می باشد اما قوانین موضوعه بشری اگر خوب وضع شود و درست اجرا گردد ادعا می کند که او را از انحطاط ها و لغزش هائی که برخلاف اخلاق اجتماع پسند بوده حفظ کرده است به هر صورت از چهار شکل فوق دو قسمتش که تکامل ناسالم در آن آورده شده خود به خود مردود و تکامل سالم بدون اضطرابش هم دروغ است و در عمل می بینیم بسیاری از تضادها و اضطراب ها و جدال ها موجبات پیدایش تکامل را فراهم می سازد از این رو فقط می ماند تکامل سالم ضمیمه اضطراب! و چرا تکامل سالم باید اضطراب ضمیمه اش باشد. چون ظرف کوچک تر از مظروف است و فکر و عقل بزرگتر از قفس مادئی که انسان در آن زندانی شده است و باید پرده مادیت را بدرد و تکامل سالم بدون اضطراب را در آن محیط به وجود آورد که خواه و ناخواه همان سخن نبی گرامی می شود: العلم حیات



والایمان نجات، و نجات یعنی چه؟ یعنی رستگاری! رستگاری یعنی چه؟ یعنی رستن از عذاب خدای! عذاب در کجا؟ عذاب در سرای دیگر!

روایاتی چند مربوط به مطلب مورد بحث

عن الائمة (ع) الوطی فی الدبر هو الکفر بالله العظیم (پیشوایان دین فرمودند: لواط کردن کفر به خدای بزرگ است)

نبی گرامی فرمودند: من جامع غلاما جاء یوم القیامه واعد له جهنم و سائت مصیرا (کسی که با پسری لواط کند روز قیامت وارد می شود در حالی که جهنم برای وی مهیا می باشد و آن بدجایگاهی است.)

حضرت صادق: حرمة الدبر اعظم من حرمة الفرج و ان الله اهلك امه بحرمة الدبر ولم یهلك امه بحرمة الفرج (گناه لواط از زنا بزرگتر است و خدای امتی را برای ارتکاب به لواط نابود نمود ولی برای ارتکاب زنا قومی را هلاک نکرده است.)

نبی گرامی: ان اخوف ما اخاف علی امتی فعل قوم لوط (آن چیزی که بیشتر از هر چیز از آن بر امتم بیمناکم عمل قوم لوط است)

حضرت علی: عن النبی من عمل من امتی عمل قوم لوط ثم یموت علی ذلک فهو مؤجل الی ان یوضع فی لحده فاذا وضع فیه لم یمکث اکثر من ثلاث حتی تفدغه الارض الی جمله قوم لوط المهلکین فیحشر معهم (از نبی گرامی است که هر کدام از امم که عمل قوم

لوط را مرتکب شود و با آن عمل از دنیا برود پس او نگهداشته می شود تا اینکه در قبر گذارده شود و چون در قبر پنهانش کردند بیشتر از سه روز در آنجا نمی ماند مگر آنکه زمین او را ملحق به قوم لوط که از هلاک شدگانند نماید و با آنان محشور می گردند)

حضرت علی: من امکن من نفسه طائعا یلعب به القی الله علیه شهوه النساء (کسی که از روی اراده خود را حاضر کند مورد ملعبه قرار گیرد شهوت زنان را خدا به او القا می کند)(۱)

بسیاری از روایات و احادیث دیگر هست که طالبان می توانند مراجعه نمایند ولی ذکر این روایت از حضرت علی جالب است که توجه به طرز سخن گفتن مفعولان ردیف خود را در معرض نکاح چون زنان قرار داده است (اذا كان الرجل كلامه كلام النساء و يمكن من نفسه فينكح كما تنكح المراه فارجموه ولا تستحيوه)(۲)

۱- در مواردی از کتاب شعله های فساد تألیف آقای حبیب الله مرزوقی شمیرانی استفاده شد.

۲- رجم فاعل و مفعول از رجمی که خدا بر قوم لوط کرده اخذ شده است.

## همجنس خواهی دختران و زنان

شیوع آن نزد طایفه نسوان از نصف مردان نیز کمتر و نزدیک به یک سوم آنهاست. عمل شنیع مذکور کمتر از همجنس طلبی مردان مورد توجه قرار می گیرد و به ندرت در محاکم مطرح می شود و کمتر زن همجنس خواهی است که همانند مرد مشابه که هرگز حاضر به ازدواج نیست تا پایان عمر جنس مرد را برای همسری نپذیرد اما بسیاری از آنها برای همیشه شوهرشان را دوست ندارند.

نزد زنانی که شوهرشان در ۲-۳ ماه اول ازدواج قدرت نداشته اند آنها را به اوج لذت برسانند دیده می شود و این موضوع شناخته شده ای است که از قدیم نیز شوهر بی عرضه همیشه تا تصرف همسرش در رنج و ناراحتی شدید بسر می برد.

زنان همجنس خواه ممکن است در انتخاب همسر فقط برای پیدا کردن فرزند شدت عمل به خرج دهند و چون فرزندی یافتند تقاضای طلاق و پافشاری و اصرار بر آن نمایند و اغلبشان اگر فرزندشان دختر باشد بسیار خوشحال می شوند.

زنان نامبرده در هوش و فعالیت همانند دیگرانند با هوش و فعال و کودن و تنبل هم در آنها هست اما همه آنها ناراضی اند و تمایلات ضد اجتماعی در آنها نیرومند است و کمتر در بین آنها فاحشگی دیده می شود ولی اغلب آنها که مرد را برای فاحشگی کردن می پذیرند فقط حاضر به تحویل دبر خود به مرد می شوند و در آن حال نیز اغلب حس تخیلاتی همجنس بازیشان در کار است.

اغلب نامبردگان اداهای پسران در می آورند لباس مردانه می پوشند، پستان خود را پنهان می نمایند یقه آهاردار می پوشند و اغلب سیگار می کشند و اگر سینما رفته باشند همیشه از مردی هنرمند سیگار کشیدن را تقلید می نمایند و در غیر این صورت ناشی بودنشان هویداست و گاه آنقدر تمایل به مرد بودنشان شدید است که به جراح مراجعه نموده تقاضای مرد شدن می نمایند.

گفتیم دو مرد همجنس باز که یکی نشانده دیگری است دیری نمی باید از یکدیگر جدا می شوند اما دو زن که یکی شوهر و همیشه نشانده اش کم سن تر و ظریف تر است و همسر اوست ممکن است تا پایان عمر با هم باشند اما دقت در زندگی آن دو و بهانه گیری ها و خرج کردن و پخت و پز نمودن و نحوه رفتار و حرکات آنها از همان روزهای اول تا پایان هیچ شباهت به روابط زن و شوهری نداشته بلکه همانند مادر و دختر است و کسانی که اطلاعات بیشتری لازم دارند به کتاب های چندی می توانند مراجعه نمایند. (۱)

---

۱- به نظر اینجانب از کتاب هائی که دیدم سکسو فیزیولوژی تألیف آقای دکتر حسن حصوری وزین تر از سایرین بوده و مورد استفاده نیز قرار گرفت.

## وطی با حیوانات

پشه بر مگس نمی نشیند و پروانه به دنبال زنبور نمی افتد و حتی وزغ با قورباغه نمی آمیزد و جز در چند مورد استثنائی (سگ و گرگ- اسب و خر و برخی پرندگان و مخصوصاً بوقلمون و مرغ و ...) که آن هم تولید نسل جدیدی می نماید یا بهره برداری غریزی دیگر در سایر موارد غیرممکن است دو نوع مختلف حیوان به هم آمیزند مگر آنکه حالت مرضی داشته باشند و اینجاست که می توان گفت کسی که با حیوانات وطی می کند آن هم بیمار است اما در عمل مشاهده می شود چه بسا کسانی که هنگام رابطه انسان با انسان هدف انسانی را دارند اما چون به عادت زشت خود برمی گردند حیوانی را مورد عمل قرار می دهند و باز هم باید به آنها گفت بیمار همان گونه که هنوز دنیای بی تفاوت در برابر لواط و سحق هیچ کدام را از ردیف بیماری ها خارج نساخته است.

گرایش یک نوع به یکدیگر از کجا سرچشمه می گیرد هنوز نزد غیر موحدین ناشناخته مانده ولی موحدین آن را از جمله مقررات آفریده شده که نوعی راهنمایی است می شناسند اما نحوه توجه جنس نر و ماده به یکدیگر چگونه است؟ باز هم به مقدار قابل ملاحظه ای به وسیله دانشمندان شناخته شده است. صدای گربه، بوی خاص، پروانه، صدای بال پشه و ... از آن جمله کشف شده هاست تا آنجا که توانسته اند چون پشه ماده گزنده است اسبابی تهیه کنند که از پشه های نر تقلید می کند و بدین وسیله

پشه های ماده به درونش آیند و با یک اتصال به برق همه را منهدم سازند.

سابقه آمیزش انسان با حیوان بسیار قدیمی است در قدیمی ترین آثار مذهبی نیز درباره آن بحث شده است.

نزدیکی با حیوانات از ۹ سالگی شروع و تقریباً از ۲۰ سالگی رو به کاهش می گذارد و اگر ازدواج پیش آید به کلی ترک می گردد.

چوپان ها با سگ گله و یا بره و میش سر و کار دارند و نویسنده چوپانی مبتلا به هاری را که در اثر آمیزش با سگ گله دچار شده بوده دیده ایم. اهالی روستاها با گاو و گوسفند و به ندرت با مرغ های بزرگ آمیزش می نمایند و در شهر اگر به ندرت آمیزشی دیده شود اغلب با سگ یا پرندگان بزرگ می باشد ولی در غرب موضوع سگ و اهمیت آمیزشی آن طرز دیگری است و عمل خاصی به عهده سگ ها می باشد که نویسنده ناگهان متوجه چیزی شدم و چون سؤال نمودم معلوم شد زن به وضع خاص نشسته و سگ فرجش را لیس می زند و بعد معلوم شد اینکه روزهای بارانی برخی اول سگشان را برای تفریح و گردش می برند و سپس فرزندشان را از این جهت است که به ندرت سگ هم برای آمیزش تعلیمات دیده است و در محیطی که دختران نارس مومن و معتقد به فرویدیسم در اختیار انتخاب کنندگان باشند دختران بیشتر از سی سال یا بیشتر چه می کنند؟ خود سئوالی است که طرح آن بجاست!

اغلب حیوانات مخصوصاً سگ و گاو و خر و گوسفند در اثر آمیزش زیاد عادت می کنند و همین که دانستند باید آماده شوند خود را مهیا

نشان می دهند اما پرندگان همیشه با ترس و لرز و فرار گرفتار شده و بسیاری از آنها با پارگی و خونریزی و مرگ روبرو می شوند.

عوارض عفونی که ممکن است پیش آید در سگ ها که قفل می کنند آماس شدید و دردناک غلغه و آلت و زخم شدن آن و ابتلای به هاری (در سگ مبتلا) و بسیاری موارد گاز گرفتن سگ به آلت مرد و زخم آن و شکستگی دنده ها در اثر فشار حیوان یا به علت تلاش و لگدپرانی یا ... پیش آید.

کلیه حیوانات مذکور اگر حلال گوشت باشند گوشت خود حیوان و نسل آن حیوان حرام است و باید ذبحش کرد و پس از ذبح آنرا سوزانند و اگر حیوان دگری است باید به شهر دیگری برد و آن را فروخت و کسی که با حیوان عمل منافی عفت انجام داده باید قیمت حیوان را در هر صورت بپردازد و تعزیر شود.

در هیچ کیفری و مجازاتی که اسلام وضع کرده حکم سوزاندن با آتش دیده نمی شود جز در مورد لواط که حاکم اسلامی می تواند یکی از طرق زیر را برای مجازات شخص لواط کننده انتخاب نماید:

کشتن - سنگباران کردن - از بلندی پرتاب نمودن به طوری که استخوان هایش درهم بشکند - سوزاندن و درباره مفعول هم اگر عاقل و بالغ و مختار باشد حد قتل اجرا می گردد و اگر نابالغ باشد وی را تعزیر می نمایند (تعزیر به معنی تنبیه است و به مجازات های بدنی گفته می شود که متناسب با حال و وضع شخص انتخاب می شود و در بسیاری از موارد ۲۵ تازیانه انتخاب می شود)

راه اثبات لواط همان راه اثبات زناست که گفته شد.

در مساحقه نیز راه اثبات همان است و حدش یکصد تازیانه برای هر کدام از طرفین و اگر محصنه باشند بعضی از علماء رجم (سنگباران) را معین کرده اند. (۱)

مجازات کسی که با حیوان عمل منافی عفت انجام دهد تعزیر است و اگر مکرر مرتکب شد در هر نوبت باز باید تعزیرش کرد و اگر روی گردان نبود اعدام باید نمود.

---

۱- نقل از: این است آئین ما تألیف مرحوم محمد حسن آل کاشف الغطا



ناگفته نماند که زنا اقسام و انواع دارد- همجنس بازی تقسیماتی شده، عمل منافی با عفت با حیوان فقط تقسیم بندی ندارد چه در مهبلش باشد چه در مقعدش و تمام موارد را می توان در کتاب های مربوطه ملاحظه نمود و حکم زنا و لواط و مساحقه گفته شد فقط حکم زنا با جسد نوع دیگری است:

کسی که با زن بیگانه ای پس از مرگ زنا کند به همان مجازات و حدی می رسد که اگر زنده بود و با وی عمل می کرد اما اگر جسد مربوط به همسر یا کنیز اوست باید تعزیر شود و راه اثبات این عمل نیز شهادت چهار نفر عادل است.

مجازات استمناء کردن نیز حکمش تعزیر نمودن است.

هم اکنون که تقریباً بحث گناهان مربوط به سکس پایان می یابد و گناهان مذکور از هر عمل دیگری بیشتر و شدیدتر انسان ها را بنده خود ساخته این چنین به این قسمت پایان دهم:

انسان در سه جنگی که دارد: در جنگ انسان با طبیعت تا حدودی فائق آمده- در جنگ انسان با انسان روابط را تیره تر ساخته و متاسفانه در جنگ انسان با خود ابداً مسئله ای عنوان نشده و موضوع مطرح و وارد نیست و تنها اسلام مورد سوم را جنگ واقعی و جهاد اکبر می شناسد.

درباره ساختمان آلت هنگام بحث از ختنه به اختصار اشاره ای شد.

بیضه- در شخص بالغ تخم چپ کمی پائین تر از راست است هر کدام حدود ۴ سانتیمتر طول و ۲/۵ عرض و ۳ قطر جلو عقب آنهاست که اگر از ۳ سانتیمتر کمتر باشد حالت مرضی باید تلقی شود وزن هر کدام ۲۰ گرم بود پرده ای به نام سپید پرده بر تخم است که در قسمت عقب وارد تخم می شود و آن را به ۲۵۰-۴۰۰ لبول تقسیم می کند که هر لبول چهار لوله ۵۰ سانتیمتری دارد که منی سازند و مجموعاً ۲۵۰ متر می باشند و در داخل لوله هاست که اسپرماتوزئیدها ساخته می شوند.

برنج یا اپیدیدیم که به کنار عقبی تخم چسبیده است که با تخم هر دو در کیسه تخم قرار دارند و کیسه تخم زمان سرما جمع می شود و تخم را از سرما محفوظ می دارد و با گرما بر وسعت خود می افزاید زیرا همیشه باید گرمای تخم ۴-۵ درجه کمتر از گرمای بدن باشد و اگر گرمای تخم بالا رود برای مدت ها اسپرماتوزئید سازی مختل می شود.

مجرای وایران که از دم اپیدیدیم تا کیسه های منی است و کیسه های منی که دو تاست به طول ۵ سانتیمتر در عقب مثانه و هر یک گردن باریکی دارد که به هم نزدیک شده به مجاری انزالی می ریزد که مجاری اخیر به میز راه باز می شوند.

غده پروستات زیر مثانه قرار دارد حدود ۲۰ گرم وزن و حدود ۲/۵ سانتیمتر از قسمت عقبی میز راه را فرا گرفته است و ترشح شیری رنگی دارد- غده های کوپر که در طرفین پیاز میز راه واقعند.

تخمدان زن توتوده مادابی ۲/۵-۳ سانتیمتر طول ۱/۵ تا ۲ عرض و نزدیک یک سانتیمتر ضخامت دارد. ناهمواری سطح آن از وجود فلیکولهاست فلیکول ها می رسد می ترکد و تخمک آزاد می شود.

لوله های رحم به طول ۱۲ سانتیمتر و قطر یک سانتیمتر با حرکات موجی خود تخمک آزاد شده را به سوی رحم می برد و در مجاور تخمدان سر قیفی شکلی دارد که حالت مکیدن دارد تا تخمک آزاد شده را ببلعد و بر احشاء نیفتد.

رحم عضو عضلاتی توخالی مثلثی شکلی است که قاعده اش در بالا و وسط لگن قرار گرفته و گردن و تنگه و تنه دارد و در زن چندزا حدود ۸ سانتیمتر طول و ۳ سانتیمتر ضخامت دارد و پهنای آن در قاعده حدود ۵ سانتیمتر و در گردن ۳ سانتیمتر است و در زن نازا کوچکتر می باشد. از دو زاویه بالائی رحم لوله های رحمی خارج می شود قسمتی از گردن رحم وارد مهبل می شود. سوراخ رحم در زن نازا گرد و منظم به قطر تقریباً ۶ میلیمتر و در چندزا فراختر است و اگر بسیار زایمان کرده باشد هرگز آلت نمی تواند وارد آن شود و در آن سوراخ ترشح چسبناک غلیظی وجود دارد.

مهبل مجرای ناهموار قابل اتساعی است به طول ۸-۱۰ سانتیمتر از بالا- به پائین و از عقب به جلو به موازات راست روده که چون

زن بخوابد به حالت افق درمی آید. ترشحات داخلی آن خاصیت ضد میکروبی شدید دارد.

فرج قسمت خارجی عضو آمیزشی زن است که شامل قسمت برجسته شرمگاهی است که به علت وجود چربی برآمده است روی آنها را مو فرا گرفته و از پائین در امتداد لب های بزرگ است که ۸ سانتیمتر طول و ۱-۱/۵ سانتیمتر ضخامت دارند و این دو از وسط به هم می رسند و شکل فرج را چون شکافی می سازند. در زیر لب های بزرگ دو چین کوچکتر به نام لب های کوچک وجود دارد به طول ۵ سانتیمتر که در بالا به هم نزدیک شده بظر را می سازند. بسیار حساسند و برعکس لب بزرگ مو ندارند.

بظر یا کلیتوریس - از نظر جنین شناسی و نسج همانند آلت مرد است و همانند مرد ساختمان دارد که غلافه اش چون نخودی بیش نیست و تنه اش با غلافه مجموعاً ۲/۵-۳ سانتیمتر می باشد که در پرکاری غده سورنال به ۱۰-۱۲ سانتیمتر می رسد و در قسمت مربوط به ختنه گفتم مستحب اسلامی است که بظرهای بزرگ هم ختنه شود و می دانیم داشتن کلیتوریس بزرگ زن را به همجنس بازی مقاوم تر می سازد.

دهلیز که بین دو لب کوچک واقع است و مهبل و مجرای ادرار در آن باز می شود.

پرده بکارت که شرح آن داده شد فقط باید افزود هرچه سن بالا رود زمان پارگی خونریزی کمتری دارد.

تخم دو عمل دارد اسپرماتوزئید می سازد و هرمون می سازد و به سوی خون تراوش می کند. از ۳۵ سالگی اسپرماتوزئید سازی

رو به کاهش می نهد ولی تا اواخر عمر فعال است.

هرمون سازی که اندروژن و مهم تر از همه تستوسترون باشد سبب بروز صفات جنسی ثانوی در زمان بلوغ می شود و از غده سورنال نیز ۹ هرمون مرد ساز که ترشح می شود شناخته اند.

ترشح هرمن مردساز در زمان بلوغ آلت و پروستات را بزرگ کیسه های منی را نمو داده ترشح فروکتوز از آنها را زیاد کرده کیسه تخم را پرچروک و سلول های نابالغ لوله های منی ساز را مختصری رشد داده اسپرمتوزئید سازی را که محرک اصلیش فعالیت هرمون هیپوفیز است شروع می نماید: رویش موی صورت و شرمگاه و زیر بغل و بعدها روی سینه؛ کلفت شدن صدا، نمو عضلات سینه و بازو، نمو سریع استخوان ها آغاز می شود اما اثر معکوس بر موهای سر دارد که شرح داده شد و از همه مهم تر تمایلات جنسی آغاز می شود.

اثر دیگر اندروژن ها بر سوخت و ساز بدن است که دفع ازت ادرار را کم و ساخته شدن مواد بیاض البیضی را آسان و مقدار خون را در بدن افزایش می دهند.

بر غدد دیگر نیز اثر می گذارد که شرح مفصلی دارد باید به کتاب های مربوطه مراجعه نمود.

از پرستات ماده شیری رنگی قلیائی ترشح می شود که از مواد آلی و معدنی و انزیم ها تشکیل یافته و ۲۰ درصد حجم منی مربوط به ترشح پرستات است. اثر ضد میکربی مایع پرستات زیاد و بر باکتری های گرم مثبت و منفی مؤثر است و عجیب آن است که قسمت ضد میکربی در برابر حرارت مقاومت دارد و عفونت مجاری ادراری

مرد یک دهم زن به همین علت می باشد.

غده های کوپر که مواد موکوئید ترشح می کنند و هنگام تحریک جنسی آن را به میز راه می ریزند تا محیط مرطوب و اسید خشی و عبور منی آسان گردد به آن آب ذوق نیز گویند و اگر نباشد یا اندک باشد انزال دردناک می شود.

منی - ۳-۱/۵ CC حجم محتوی ۹۰-۱۸۰ میلیون کرمک در هر CC می باشد درصد آن ترکیب شده از ترشحات: ۱۰ درصد آمپولا (۴۰-۸۰) Ampullae) درصد سمینال وریکول (۱۰-۳۰) Seminal-vesicule) درصد پرستات ۵ درصد آورتر (Uretbra) با واکنش قلیائی (۷/۳-۷/۵) وزن مخصوص ۱۰۲۸-۱۰۳۰ که ترشحات پرستات، کیسه های منی هر کدام محتوی مقدار زیادی مواد آلی و معدنی و دیاستازها می باشند.

تخمندان زن- تخمک سازی شبیه کرمک سازی مرد دارد در دوره فعالیت جنسی حدود ۴۰۰ فولیکول می رسد و به سوی رحم روان می شود همانند مرد هرمون سازی هم دارد هرمون های استروژن که از تخمدان و جفت و غدد سورنال ترشح می شود و سبب بروز صفات ثانوی در زن می گردد (رشد پستان ها- عریض شدن لگن و ...) و اثرات بر قاعدگی و رحم و متابولیسم بدن و حاملگی و روانی و ... که باید به کتاب های مربوطه مراجعه نمود و شرح مختصری را در بهداشت نسل خواهیم داد.

مرد و زن پستان دارند هر وقت نامی از پستان برده می شود اختلاف بسیار شدید و چشمگیر و بد شناخته شده بین پستان زن و مرد سبب می شود هرگز تصور پستان مرد هم نشود و پستان یعنی پستان زن و سابق بر این فاصله بیشتر بود یعنی حتی از مرد متمایل به صفر و از زوائد خلقت محسوب می گردید و می گفتند چرا لوزه ها، آپاندیس و پستان مرد آفریده شده است و همین که خواص قابل توجه آن دو شناخته شد دیگر درباره پستان مرد بحث قطع گردید.

گرچه هنوز نتوانسته اند عمل فیزیولوژیکی حتی کوچکی را پیدا نموده به پستان مرد نسبت دهند ولی به مذهب ما هر چیز به مقداری که علم یقین نموده و معلوم داشته می باشد (و ما ننزله الا بقدر معلوم - ۲۱ الحجر) و هیچ چیز نیست جز آنکه اندازه گیری شده و خلق گردیده و سپس اسکلت بندی گردیده و آنگاه به میزان و اندازه جزو آفرینش درآمده است و قبلاً مراحل چهارگانه فیزیکی آفرینش را که قرآن می شمرد آوردم (سبح اسم ربك الاعلی الذی خلق فسوی والذی قدر فهدی).

اگر بخواهیم فرمول گسترده یک ملکول گندم را بنویسیم در صورتی که با خط متوسطی نوشته و فواصل آن هم به حد اعتدال و خوانا باشد باید طول کاغذمان در حدود دو متر و عرضش حداقل عرض کاغذ همین کتاب باشد. حال یکی از اسیدهای امینه موجود

در گندم را در نظر آورده به فرمول شیمیائی و گسترده آن نگاه کنید و سپس این سؤال را پاسخ دهید:

زنجیره های مستقیم یا غیرمستقیم و پیچ در پیچ ها و رشته های جانی و همه عناصر و ارقام مربوطه اش را در نظر آورید آیا اگر از آن همه خطوط یک رقم کوچکش برداشته شود باز هم ملکول مورد نظر گندم است؟ بدون شک خواهید گفت نیست پس قدر و اندازه گیری تا چه پایه دقیق است که لطیف خبیر توانا آن را به مقیاس و معیار در آورده است این که کوچک هایش و ترکیبات جزئی از یک ملکول گندم می باشد بزرگترها و اجرام آسمانی را هم اگر یک الکترون از یک آتمش را بتوان نابود بلکه نیست نمود می دانید آن جرم بزرگ هم نخواهد بود و چه بهتر درباره آن دانه گندم هم اگر گفته شود چنانچه یک الکترون از یک اتم یک ملکول گندم خاموش شود گندمی نخواهد بود.

پستان مرد چرا آفریده شده و به چه کار آید وجه شبهی با سؤال چند سال قبل دارد که لوزتین چیست و خلقتش برای چه؟ نمی دانم دنیای علم توجه نکرده یا مردان حاضر نشدند پستان های خود را در اختیار پژوهشگران قرار دهند همان مردانی که حاضرند برای تحقق بخشیدن بسیاری از پژوهش های علمی یک چشم یا یک کلیه خود را بدهند چه شد پستان های خود را که هنوز نمی دانند به چه کار آید در اختیار علم قرار نداده اند یا اینکه توجه به این قسمت نداشته یا لازم ندانسته اند.

پستان در زن و مرد تا قبل از بلوغ در هر دو جنس یکسان و مردانه است و بعد بنا بر احتیاجی که در آینده برای زن پیش می آید



و باید حافظ تغذیه نسل باشد در وی رشد می کند و الا بعد از بلوغ هم نوک و هاله و توده پستان مرد خیلی کوچک است و همین پستان بین ۱۴/۵-۱۰ سالگی نزد پسران ممکن است برآمدگی پیدا کرده دردناک شود که بدون درمان بهبود می یابد و همین ها هستند که از ترس افشاء یک صفت زنانه در آنها که همان بزرگ شدن پستان است برای اثبات مردانگی خود بیشتر از دیگران سبیل می گذارند یا هیپی می شوند یا صدا را کلفت می کنند و ادای هنرمندانی که مردانه کار می کنند در می آورند مثلاً در برابر دوستان زیاد پس و پیش می روند و مشت خود را به سایه طرف می زنند و اگر شدت ناراحتی پیش آید حتی آلت رشد کرده اش را نشان می دهد و اینکه پستان مرد هم ممکن است به علل فیزیولوژیک- مرضی- دارویی (استروژن آندروژن- گود ناتروپین های جفتی- دزاکسی کورتیکوسترون استات- دیژیتال- آمفتامین- ید رادیو اکتیو- رزپین- کرتیکوئیدها و ...) و حتی با خوردن بعضی خوردنی ها چون چغندر زیاد خوردن بزرگ شود معلوم می شود پستان مرد هم حاضر به همکاری با بیماری ها و داروها و غذاها و محیط هست و در برابر تأثیر محیط خود را به عنوان پستان متأثر نشان می دهد.

در جلد ششم کتاب های اولین دانشگاه و آخرین پیامبر که در انحصار شیر آورده شده از ساختمان پستان، چگونگی ترشح شیر و آنچه در قلمرو شیر می باشد بحث شده و به جنبه های اعجاز آمیزی که در آیات مربوط به شیر می باشد اشاره گردیده است.

کلمه ثدی و پستان در قرآن دیده نمی شود یعنی از محل خروج شیر که پستان ها باشد نامی برده نشده و به جای آن مخرج مخرج هائی

تحت عنوان کلمه بطون را متذکر است زیرا تشکیل شیر ناچار به وجود بطون پیوستگی داشته و ارتباطش با منابع اولیه ای است که باید عناصر لازمه متشکله شیر از آنها گرفته شود یعنی خون و کیم در امعاء و احشاء که چون به آیه مربوطه بنگریم می بینیم علاوه بر توجه به مخرج هائی به نام بطون از فرث و دم و کیم و خون نیز نامی هست به علاوه که اگر پستان حیوان آبستنی را قطع کرده زیر پوست مثلاً گوشش (آزمایش مربوط به خو کچه هندی است) پیوند نمایند غده پیوندی بزرگ شده و پس از وضع حمل شیر ترشح می نماید و با این وضع اگر قرآن از پستان نام برده بود و بطون یا فاصله بین فرث و دم را فراموش نموده بود اشکال واردی به وجود می آمد.

در جلد سوم نیز که از مضار پرخوری بحث شد به ذکر این نکته پرداختم که در اثر پرخوری چربی زیر پوستی زیاد می گردد که در اینجا اضافه می نمایم چون چربی ناحیه سینه و پستان زیاد شد (بخصوص پرخوری در زمان حاملگی که اثر بیشتری در آنچه می خواهیم بگویم دارد) که در موقع حاملگی چربی پستان زیاد و اما در زمان شیر دادن چربی ها شروع به کم شدن گذارده پستان ها کوچک می شود و پوست آن چین و چروک برمی دارد و سینه را شل و نازیا می سازد.

از جمله آنچه مربوط به پستان و ذکرش واجب است لزوم معاینه پزشکی پستان ها می باشد که دختر خانم ها مخصوصاً باید خود از این امر مراقبت حدی نمایند: چون تولید غده سرطانی در پستان و اندام های آمیزشی زن به خصوص در رحم نسبت به سایر نقاط بدن زیادتر دیده می شود لازم است حداقل سالی یک بار خود را تحت

معاینه پزشکی قرار دهند. امروز در بسیاری از کشورها امکانات فراوانی برای معاینات احتیاطی حتی مجانی برای همگان بخصوص در موارد مذکور وجود دارد و ملیون ها نفر خود را به عنوان پیشگیری از وجود علائم اولیه سرطان در اختیار پزشک قرار می دهند زیرا تشخیص سرطان در مراحل اولیه قابل درمان می باشد.

ساده ترین راه وقوف به امر مذکور لمس پستان به وسیله خود خانم هاست که با دست چپ پستان راست و با راست چپ را لمس کرده و در صورت لمس غده ای حتی بسیار کوچک به پزشک مراجعه نمایند و کسانی که مایل به شناسائی پستان از هر لحاظ می باشند می توانند به کتاب های مربوطه مراجعه نمایند. (۱)

دختران و زنانی که تمایل جنسی شدید دارند قبل از هر چیز مایل به نشان دادن خصوصیات پستان خود به مردان می باشند که در نوع شدیدتر از همه عریان کردن آن می باشد و یا پوشیدن پستان بندهای اسفنجی که آنها را بزرگتر سازد یا لباسی که از پائین فشار آورد.

از نکات جالبی که شناخته شده دریا رفتن و شنا کردن زنان مسنی است که قبلاً پستان های سفت بزرگی داشته اند و اینک شل افتاده و تنها زمانی که آب تا زیر پستان ها می آید آنها را به وضع سابق درآورده یاد ایام جوانی بخیر را زنده می سازد و احتمالاً شوهر یا ... را از فراموشی درمی آورد.

زنان و دخترانی که پستان خود را محکم بسته مستور می دارند یا به علت اینست که پدرشان دائم نق می زند که پسر می خواسته یا به علت

سرد مزاجی یا انحراف جنسی یا حسادت به برادران است و در آنان که زیاد متاثرند حتی توسل به اشارب و غیره نیز برای مستور داشتن پستان پیش می آید.

بحث مناسبی برای این کتاب نیست که شرح داده شود تا کنون چندین مرتبه پستان های بزرگ یا کوچک مد شده ولی از جمله تحقیقاتی که برخی روانشناسان به صحت آن علاقمندند اینک:

از جمله مصائبی که شیر ندادن مادران به فرزندان پیش می آورد عقده ای است که باعث می گردد نامبردگان به پستان های بزرگ علاقه بیشتری داشته باشند.

در ازاکا که دو حومه کاملاً شرقی و غربی دار یعنی یک حومه این شهر ژاپونی کاملاً بر آداب شرقی خود باقی مانده زنان خانه داری می کنند و فرزندان را از شیر جان و شیر پستان برخوردار و سیراب می سازند و ... و زنان قسمت دیگر عینک مشککی پنسی می زنند و رانندگی و شنا و ... دارند و شیر دادن فرزندان را نوعی توهین به خود و عمل ضد بهداشتی و برخلاف سلامتی خود دانسته و عقیده دارند در کوچک شدن برخی اعضاء تناسلی و زود و شل افتادن پستان ها مؤثر است اما آمار اخیر که مشابه آن در برخی نواحی دیگر نیز گرفته شده نشان می دهد که مبتلایان به سرطان پستان نزد زنانی که فرزندان خود را شیر می دهند فوق العاده کمتر است.

عوامل ارثی و نژادی در کوچکی و بزرگی پستان ها مؤثر می باشد که گاه به اندازه پستان پسران باشد یا تا نزدیک ناف برسد

و هر دو ممکن است تولید ناراحتی روانی نمایند و درمان های طبی و جراحی برای آنها که پستان مردانه دارند بی اثر یا موقتی است و پستان های بزرگ را فقط می توان با عمل پلاستیک تا حدودی بهتر ساخت.

از عجایب شناخته نشده آفرینش اختلاف اثر هرمون های غدد تناسلی آمیزشی بر رشد پستان ها در انسان و حیوانات مختلف می باشد یعنی اثر هرمون ها در حیوانات مختلف متفاوت است در یکی پرورستن آن را رشد می دهد و در دیگری نمی دهد و ... و مطالعه روابط هرمونی تناسلی آزمایشگاهی برای بیشتر دانستن درباره پستان آدمی بی نتیجه است!

پستان که عضوی از اعضاء سکس و عورت زن محسوب می شود بیشتر از سایر اعضایش زن را به عنوان کالا در قلمرو عرضه و تقاضا قرار داده است و استثنای آن فقط نزد ادیان آسمانی دیده می شود و در انحصار آنهاست زیرا همه الهیون پوشاندنش را نزد مردان اجنبی تایید و در غیر این صورت تحریم می نمودند و شرح چگونگی آن را به زودی در بهداشت لباس خواهید خواند.

در افسانه هاست که هرکول آنچنان به پستان مادر مک زد که شیر در آسمان ها پخش شد و جاده شیری (جاده مکه) را به وجود آورد. اقوامی از پرو عقیده داشتند پسری که از پستان بزرگ تغذیه شود در بزرگی جوانمرگ می شود و تاتارهای روسی زن پستان بزرگ را محکوم به مرگ می نمودند. در حدود سه هزار سال قبل از میلاد زنان رومی سینه را باز می گذاردند و چون دین آسمانی مسیح پیدا شد مجبور به پوشاندنش شدند و مردان روم قدیم جامهای

مشروب‌بخواری خود را به شکل سینه معشوقه های خود درست می نمودند. اروپای قرن ۱۵ و نزد سرخ پوستان معمول بود که سرپوش فلزی بر پستان ها بگذارند و آن را با توری به بندند و الیزابت ملکه انگلستان آن را قدغن نمود و کرسه هائی عرضه گردید که قبل از ازدواج دختران حق داشتند سینه ها را به مردم بنمایانند و پس از ازدواج بپوشانند.

از قرار تحقیقاتی که به عمل آمده هوای خشک کوهستانی سینه را بزرگ و مرطوب دریائی کوچک می نماید.

به هر صورت باید متوجه بود این عضو که به طور متوسط ۱۷۰ گرم وزن دارد یعنی پستان قبل از آنهک عضو زیبایی و جنسی زن باشد عضو سازنده شیر است که زمان عبور خون از خود آن را مبدل می سازد و در بهداشت نسل صحبت خواهیم کرد.

### مرگ و پستان

برخلاف آنکه کلمه ثدی در قرآن آورده نشده در روایات و اخبار ذکر گردیده که بسیاری از آنها مورد بحث فقط در بهداشت روانی می باشد و آنچه در اینجا پیش کشیده شد روایت مشهور از حضرت علی است که علاقه خود را به مرگ بیش از علاقه به پستان مادر ابراز فرمود: ... والله لابن ابیطالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه.

علاقه نوزاد به پستان مادر چیست؟ نوزاد پستان نمی شناسد پستان به گذاری می مکد پستانک را یا انگشتت؛ اما شیر مادر از پستان

مادر است و شیرش رشد جسمی می دهد عضلات و استخوان ها را می رویاند طناب های صوتی را نیرومند می گرداند و بر هر عضوی اثر رشدی خاصی دارد و خلاصه آنکه انساج و ارگان های بدن را که ظرف پذیرش روح و تکامل معنوی است رشد می دهد و باز مرگ همانند پستان مادر که رشد دهنده است یک مرحله تکاملی و کمال می باشد مرحله ای که جهشگاه ارسال سلام و سلامتی از طرف خدا بر کسانی چون حضرت مسیح و حضرت عیسی است (و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا- ۱۵ مریم- والسلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیات ۳۳ مریم) و به همین قیاس و سنجش هم کسانی چون حضرت علی می توانند پذیرشگاهی در آن هنگام که سلام و صلوات پروردگار بر آن وجود مقدس باد داشته باشند (ان الله و ملئکتہ یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما ۵۶ الاحزاب و انما یرید الله لیزهبا عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا- ۳۲ الاحزاب)

در عوض که کلمه ثدی در قرآن نیامده مکه را که کانون وحی و مرکزیت قانونگذار اسلامی دارد ام القری نامیده و قرآن را ام الکتاب نام می گذارد تا هر شهری از پستان مادرش و هر قانونی از پستان مادرش باشد در انشعابات عروقی و مغزی و فکری و روانیش شیر پاک ام القری و ام الکتاب روان و دوان باشد.

## بهداشت زبان

تنها برای جلب توجه عنوان فوق نوشته شد زیرا مطلبی که می‌خواهم راجع به آن بحث کنم کمتر به آن بستگی دارد و بیشتر ارتباطش به طناب‌های صوتی و عوامل دیگر است از دهان و ...

بحث مورد نظر ایرادی است که به تصور بعضی وارد بوده می‌گویند چرا همه مسلمانان جهان که به زبان‌های مختلف فارسی-ترکی-انگلیسی-فرانسه و ... سخن می‌گویند اگرچه کلمه‌ای عربی ندانند باید بسیاری از وظایف دینی خود را به زبان عربی ادا کنند در حالی که اگر هرکس به زبان ملی و قومی خود برگزار نماید حداقل می‌فهمد چه می‌گوید؟

پایه و اساس اسلام و شناخت کلیات آن مربوط به قرآن است و در ضمن ایمان به اینکه قرآن وحی الهی است پس اگر کلماتی از قرآن ترجمه شود از صورت وحی خارج شده و می‌توان آن را فقط (ترجمه وحی نامید و کسی که ایمان دارد قرآن از جانب خدا وحی شده این اندازه معرفت حاصل کرده و فهمیده است که وحی چیز دیگری است و ترجمه وحی چیز دیگر).

هر کشوری سرودی دارد که در مواقع دید و بازدیدهای رسمی یا اعیاد یا ... آن را به عنوان بازشناخت استقلال و اهمیتی هر کشور سروده و به آن ادای احترام می‌کنند کسی که گفت من اهل فلان کشورم و در مشرق سکنی دارد و به لهجه خاصی و حتی زبان ویژه‌ای تکلم می‌کند نمی‌تواند سرود ملی خود را به زبان محلی خود مبدل ساخته بنوازد، تازه ایمان داریم سرودهای ملی از طرف بشر



وضع شده، شاعری سروده و بدون شک شاعر تواناتری بهترش را می سرود و احترامش و دگرگون ناپذیریش به خاطر وابستگی اش به کشور و موطن و مولد و ملت و ملت است تا چه رسد به اینکه بگوئیم ایمان داریم قرآن از جانب خداست و سرود ملی همه مسلمین نماز اما نماز را چه بهتر به ترکی یا فارسی خواند که افتخار ترک ها یا ایرانیان به زبانشان است (هنوز به فارسی خوانده نشده است و از جمله افتخارات ایرانیان)

لهجه یا زبانتان کردی است، ترکی است، نائینی است، خراسانی، گیلکی، اما سرود ملی ایرانی همان فارسی سلیس و رسا. زبانتان ترکی، فارسی، انگلیسی، رومی، فرانسه، آلمانی ولی سرود مذهبی و آسمانی مسلمانان همان زبان قرآن، نه به گیلکی اجازه می دهند سرود ملی را به گیلکی بخواند و نه به خراسانی که به خراسانی و به همین قیاس و سنجش اجازه نمی دهند قرآن به فارسی یا ترکی یا ... خوانده شود.

شما گیلک اید و با پدر و مادرتان درد دل می کنید به زبان گیلک با خدا هم گیلکی صحبت کردید ارتباطتان با رئیس قبیله لهجه کردی است با خدا هم کردی باشد چه اشکالی دارد اما اگر خواستید ارتباط همه جانبه ملی را رعایت کنید فارسی رسا صحبت می کنید و با رعایت ارتباط همه جانبه اسلامی زبان اسلامی همان قرآن به لسان عربی مبین است.

کسی که پذیرفت قرآن وحی است پذیرفته است که اسلام دین جهانی است و محمد مبعوث بر همه مردم (۱۵۸ اعراف - ۲۸ سبأ - ۵۲ قلم - ۸۵ آل عمران - ۷۰ یس - ۳۳ توبه و ...)

و به مقررات اسلامی که اصرار دارد پیروانش با یکدیگر آشنائی داشته باشند وقوف کلی دارد و کنکره حج را نمونه ای از آن می داند و مآلا پذیرفته است که وجود یک زبان که حداقل مسلمان های غریب وارد به یک شهر بتوانند مسلمان دیگری را بشناسند ضروری است.

بعضی لغات در زبان عربی است که در زبان های دیگر معنای مخالفی دارد یا در زبان دیگر است که مشابهش در عربی زشت و ناپسند است و کسی که آشنا به زبان مسلمانی قرآنی نباشد ممکن است با چنین اشتباهی روبه رو گردد.

داشتن یک زبان وسیله گسترش احساسات برادرانه بین همگان است و کسانی که تازه به نقاط دوردست جهان رفته و در آنجا با یک نفر هم زبان خود ملاقات ناگهانی دارند این مطلب یدرک ولایوصف را بهتر از همه درک می نمایند.

وجود زبان بین الملل که برای مسلمانان بهتر است زبان وحی گفته شود پایه اصلی و اساسی استحکامی مجالس بین الملل آنهاست و کسانی که در سازمان های دسته جمعی کشورهای جهان شرکت کرده اند این مطلب را بهتر درک می نمایند زیرا در آنجا مجبورند زبان های انگلیسی و فرانسه یا ... را بدانند گویا صاحبان دو زبان مذکور برای همیشه حق حاکمیت بر جلسات را دارند و تازه دولت ها به اجبار باید برای اعزام نماینده به سازمان های مذکور قبل از آنکه مغز طرف را می سنجد تکلمش را به سنجش درآورد و اگر هر دو (فهم و کلام) نزد کسی وجود داشت مگر همان اندازه می فهمد که یک نفر انگلیسی یا فرانسوی فهمیده است؟

اگر زبان وحی در مواردی که برخی وظایف مذهبی بجای آورده می شود و حتماً باید به زبان وحی بوده باشد مثلاً در نماز مجبور شویم به زبان ملی خود مثلاً ترکی یا فارسی آن را برگزار نمائیم شرکت یک مسلمان انگلیسی زبان در نماز جماعت ترکها یا فارسها چه صورت پیدا خواهد کرد

عربی را نمی توان ترجمه کرد. الله هم اولین کلمه دین است و هم همه چیز آفرینش و مقدس ترین و بزرگ ترین کلمه و چند معنا دارد از مصدر اله- وله- الاله. (از پنهان بودن- در برابرش حیران شدن- معبود بودن) و اگر اولین کلمه نماز و اذان و اقامه (الله اکبر) را یعنی همین جمله کوتاه و کوچک پر معنا را که مخفف الله اکبر من ان یوصف است توانستید با توجه به معنای الله- اکبر- ان- یوصف، در یک صفحه با زبان سلیس و رسائی که دارید ترجمه کنید و ترجمه اش را در یک برگ به اندازه همین کتاب بگنجانید ادعای ترجمه بقیه قبول.

چنانچه به جای وحی «ترجمه وحی» به دست کسی داده شود به هیچ وجه نمی توان بعضی از آیات آن را در آن «ترجمه وحی» ذکر کرد به عنوان مثال: قرآن تحدی می کند که کسی نمی تواند مانندش و مانند یک سوره یا آیه اش را بیاورد اما وقتی «ترجمه وحی» در میان بود تحدی از میان برداشته می شود زیرا تحدی کردن قرآن به چیزهاییست که مربوط به وحی است و در قسمت بعدی به برخی از آنها اشاره می شود.

اگر قرآن را به صورت «ترجمه قرآن» در آوریم بطن هائی که بر آن مترتب است از بین می رود مثلاً سابق می گفتیم و ارسلنا

الرياح لواقع یعنی بادهای را می فرستد برای عمل لقاح گیاه اما بعد که معلوم شد ابرها هم باردار می شود می گوئیم این درست تر است زیرا بعد از ارسال باد سخن از نزول باران است و امثال آن.

قبلاً گفتم هر قانونی با پیشرفت و تکامل مغزهای انسانها و انقلاب آنان عوض می شود و قرآن نیز باید مشمول همین سیر تکاملی مغزها گردد اما همین انقلاب را هم قرآن خودش انجام می دهد مثلاً به محض آنکه در فواصل کرات ایستگاه هائی پدید آمد خواهیم گفت در قرآن هم فلک که همان سفینه است ذکر گردیده و آنها را مشحون و پر از مردم در حالی که در ایستگاه هائی به هم می رسند آورده هر زمانی که (و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر) ذات مقدس الهی خواسته باشد و اگر به جای قرآن «ترجمه قرآن» در دست باشد متناسب با مغز مردم همان زمان و ترجمه ای که کرده اند آن کتاب ارزش دارد و انقلابی اگر صورت گیرد همانند اصالت انقلاب های واقعه بر قوانین موضوعه بشری است و مردم زمان بعد ترجمه بهتری خواهند نمود.

قرآن را نمی توان ترجمه کرد زیرا به هر زبانی تفسیر یا ترجمه شد نفر بعدی که با پیشرفت علم عالم تر بود بهترش را آورد اما همیشه قرآن بالاتر از تفاسیر است. داستانی است که وجه شبهه ای با مطلب ما دارد: خوشنویسی خطی از میر معروف به دستش به جمعی از خوشنویسان آمد آنقدر هم مات و مبهوت و او ای که میر نوشته بود شدند و آفرین ها گفتند تا آنکسی که حاضر بود و به استادی قبولش داشتند داوطلب شد مشابهش را بنویسد و او ای نوشت و همه گفتند به به خیلی خوب است و از میر زیباتر اما چون

در کنار او میر قرار دادند و مقایسه کردند مجبور به نوشتن او دیگر شد. او دیگری نوشت که چون با او قبلی کنار یکدیگر قرارش می دادند خوشتر بود اما در کنار او میر مجبور به نوشتن او دیگری می گردید تا یازده او نوشت که هر کدام از قبلی بهتر بود اما در کنار او میر اسباب شرمندگی و همیشه او میر، میراوها بود و با توجه به اینکه تناسبی در تشبیه کار خالق و مخلوق نیست همیشه قرآن کلام خداست و هر چه به آن نسبت داده شود کلام مخلوق.

بزرگ ترین و گسترده ترین مفاهیم را فقط در زبان عرب می توان در یک جمله کوتاه گنجانند و بیان نمود و لذا اگر بخواهیم جریان را معکوس کنیم آیا نماز چه طول و عرضی خواهد یافت. شاهد این معنی مطلبی است که چندی پیش خواندم و مجدد نیافتم که چرچیل نخست وزیر انگلستان در اواخر جنگ بین الملل دوم از وفور تلگرافات دستور داد به زبان عربی مخابره شود تا ادای مفاهیم بیشتر با جملات کمتر ممکن گردد.

چنانچه به جای قرآن «ترجمه قرآن» منتشر شود نمی توان به ترجمه آیات آن آیات گفت بلکه باید گفت جملات و در متن هم به جای آیات باید جملات آورد نه نشانی ها زیرا کلمه معجزه در قرآن نیست بلکه هر جا معجزه ای را به پیامبری نسبت داده اند کلمه «آیه» را آورده اند چنانچه تسع آیات بینات و نه آیه روشن به حضرت موسی نسبت داده شده و شایسته هم چنین است که معجزه پیامبر آخر، کتابش باشد اما پر از آیات (معجزات) یعنی همه اش معجزه باشد اما «ترجمه قرآن» معجزه نخواهد بود.

قرآن را نمی توان ترجمه کرد زیرا وقتی خود قرآن می گوید

هر پیامبری به زبان قومش فرستاده شد و اگر یک نفر عرب برای عجم یا یک عجم برای عرب یا انگلیسی برای عرب ها یا روسی جهت ایرانیان به عنوان رسالت فرستاده شود اشکال در شناسائی وی پدید می آید یعنی نمی توان کانون اولیه دینی را به وسیله پیامبری که زبان قومش را ندارد و نمی توان او را شناخت تشکیل داد.

هر روز و هر دوره مردم متوجه یک جنبه خاصی از اعجاز قرآن می شوند روزگاری که علم و صنعت و تکنیک معمول نبود و اگر بود ناچیز و اندک بود جنبه فصاحت و بلاغت قرآن جالب و جذاب و معجزه بود و روز دیگر وجه ... و امروز وجه دیگر از علم و صنعت و تکنیک و مسائل روانی و معنوی و فردا وجه دیگر اما اگر «ترجمه قرآن» مرسوم گردد اولین برداشت آن مشاهده عدم وجود فصاحت و بلاغت اعجاز آمیز آن است در صورتی که «ترجمه وحی» جای وحی را بگیرد بپذیرید که اگر به زبان عربی هم قرآن را ترجمه کنند برحسب آنکه چه کسی مترجم باشد اگر نبی گرامی باشد وجه شبهه ای از نهج الفصاحه درخواهد آمد و اگر از حضرت علی است به صورت نهج البلاغه و اگر از اساتید ادب عرب به صورت ... باور بفرمائید اگر به زبان غیر عرب ترجمه شود بهترینش آن است که شما نمی دانید کدام ترجمه را انتخاب کنید!

می گویند قرآن را کسی بخواند که نه عربی بداند نه هیچ بفهمد آهنگ و پرده هائی که می توان آیات را بر آنها پیاده کرد آنچنان بر اعصاب اثر نیکو دارد که بدون شک در ترجمه اش مشاهده نخواهد شد. (در کتاب ها ثبت است که استادی سوره اذا جاء

نصرالله والفتح را می شنید چون به افواجا رسیدند گفت غلط خواندید دوباره به همان وضع خواندند گفت غلط است قرآن آوردند دیدند بر کلمه افواجا کلمه لا- نوشته شده یعنی وقف کردن جایز نیست این دفعه افواجن خواندند و گفت درست است)

در پایان باید بیفزایم: بیائید یک برگ دیگر از یک کتاب آسمانی جز قرآن که دلیل و برهان بر وحی بودن تمام جملات در آن برگ را دارید بیاورید اگر نتوانستید چنان برگی را بیاورید افتخار کنید که کتاب آسمانی شما به همان صورت که از وحی آمده به دستتان رسیده است و همین افتخار بزرگ ترین مانع از تخیلات و بیراهه رفتن هائی می باشد که قرآن اگر به زبان ملیت ادا شود آبرو و پیشرفتی است در صورتی که بسیاری از پیشرفته های بزرگ جهان با آنکه کتاب صد درصد اصیل و مطمئنی را ندارند به همان زبان که به آنها گفته شده عبادت می کنند و اگر هیچ کدام را قبول ندارید پس بدانید:

اگر قرآن به زبان رسمی کشورتان برگردانده شود بهانه دارید به لهجه منطقه ایتان درآید و اگر درآمد می گوئیم همشهریان ما را لهجه خاصی است و بالاخره شما شخص فرصت طلبی هستید اما در اشتباه!

## خندیدن

از بهداشت لب‌ها نیز شرح زیبایی و نرمی و نازکی و کلفتی دادن را به کسانی وامی گذارم که برای زیبا کردن و نرم و نازک یا کلفت کردنش علاقه مخصوصی دارند و فقط به ذکر چند روایت مربوط به خندیدن می‌پردازم که هم با کتاب مورد بحث وابستگی بیشتری دارد و هم نحوه خندیدن خود یکی از معرف‌های شخصیت می‌باشد هرچند می‌دانیم خندیدن در اختیار فقط لب‌ها نیست.

بارها گفته‌ام اسلام برای هر نیک و بدی ضوابط و شرایط خاصی قائل است و همه شئون زندگی را براساس مذکور منظور فرموده‌اند نگاه پاداش تعیین می‌کند سن را، شغل را، محل، اجتماع قراردادها، تشریفات و ... و از جمله مطلب مورد بحث خنده را که در سه مرحله و سه نوع می‌پذیرد: تبسم - ضحک - قهقهه و برای وقوف و آشنائی به چگونگی ارتباط خنده با ضوابط اسلامی کافیت گفته شود تبسمی که حتماً باید بر لب افراد مسن نقش بندد اگر از کودکی مشاهده شود عادی تلقی نمی‌گردد و در صورتی که قهقهه یک جوان ۱۸ ساله از پیرمردی شنیده شود گناه به حساب می‌آید در صورتی که برای جوان همان قهقهه مباح محسوب است به علاوه از روز تکلیف و بلوغ تا پایان عمر در هر حال تبسم خوب ضحک برحسب مواردی که متعلق به آن است خوب یا بد و در هر حال قهقهه زدن در سنین مخصوص به بعد بد می‌باشد و حضرت صادق می‌فرماید شخص مؤمن ضحکش هم تبسم است (ضحک المؤمن التبسم) چه رسد به قهقهه زدن که از شیطان می‌باشد (القهقهه من الشیطان)



و نبی گرامی خنده زیاد کردن را موجب دل مردگی معرفی فرمودند (لا تكثر الضحك فان كثرة الضحك تميت القلب) و حتی حضرت باقر مطلب را تا آنجا رسانده که به یکی از ارادتمندان خود می فرماید کسی که پندت می دهد که به گریه می افتی پیروش باش و از کسی که با خنده گولت می زند متابعت مکن (یا صالح اتبع من يبكيك و هو لك ناصح ولا تتبع من يضحكك و هو لك غاش و ستردون على الله جمعيا فتعلمون)

نه اینست که بسیاری از مردم همین که متمکن یا اکابری را در جمعیتی دیدند متوجهش می شوند و در صورتی که سخنی گفت و تقاضای خنده از مردم داشت همه بدون آنکه حرفش خنده دار باشد می خندند و اگر حرفی زد که نشانی از اندوه و ملال بود برای تملق همه قیافه می گیرند اما اگر بینوایی خنده دارترین حرف ها را زد کسی اعتنا نمی کند و این خود نوعی جلوگیری از تکامل دیگران است از این رو حضرت صادق از کسی که حرف خنده دار نشنیده و می خندد به عنوان اینکه کار بزرگی در جهت دشمنی با خدا انجام داده وی را ردیف کسانی آورده که چون سیرند باز هم غذا می خورند و زیاد می خوابند و خواب و بیداری با هم ندارند و وجه شبهه ای که بر این سه مورد مشاهده می شود جنبه اعجاز علمی دارد که به زودی خواهید خواند (ثلاث فيه المقت من الله عزوجل نوم من غير سهر و ضحك من غير عجب و اكل على الشبع).

برخلاف مسیر اخلاقیات و تشریفات اجتماعی سیر کردن (به شرط آنکه خلاف شرع نباشد) و آزرده ساختن روح مسرور مشعوفی یا غمگین ساختن غمدارانی به یک خنده از طرف نبی گرامی

ممنوع شده است (من ضحكك على جنازه اهانه الله يوم القيامة على رؤس الاشهاد ولا يستجاب دعاؤه) و می فرمایند وعده خدائست که روز قیامت در برابر بسیاری از حاضرین سبک شود و دعایش نیز مستجاب نگردد.

دستور اجتماعی جالب دیگری که از طرف نبی گرامی صادر شده و در میان مردم متجدد متمدن مخصوصاً رعایت کامل می شود اینکه به پیروان خود می فرماید چون به دیگران رسیدید دست بدهید و اگر برادر دینی و مسلمان بود با تبسم دست بده (اذا لقيتم اخوانكم فتصافحوا و اظهروا لهم البشاشه والبشر تنفروا و ما عليكم من الاوزار) و شادمانی نشان ده که گناهانتان ریخته شود صافح عدوك و ان كره مما امر الله عزوجل به عباده يقول ادفع بالتي هي احسن السيئه فاذا الذي بينك و بينه عداوه كانه ولي حميم) به دشمنت هم دست بده گرچه اکراه دارد که این همان فرمان الهی به بندگانش است که می فرماید همیشه بدی خلق را به نیکی پاداش ده تا همان کس که گوئی با تو بر سر دشمنی است دوست و خویش تو گردد.

اصولاً نبی گرامی خواسته اند هرگز قیافه احدی از پیروانشان درهم و نشانی از وازدگی و اندوه نداشته باشد از این رو بدون اینکه دستور معینی بر امر مذکور بفرمایند طوری آن را بیان داشته اند که بوی توقع و انتظار از آن می آید یعنی گویا می خواهند بفرمایند هرگز شخصی معتقد و با ایمان قیافه اندوه و بدخلقی را نخواهد داشت و اگر غمی و اندوهی گریبانش را گرفت در قلبش جای می دهد نه در وجهش (المومن حزنه فی قلبه و بشره فی وجهه) و همیشه

قیافه ای بشارت ده و خبر خوش دهنده دارد و از لحاظ روانشناسی به اثبات رسیده کسی که قیافه خود را از ماتم دور سازد تا نشانی از اندوه نباشد اثر وضعی درونی خاصی بر او داشته و لذا اندوهش نیز به مقدار قابل ملاحظه ای کاهش می یابد و اگر همه پیروان از پیامبرشان همین یک دستور را رعایت می کردند اجتماعی از راضیان و کسانی که محبت بیشتری به یکدیگر داشتند تشکیل می شد که ظاهر چون در برابر باطن قرار گیرد بمنزله عملوا الصالحات نسبت به آمنواست و خوشا به حال اجتماع استوار بر الذین آمنوا و عملوا الصالحات.

### دانستنی هائی چند از خندیدن

بدون شک کسی که واضح قانون است به ویژه اگر در سطح دستور و جوب احساس نماید و با وحی ارتباط داشته باشد بیش از هر کس خود عامل به قانون می باشد و از این قرار تبسم نبی گرامی بیش از هر کس بوده و چنانچه منابع و مآخذ نشان می دهند همین طور بوده است و حتی گاهی حضرت مزاح می فرمودند و ایرادی که در شورای شش نفری برای تعیین خلیفه سوم پس از خلیفه دوم بر هر شش نفر وارد گردید مزاح بودن حضرت علی بود که چون عیب دیگری در ایشان ندیدند به تصورشان مزاح کسی چون حضرت علی هم در تاریخ ثبت خواهد گردید.

مزاح ملایم و مساعد که بدون مبالغه و دروغ باشد نزد اسلام ممدوح و مزاح دائم که عرض و وقار و احترام و مهابت یکی را بکاهد یا آنچنان به صورت عادت درآید که جای یاد خدا با توجه به علم را کاهش دهد مذموم بوده و مجاز نیست و مخصوصاً نبی گرامی

فرمودند وای بر کسی که با سخن دروغ دیگران را بخنداند.

در کتب مواردی چند را نشان می دهد که نبی گرامی اصحاب را خندانده اند یا اصحاب ایشان را و از جمله:

مرد کوری ادرار داشت کمکک طلبید یکی دستش را گرفت و به گوشه غیرمجاز برد. کور ادرار می کرد و عابرین به او اعتراض می نمودند. کور گفت چه کسی مرا به اینجا آورد همان مرد گفت عثمان و دستش را گرفت و در مسجد بر سر عثمان آورد و وی عصایش را محکم به سر عثمان کوبید و چون به نبی گرامی خبر دادند خندیدند و از اینکه دروغ سبب خنداندن شود دستور ممانعتی دادند.

روزی نبی گرامی با حضرت علی خرما می خوردند اما نبی گرامی هسته ها را بر هسته های جلو روی حضرت علی می گذاشتند خرما نزدیک به اتمام بود که نبی گرامی فرمودند: من کثر نواه فھو اکول (هرکس هسته بیشتر داده پرخورده است) حضرت علی فرمود: من اکل نواه فھو اکول (کسی که هسته ها را هم فرو دهد پرخورده است) و از این قبیل مزاح بین حضرت و خویشاوندان و اصحاب زیاد دیده می شود.

بحث از پسندیده بودن تبسم و زیاد داشتن قهقهه بود که مختصری از منافع اجتماعی و فردی مخصوصاً اثر فوق العاده در اقتصاد عمومی تبسم شرح داده شد و هم اکنون باید گفت:

قهقهه برای تمام افراد ضرر دارد و برای کسانی که ناراحتی های عروقی قلبی دارند خطرناک است.

امروز فهمیده اند که مرگ کسانی چند از مشهوران عالم که

در اثر خنده پیش آمده احتمالاً به علت ناراحتی های قلبی عروقی بوده است: ونیس پادشاه ظالم سیراکوس یکی از آنهاست که یک قهقهه اش ملتی را به آسایش و آسودگی رساند.

پاپ لئون دهم چون خبردار شد که سپاه فرانسوای اول سلطان فرانسه به وسیله اهاهلی میلان ایتالیا شکست خوردند با خنده مختصر اما توام با شوق و شغف بسیار جهان فانی را وداع گفت.

موفق کل نمایشنامه نویس یونان نیز با آنکه در ۹۰ سالگی سرحال و به ظاهر سالم بود با یک قهقهه از دنیا رفت.

مکانیسم اثر سوء قهقهه اینگونه است: قهقهه ۱۲ ثانیه جریان کامل تنفس طبیعی را مختل می سازد و ضربان قلب برای جبران همین معطل ماندن و اکسیژن نرسیدن بالا می رود و با قهقهه های شدید به ۱۲۰ ضربه در دقیقه می رسد و در نتیجه ریه ها نیز هوای بیشتری می بلعند و شخص سالم را کمبودی است و مبتلایان به ناراحتی های عروق و قلب که اکسیژن دائمی متعادل لازم دارند خطری یعنی مرگی.

ممکن است کسی ایراد کند که ما را ملت گریه ببار آورده اند که در جلدهای قبل به آن اشاره شد در اینجا باید بیفزایم آیا پیشوای مذهبی که دستور می فرماید پیروانش همیشه متبسم باشند ملت گریه را خواسته است؟ اصولاً - شخص غمناک و اندوهگینی هم از کنار جمعی بگذرد که می خندند به اجبار می خندد یا حداقل تبسم می کن و از خمیازه سرایت بیشتری به او نموده غم از دلش می رود و در اجتماعی که همه متبسم باشند بدخلقی و کج خلقی کمتر است

و چه بسیار رنج ها و اندوه ها که با خندانند درمان شده است و اولین کسی که به اثرات شفا دهنده خنده های ملایم (تبسم) اشاره کرده بقراط حکیم بوده است و فلاسفه و پزشکان بسیاری را سراغ داریم که دستور داده و خواهند داد که تبسم اثرات معجز آسایی بر سلامتی بدن دارد و سخنی درباره خنده بالاتر از این یافت نشود که علی مرتضی فرمود: اضحک علی الدهر یضحک علیک بر دنیا بخند تا دنیا بروی تو بخندد و بالاتر از آن که خدایمتعال درباره کفار می فرماید. فلیضحکوا قليلا و لییکوا کثیرا ... سوره توبه (پس آنها باید خنده کم و گریه بسیار کنند) و سپس پروردگار به همین که در این جهان با گریه زیاد و خنده کم مجازات شده اند نیز کافی ندانسته می فرماید در آنجا نیز به مجازات سخت اعمال خود خواهند رسید.

آنچه فوق العاده جالب است اینکه: همان گونه که در اول جلد گفتم گریه مخصوص انسان است در آخرش نیز بیاورم که خنده نیز در انحصار انسان است و اشک تمساح و قهقهه کبک یک امر غیر از آنچه مربوط به اشک و خنده است می باشد.

### مختصری از فیزیولوژی زبان و لب ها

صوت از دو عمل مکانیکی جدا از هم به وجود می آید: تولید صوت که مربوط به حنجره است - نحوه تلفظ که توسط ساختمان های موجود در دهان انجام می شود.

حنجره دارای عناصر مرتعش شونده به نام طناب های صوتی

است که تصور می شود ارتعاشی در جهت جریان هوا دارند در صورتی که ارتعاش جانبی از این قرار دارند: همین که دو طناب به هم نزدیک شد هوا خارج می شود و فشار هوا آنها را از پائین از هم جدا می سازد و جریان سریعی از هوا بین دو لبه طناب ها به وجود می آید و این جریان سریع ایجاد فشار منفی می کند و یک بار دیگر آنها را به طرف هم می کشد. جریان هوا قطع می شود فشار در پشت طناب ها بالا می رود مجدداً باز می شوند و به همین منوال ارتعاشات ادامه می یابد.

نحوه تلفظ و ادای کلمات و تشدید صوت به وسیله لب ها، دهان، کام انجام می گیرد و زبان با حرکات خودش سبب می شود حروفی که می خواهیم به جای خود یعنی در مخرج خود ادا شود و با آنکه رل زبان بسیار در حرف زدن همین اندازه است ما آن را در بهداشت زبان به جای تکلم انتخاب کردیم که موضوع مذهبی روز بود و مجموعه از کلمات در هر کشور به نام زبان خوانده می شود زبان فارسی- زبان ترکی- زبان فرانسه و کسی نمی گوید طناب صوتی فارسی- طناب صوتی ترکی، طناب صوتی فرانسه و ...

اما عمل عمده زبان حس چشائی است که چهار حس اصلی چشائی وجود دارد: ترشی- شوری- شیرینی- تلخی که به وسیله جوانه چشائی در دهان انجام می شود و مخلوطی از آن چهار همانند ترکیب سه رنگ اصلی که رنگ های دیگر را به وجود می آورد مزه های دیگر را به وجود خواهد آورد و قبلاً شرح مختصری داده ام.

یک جوانه چشائی به قطر تقریباً یک بیستم میلیمتر و طول یک دهم میلیمتر از سلول های اپی تلیال درست شده و محلشان یا در پرزهای کاسه ای که به شکل ۷ می باشد جمعند یا قارچی شکل در سراسر

زبان پخشند و یا کمتر از همه که در پرزهای رشته ای شکل در چین های حلفی طرفی سطح زبان وجود دارد واقعند.

از عجائب زبان آنکه پرزهای مربوط به احساس شیرینی در قسمت قدامی سطح زبان- ترشی در طرفی و تلخی در قسمت خلفی سطح زبان و آنها که مربوط به احساس شوری اند در سراسر زبان گسترده اند.

لب ها نیز از چند عضله درست شده اند که در اوضاع و احوال مختلف چندتای از آنها منقبض و منبسط می شوند و از جمله در تبسم و در خنده و در قهقهه و مختصری در موقع بحث از جویدن اشاره شد.

استدراک

مربوط به صفحه ۳۳ سطر ۱۴:

از شگفتی های آفرینش اینکه مجرای درد و پلک کاملاً مقابل یکدیگر قرار ندارند تا زمان به هم گذاشتن پلک ها روی هم فشار وارد نیاورند و تلمبه ها از کار نیفتد.

مربوط به صفحه ۷۷ سطر ۸:

آنچه را باید متوجه بود اینکه فرمان اسلام مبنی بر بریدن دست دزد پس از رعایت آن همه روابط و ضوابط جنبه مجازات نداشته و مجازاتش با آنکه دستش قطع شده در سرای دیگر خواهد بود و در جلد بعد خواهید دید که چگونه ثابت کرده ام حواله دادن مجازات به سرای دیگر دو امتیاز بزرگ دارد: ایجاد عقده و کمپلکس های روحی نمی کند و هم متناسب با گناه کیفر تعیین می گردد که امکان رعایت هیچ یک از این دو در دنیا نمی باشد و اگر علاوه بر وعده



عذاب به بریدن دست اقدام می گردد جنبه تادیبی و آگاهی داشته یعنی اگر دزدی پس از اثبات و اعتراف و رعایت موازین اسلامی حاضر نشد با اجتماع مسلمین یا با صاحب مال به هیچ طریقی کنار آید باید به او فهماند که دستی در کنار چنین مغزی وسیله و ابزار بی جا و زائدی است و برای نجات مغز وی و اجتماع وی آن را از او گرفته اند.

مربوط به صفحه ۱۷۱:

نظر غرب چیست؟

چنین مشهور است که مسائل جنسی در غرب حل شده و گرفتاری و عقده ای مربوط به سکس در میان آنان نیست یعنی ختنه نکردن و بکارت نداشتن که خود جزئی از آن مسائل است بدون اینکه کسی را آزرده سازد یا اجتماع را متأثر سازد در غرب مقبول همگانی می باشد اما در واقع چنین نیست و امروز همان گونه که اشاره شد اکثر غربی ها ختنه می کنند و به بکارتشان احترام می گذارند یعنی نظرشان به اسلام نزدیک می ود که مرد باید پرده برگرفته و زن پرده دست نخورده به یکدیگر برسند و ملاحظه فرمودید که اگر پرده حشفه برداشته نشود و مرد به زن برسد چه زیان های جبران ناپذیری ببار خواهد آورد اما باور نخواهید کرد اگر بگویم دنیای متری برای حرمت پرده بکارت هم فکر مشابهی دارد و کتاب ها و مجلات علمی اخیر پر از مطالب و مسائلی است که گویا تفکر اسلامی بر نویسندگانش حاکم بوده است و آنقدر مسئله شور شده و راز از پرده بیرون افتاده که مجلات بانوان کشورهای اسلامی

هم گوشه ای از آنها را منعکس می نماید و از جمله (۱) مجله ای تحت عنوان «یک مسئله اجتماعی که هنوز در مغرب زمین هم حل نشده است!» می نویسد: بی بند و باری قبل از ازدواج موقوف! پیشروان علم جامعه شناسی دنیا به این نتیجه رسیده اند که دختران باکره در خانه شوهر خوشبخت تر و زنانی بهتر از آنها هستند که قبلاً با مردها روابطی داشته اند.

خاطره نخستین هماغوشی همیشه در ذهن زن زنده است و چه بهتر که این خاطره را از شوهرش داشته باشد.

از هر ۱۹۰ پسر و ۱۲۰ دختر ۱۸ تا ۲۰ ساله امریکائی که ازدواج نکرده اند ۹۶ درصد با جنس مخالف خود روابط جنسی دارند و در بسیاری کشورها به خصوص سوئد و نروژ و دانمارک و ... جلوه هائی از آن نشانه آزادی جنسی هویداست و ...

چندی پیش ساندی تایمز هفته نامه معروف انگلیسی نوشت لذت سعادت زندگی زناشوئی را دخترانی حس می کنند که بکر و دست نخوره و سالم به حجله می روند ...

دو پیش آمد ممکن است به عنوان طرح مسئله دوگانه زیر در برابرمان قرار گیرد:

۱- چرا همین مجله که از آن نام برده شد هنوز بیش از یک شماره از آن نگذشته یعنی در هفته قبل ۱۵ شهریور از قول کسانی! مطالبی مخالف و مغایر این هفته را نوشته است: «معاشرت دختر و پسر قبل از ازدواج بر سعادت زندگی زناشوئی می افزاید» و نه تنها

این مجله بارها نوشته یا می نویسد بلکه مجلاتی در همین کشور اسلامی است که بیشترش را هم می نویسند و چه گناهای را که ترویج و ترغیب نکرده و مرتکب نشده و نمی شوند.

تشریح و تحلیل مطلب در جلد مربوط به بهداشت نسل به زودی خواهد آمد اما عامل محرک چنین انتشارات چیست؟ اینست که مجلات منتشر شده در کشورهای اسلامی خاصیت آهن ربائی دارند باید دو قطب داشته باشند یک قطب که حق دارد خواسته غربیان را اشاعه دهد و قطبی که حق دارد نوشته آنان را منتشر سازد. می گویند معاشرت قبل از ازدواج خوب و با بکارت به خانه شوهر رفتن بد، ما هم می گوئیم خوب و بد و ما که اگر بصرمان هم بزنند همانند کودکی که مادرش بسرش می کوبد و او به دامن مادر پناه می آورد ما هم ...

و اگر بنویسند معاشرت قبل از ازدواج بد و با بکارت به خانه شوهر رفتن خوب، ما هم می گوئیم بد و خوب یعنی ۱۸۰ درجه با میل مافوق چرخیدن که در دهان شیر رفتن نیست! براست است بچپ چپ عقب گرد فرمانبری است. اما از آنجا که ممکن است در بین کسانی که با مجلات ناشر گناه در تماسند افرادی معتقد هم باشند باید بیفزاییم: قمارباز توبه اش این است که پول هائی را که برده به صاحبانش پس بدهد. دزد در صورتی توبه اش مقبول که اموال مسروقه را به مالکش مسترد دارد و ... و گفتن التوبه التوبه استغفر الله انرژی بیهوده بلکه مخالف مصرف کردن است، اما آیا می دانید توبه کسانی که مردم را گمراه کرده اند چگونه است؟

صرفنظر از آنکه هر کس به وسیله قلم یا درم یا دم آنها گناه

کرده با یکدیگر شریک جرم شناخته می شوند باید تک تک گمراهان را هدایت کند تا توبه از گنااهش پذیرفته شود!

۲- مطلب دوم که چرا ندارد و آن اینکه چرا بعضی احتیاج به انتشار مسائل مروج و مشوق گناه دارند در آنجا که از گناه بحث خواهم نمود تجزیه و تحلیل همه جانبه ای خواهم کرد و اگر کسی از من بپرسد مهم ترین موضوع علمی عصر که جهان را دگرگون خواهد ساخت چیست آیا تسخیر فضا است؟ آیا مغزهای الکترونیکی است آیا ... خواهم گفت بزرگ ترین علم دگرگون ساز اقدام جدید روانکاوان می باشد که در صدند از کسانی که جهان را متأثر ساخته اند روانکاوی به عمل آورند و از جمله کسانی که روانکاوی شده زیگموند فروید پایه گزار روانکاوی است که خوشبختانه نتیجه به نفع دین و اخلاق و به زیان آزادی و بی بند و باری در روابط جنسی مورد اعتقاد وی بوده است.

مربوط به صفحه ۲۲۰

اینکه گفته ام شلاق زدن ایجاد حرارت می نماید و استرس وارده میکرب کش است پس از بررسی بیشتر دانستم چه بهتر که آن را به دست پژوهشگران برای تحقیق بسپارم تا صحت و سقم اظهار نظر دانشمندی که اولین بار آن را متذکر است معلوم گردد.

## غلطنامه

صفحه سطر نادرست درست

۱۵ ۱۸ وغم و محیط آلوده غم

۱۵ ۱۸ بی وبی

۲ ۲۹ پای های

۱۱ ۳۴ ظهر مظهر

۱۷ ۴۸ سال سی سال

۱۸ ۷۶ بدون بدو

۱۹ ۸۰ ابولب ها ابولهب ها

۲۰ ۸۳ است دست

۲۰ ۸۳ دو دست دودوست

۲۱ ۸۴ بهمین بهم می رسند بهم می رسند بهمین

۱۸ ۸۴ کی کسی

۷ ۹۳ قلب کلسیم قلب و اختلال کلسیم

۵ ۱۲۰ نشده شده

۵ ۱۲۱ سم باسم

۱۹ ۱۲۳ است است فیروزه هم

۲۰ ۱۲۳ مهمتر همه مهمتر

۱ ۱۵۹ Corps زائد است

١٩٤ ٩ الذکر ذکر الرجل

٢٢٠ ١٤ ٢٢٢ .C.C.

٢٢٦ ٢٢ وهكه وهله

١٤ ٢٤٠ يا با

١١ ٢٤١ باريك بايك

٢١ ٢٤١ غل عمل

٧ ٢٨٠ عيسى يحيى

٤ ٢٨٢ ملى انسانى

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه



بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

